



فهرست مطالب

آزادی طبقه کارگر بدون آزادی زنان معنا ندارد / ص ۴۹

زنان و ستم دوگانه / علیرضا ثقفی / ص ۶۱

چرا زنان کمتر از مردان مزد می‌گیرند / هاله صفرزاده / ص ۶۵

نقد فمینیستی مارکس / سوزان هیملویت / ص ۷۴

جایگاه زنان در تامین اجتماعی / رقیه مرادی / ص ۲

جهانی سازی و زنانه سازی فقر / دیوید مک‌نالی / ص ۶

تاثیر افزایش قیمت ها و ... بر زندگی زنان / ص ۱۳

وقتی آمارها دروغ می‌گویند / زهره اسدپور / ص ۲۱

تجاوز، مردسالاری و سرمایه داری / بامداد آزاد / ص ۲۴

جهانی سازی و مشارکت زنان در بخش غیررسمی / زهره

اسدپور / ص ۲۶

تجربه ی ستم دیدگی زنان، امر پیش برنده و عامل

فرودستی / مصطفی غلام نژاد / ص ۳۰

بررسی وضعیت دستمزد زنان شاغل و طرح دورکاری / میزگرد /

ص ۳۵

<http://www.kanoonm.com>

Email: kanoon.m.h.kargar@gmail.com

جایگاه زنان در تامین اجتماعی

رقیه مرادی

حدود چهار دهه است که زنان حضوری فعال و چشم‌گیر در عرصه های گوناگون اجتماعی اعم از فرهنگ و آموزش - اقتصاد - سیاست - صنعت و هنر یافته‌اند. این حضور با اهدافی مختلف از قبیل کسب هویت مستقل اجتماعی و مشارکت در مخارج خانواده یا سرپرستی آن صورت می‌گیرد. اکثریت آنان جهت رفع نیازمالی خود یا خانواده‌ای که سرپرستی می‌کنند، وارد بازار کار می‌شوند. به عبارت دیگر از حوزه‌ی خصوصی و خانوادگی، که قوانین خاص خود را دارد، به حوزه‌ی عمومی پای می‌گذارند. ولی آیا قوانین حاکم بر جامعه بیان‌گر و حافظ منافع آنان هست؟

درهرجامعه ای قوانین بر اساس مقتضیات و نیازهای افراد آن و جهت رفاه اکثریت و هم‌چنین برای قانون‌مند شدن روابط آنها تدوین می‌شود. مروری اجمالی بر بخشی از قوانین جاری یعنی قانون تامین اجتماعی، که در خصوص زنان است و هم اکنون اجرا می‌شود موضوع را روشن‌تر می‌کند. در موارد بسیاری قوانین تبعیض‌آمیزی برای زنان هم چنان مشاهده می‌شود.

درقانون بازنشستگی، طبق تبصره ۴ ماده ۷۶ قانون تامین اجتماعی با عنوان بخش‌نامه‌ی ۲۳ مستمری‌ها" چنین گفته می‌شود:

"زنان کارگر با داشتن ۲۰ سال سابقه‌ی پرداخت حق بیمه و ۴۲ سال سن به شرط پرداخت حق بیمه با ۲۰ روز حقوق می‌توانند بازنشسته شوند. مبلغ مستمری استحقاقی کسانی که بر اساس شرایط مقرر در این تبصره بازنشسته می‌شوند از مقررات راجع به حداقل مستمری تبعیت نمی‌کند" (موضوع ماده ۱۱۱ قانون)

به عبارت دیگر، این افراد در صورتی که مستمری استحقاقی آنها کم‌تر از حداقل مستمری زمان برقراری شود، به میزان حداقل افزایش نمی‌یابد. در حقیقت مستمری این افراد با توجه به این‌که

میزان حقوق دریافتی آنان معمولا در حدود حداقل دست‌مزد بوده و ملاک محاسبه برای تعیین مستمری استحقاقی میانگین دو سال آخر ضرب در سابقه، تقسیم بر ۳۰ می‌باشد، به دو سوم این میانگین کاهش می‌یابد و با توجه به این‌که هر سال درصدی به میزان مستمری‌ها افزوده می‌شود، این زنان هیچ‌گاه نمی‌توانند حقوقی مانند دیگر افراد (کسانی که حداقل مستمری یا حقوق را دریافت می‌نمایند) داشته باشند. این تبعیض در حالی صورت می‌گیرد که تبصره‌های ۱ الی ۳ ماده ۷۶ تا تاریخ ۸۰/۷/۱۴ همه‌ی افراد را اعم از مرد یا زن در صورت دارا بودن ۱۰ سال سابقه‌ی کار و داشتن ۵۵ سال سن برای زنان و ۶۰ سال برای مردان، مشمول دریافت حداقل مستمری می‌داند. به عبارت دیگر زنی که دارای ۴۲ تا ۵۴ سال سن بوده و به هر علت اعم از فرسایش کاری، فشارهای خانوادگی یا متشنج بودن محیط کار نتواند به کار ادامه دهد و ناچار به بازنشستگی شود، محکوم به دریافت مستمری زیر حداقل برای تمام عمر خواهد بود.

در قسمت بازمندگان طبق ماده‌ی ۸۲ قانون تامین اجتماعی در صورت فوت بیمه شده یا مستمری‌بگیر، همسر و بازمندگان او با شرایط زیر می‌توانند از مستمری استفاده کنند:

۱- شوهر مشروط به این‌که اولاً تحت تکفل زن بوده و ثانیاً سن او از شصت سال متجاوز باشد یا طبق نظر کمیسیون پزشکی موضوع ماده ۹۱ این قانون، از کار افتاده بوده و در هر حال مستمری از سازمان دریافت نکند.

۲- فرزندان در صورت حائز بودن شرایط زیر:

الف: پدر آنها در قید حیات نبوده یا واجد شرایط مذکور در بند اول این ماده باشد و از مستمری دیگری استفاده نکند.

ب: سن آنها کم‌تر از ۱۸ سال تمام باشد و یا منحصرأ به تحصیل اشتغال داشته باشد تا پایان تحصیل و یا به علت

بیماری و نقص عضو طبق گواه کمیسیون پزشکی قادر به کار نباشد.

۳- پدر و مادر در صورتی که اولاً تحت تکفل او بوده ثانیاً سن پدر از شصت سال و سن مادر از ۵۵ سال تجاوز کرده باشد و یا آن که به تشخیص کمیسیون پزشکی موضوع ماده ۹۱ این قانون از کارافتاده باشند. در هر حال مستمری دیگری از سازمان دریافت ندارد.

در واقع فرزندان در صورت داشتن پدر (در قید حیات بودن او) حتی اگر پدر تمکن مالی نداشته، بیمار یا بی کار باشد و یا صرفاً حداقل مستمری را از سازمان دریافت نماید، نمی توانند از مستمری مادری که ۱۰ تا ۳۰ سال سابقه‌ی پرداخت حق بیمه دارد، بهره‌مند شوند. در واقع فرزندان علاوه بر ضایعات روحی و روانی ناشی از فوت مادر شاغل یا مستمری‌بگیر درآمد او را، که قسمتی از درآمد خانواده را تشکیل می‌دهد، از دست می‌دهند. بدیهی است که فرزندان این خانواده‌ها پس از این شوک ناگهانی معنوی و مادی، در سنین کودکی اجباراً ترک تحصیل می‌کنند و برای جبران هزینه‌های زندگی وارد بازار کار می‌شوند.

چه بسیارند این‌گونه زنان که به علت اعتیاد همسران‌شان خود سرپرست خانواده شده و شاغل شده‌اند، ولی فرزندان به‌علت وجود پدری ناتوان و مبتلا به موادمخدر و نداشتن حضانت مادر (قبل از فوت او) نتوانسته‌اند مدارکی جهت برقراری مستمری ارائه کنند و از سر استیصال جهت تامین معاش خود به فروش و مصرف موادمخدر و یا خودفروشی روی آورده‌اند.

اگر بپذیریم که خانواده واحد طبیعی و اساسی جامعه است و مستحق حمایت از جانب جامعه و دولت است، بنابراین مقرر کردن شرایط متعدد و دشوار برای بهره‌مندی از مستمری حداقلی چه

ضرورتی دارد؟ مستمری که می‌تواند صرفاً نیازهای اولیه‌ی خانواده‌هایی که سرپرست خود را از دست داده‌اند برآورده کند؟

در بند ۳ ماده‌ی ۸۰ قانون تامین اجتماعی چنین می‌خوانیم:

” برقراری مستمری بازماندگان بیمه‌شدگانی که از ۷۶/۷/۲۷ به بعد فوت می‌نمایند موکول به این است که در ظرف ده سال قبل از تاریخ فوت، حداقل یک‌سال سابقه‌ی پرداخت حق بیمه را که ۹۰ روز آن در آخرین سال حیات بیمه شده واقع شده باشد، داشته باشند.”

پس اگر چنانچه این ۹۰ روز (۳ ماه) را نداشته باشند فقط در صورت داشتن ۲۰ سال سابقه، مستمری جهت بازماندگان برقرار می‌شود و در صورت دارا بودن سابقه ۱۰ تا ۲۰ سال، مبلغی تحت عنوان غرامت مقطوع فوت، به نسبت سال‌های پرداخت حق بیمه و با در نظر گرفتن تاریخ فوت، به بازماندگان بطور یک‌جا پرداخت می‌شود. حال حتی اگر کارگری از یک تا ۹ سال سابقه داشته باشد و ظرف یک‌سال قبل از تاریخ فوت ۹۰ روز سابقه را نداشته باشد، هیچ مبلغی به بازماندگان او پرداخت نمی‌شود. دلیل قانون‌گذار نیز همان قطع رابطه‌ی بیمه‌پردازی ظرف یک‌سال قبل از تاریخ فوت می‌باشد. با در نظر داشتن شرایط کنونی جامعه و تعطیل شدن اکثر صنایع کشور و بی‌کاری خیل عظیمی از کارگران به نظر نمی‌رسد جز تغییر قوانین موجود، چاره‌ای باشد که حداقل پاسخ‌گوی نیازهای جامعه‌ای با این فقر روزافزون باشد. آمار حوادث روزنامه‌ها خود حکایت از جامعه‌ای به‌شدت فقر زده است که دچار خود ویران‌گری شده است.

اگر سری به شعب مختلف تامین اجتماعی بزنیم، زنان و کودکانی را خواهیم دید که این بی‌عدالتی‌های قانون‌گریبان‌شان را گرفته، ناامید و مایوس از هر حمایتی با این سوال بزرگ روبرویند: ” پس

ما چگونه باید زندگی کنیم؟ مشاهدات من به عنوان کارشناس، بیانگر مشکلات فراوانی در این زمینه است:

به نظر ۶۰ ساله می‌آمد. خانمی با دستان خشن و چهره‌ای پر از چین‌های عمیق بر پیشانی و زیر گونه. اما فقط ۴۸ سال داشت. با ۲۰ سال سابقه‌ی کار حدود سه سال پیش بازنشسته شده بود. (طبق قانون تبصره ۴ ماده ۷۶) میزان مستمری دریافتی اش فقط ۵۷ هزار تومان بود. می‌گفت:

“شوهرم سمسار دوره‌گرد بود که سه سال پیش بر اثر سکتته‌ی مغزی فلج و زمین‌گیر شد. من نیز به ناچار بازنشسته شدم. ۴ فرزند دارم که فقط اولی که دختر است ازدواج کرده و بقیه در خانه اند. با این حقوق بازنشستگی به ناچار برای تامین مخارج خانواده باز هم باید کار کنم. به همراه بچه‌ها در خانه سری‌دوزی می‌کنیم. خیلی سعی کردم که بچه‌هایم درس بخوانند تا سرنوشتی مثل من پیدا نکنند.”

زن دیگری که شوهرش بر اثر اعتیاد متواری بود و برای مراقبت از سه فرزندش اجبارا با ۲۰ سال سابقه بازنشسته شده بود، می‌گفت ۷۶ هزار تومان مستمری می‌گیرد و چون ۹۰ هزار تومان بابت اجاره‌ی یک اتاق پرداخت می‌کند، باز هم باید کار کند. آن هم کاری که در خانه باشد. مثل سبزی پاک کردن و کارهایی از این قبیل تا کفاف مخارج خانواده‌اش را بدهد. بچه‌ها هم علاوه بر انجام تکالیف‌شان به ناچار در کارهای این‌چنینی سهیم می‌شوند. چه بسا این گونه کارهای خانگی و مشترک در درازمدت، از اهمیت تحصیل کودکان می‌کاهد و منجر به ترک تحصیل آنها می‌شود.

در ده سال اخیر، به علت افزایش درصد بی‌کاری و اعتیاد و در نتیجه تلاشی خانواده‌ها، همسران معتادان که اکثرا جوانند و دارای یک یا چند کودک خردسال هستند از سر استیصال مجدداً به خانواده‌ی پدری و مادری (در صورت فوت پدر) باز می‌گردند. چرا که محل امن دیگری ندارند. حال مخارج این افراد نیز به

دوش پدر و مادر و در صورت فوت او مادر می‌افتد. مادری که خود مبلغی ناچیز به عنوان حقوق دریافت می‌کند باید این تعداد را نیز پذیرا باشد.

تا قبل از دوم آذر ۸۰ (طبق بخشنامه‌ی ۱۱ مستمری‌های قانون تامین اجتماعی) این فرزندان مطلقه حق گرفتن مستمری را نداشتند ولی از این تاریخ به بعد با تصویب قانونی در شورای عالی تامین اجتماعی تحت عنوان بخش‌نامه دوم بهمن مستمری‌ها، این افراد مجدداً امکان برقراری مستمری را یافتند. البته ناگفته نماند که این مصوبه نیز بر اثر اعتراضات بسیاری از مستمری‌بگیران تصویب شد. در صورت فوت پدر و حتی مادر و مختومه شدن پرونده‌ی این فرزندان، دختران امکان دریافت حداقل مستمری را پیدا کردند که این نیز از موارد تبعیض‌آمیزی است که در قانون اعمال می‌شود یعنی زنانی که با تبصره ۴ ماده ۷۶ با ۲۰ سال سابقه‌ی پرداخت حق بیمه بازنشسته می‌شوند، حق گرفتن حداقل مستمری را نداشتند. ولی در مورد بالا دختران مطلقه در صورت فوت پدر و مادر از حداقل مستمری بهره‌مند می‌شوند. درحقیقت زنان شاغل که ۲۰ تا ۳۰ سال حق بیمه پرداخت می‌کنند یا از حداقل مستمری استفاده نمی‌کنند و یا در صورت فوت آنان فرزندان‌شان در صورت زنده بودن پدر نمی‌توانند از مستمری آنان استفاده کنند. به این ترتیب از این طریق درآمدی برای سازمان ایجاد می‌شود ولی بازگشتی وجود ندارد. یعنی بخشی از حق بیمه‌ای که زنان می‌پردازند، نه خود حق استفاده از این ذخیره را دارند و نه فرزندان‌شان. بنابراین بخشی از بار مالی سازمان به دوش آنان می‌باشد. ضمناً این گونه زنان حتی در صورت داشتن فرزندان تحت تکفل مانند مردان نمی‌توانند از حق عائله‌مندی و اولاد هم‌زمان استفاده نمایند. طبق بخش‌نامه‌ی ۹ مستمری‌ها که در تاریخ نه اردیبهشت ۷۱ تصویب شد: “مستمری‌بگیران زن بازنشسته واز کارافتاده کلی در صورتی که از کمک هزینه‌ی عائله‌مندی برخوردار می‌شوند که درعین حال دارای سه شرط زیر باشند:

الف) شوهر نداشته باشند. ب) دارای فرزندان پسری باشند که سن آنان از ۱۸ سال تجاوز نکرده یا منحصرأ به تحصیل اشتغال

میزان نصف کاهش می‌یابد و به همسرش پرداخت می‌شود که هم چنان باید پذیرای فرزندان و خانواده‌های آنان است. این در حالی است که فرزندان معمولاً بعد از فوت پدر، در فکر تقسیم میراث او می‌افتند که خانه‌ی مسکونی پدری را نیز شامل می‌شود. بنابراین زنی که عمری را پا به پای شوهر خود رنج کشیده و سرپناهی را فراهم کرده و امدار فرزندان خود می‌کند و این ابتدای ذلت و خواری اوست. درحقیقت با فوت همسر احساس امنیت و آرامش نسبی که در زمان حیات شوهر قابل تحمل و تعادل شده بود از بین می‌رود. فرزندان هر یک یا به علت نیاز مالی و فقر و از زیاده‌خواهی سهم خود را از ارثیه پدری که شاید خانه‌ای مختصر باشد، طلب می‌کنند. از طرف دیگر درآمد زن هم با کاهش چشمگیری روبروست. (چون حق عائله‌مندی نیز به او پرداخت نمی‌شود) او از هر طرف در محاصره‌ی مشکلات است. در اغلب موارد این گونه زنان تمام توان خود را برای نگه داشتن خانه‌ی مسکونی خود و مبارزه با مطالبات فرزندان و خانواده‌هایشان می‌کنند. ولی در صورتی که یارای مقابله نداشته باشند یا در اثر فشار شدید روحی و جسمی از پا درمی‌آیند و یا راضی به فروش خانه‌ی خود و تقسیم ارث و نهایتاً نقل مکان به اتاقی به‌عنوان مستاجر می‌شوند.

در خصوص تعدد زوجات:

اگر مردی در زمان حیات خود دو یا سه زن عقد دائم داشته باشد، پیش از این به سهم هر یک از زنان اشاره کردیم. در صورت داشتن سه همسر سهم همسران ۱۶/۶ درصد از سهم سهم فرزندان‌شان ۲۵ درصد کمتر می‌شود. زنان صیغه‌ای حتی اگر دارای فرزند باشند، از هیچ حقوقی در قانون تامین اجتماعی برخوردار نیستند. چون قانون برای آنان جایگاهی منظور نکرده است. ضمناً این‌گونه زنان حتی در صورت داشتن فرزند به‌عنوان مادر فرزندان خود شناخته نمی‌شوند چون در شناسنامه‌ی فرزندان این زنان به جای نام مادرواقعی، نام همسر عقد دائم ثبت

داشته باشند و یا به علت بیماری و نقص عضو گواهی کمیسیون‌های پزشکی موضوع ماده‌ی ۹۱ قانون قادر به کار نباشند و در مورد فرزندان دختر در صورتی که دارای تمکن مالی و شوهر نبوده و اشتغال به کار نداشته باشند.

ج) به تنهایی متکفل مخارج فرزندان مذکور باشند و لذا تاکید می‌گردد که صرفاً "نداشتن شوهر" موجب پرداخت کمک هزینه‌ی عائله‌مندی به زنان بازنشسته و از کارافتاده‌ی کلی نخواهد بود. بلکه می‌باید مستند به مدارک اثبات گردد که زن مزبور به تنهایی عهده‌دار تامین مخارج فرزندان می‌باشد.

یعنی این‌گونه زنان باید سرپرست خانواده بودن خود را با هزار دلیل و مدارک اولا اثبات کنند، ثانياً در صورت اثبات، فقط از حق عائله‌مندی می‌توانند استفاده کنند و حق اولاد به آنان پرداخت نمی‌شود. به نظر می‌رسد که این‌گونه زنان حتی در نقش سرپرست خانواده هم باز از دید قانون فقط بخشی از حق مردان را می‌توانند داشته باشند، تمام آن را، طبق مواد ۸۰ الی ۸۳ قانون تامین اجتماعی درخصوص بازماندگان واجد شرایط متوفی (بیمه‌شده‌ی مرد) جهت دریافت مستمری همسر ۵۰ درصد از مستمری استحقاقی و در صورت تعدد زوجات سهم مذکور به تساوی بین آنان تقسیم می‌شود. یعنی در صورت داشتن دو همسر هر یک ۲۵ درصد (مساوی با سهم فرزندان و در صورت داشتن سه همسر (هر یک ۱۶/۶ درصد) از مستمری استحقاقی متوفی را دریافت می‌نمایند. فرزندان هر یک ۲۵ درصد و پدر و مادر در صورت تحت تکفل بودن در زمان حیات متوفی هر یک ۲۰ درصد سهم مستمری استحقاقی را دریافت می‌نمایند.

همان طور که مشاهده می‌شود در صورتی که متوفی دارای فرزند واجد شرایط دریافت مستمری نبوده یا پدر و مادر نداشته باشد، زن مستمری‌بگیر بازمانده ۵۰ درصد از مستمری شوهرش را دریافت می‌کند. درحقیقت با فوت مستمری‌بگیر، حقوق او به

شده است. چون سازمان ثبت احوال هویت زن صیغه‌ای را به عنوان مادر به رسمیت نمی‌شناسند، پس نام این گونه افراد در گواهی انحصار وراثت هم ثبت نمی‌شود.

فرزند این زنان صیغه‌ای نیز بعد از فوت پدر، به جهت مطرود بودن از جانب خانواده‌ی زنان رسمی و عقدی و فقر مادر اصلی‌شان و احیانا ازدواج‌های متعدد او دچار مشکلات روانی و عاطفی شدید بوده و اغلب به بزهکاری روی می‌آورند.

جهانی سازی و زنانه سازی فقر

دیوید مک‌نالی / ترجمه علیرضا ثقفی

خلع ید مردم جهان سوم از زمین، به ویژه زندگی زنان را، بیشتر مورد هجوم قرار می‌دهد. این تهاجم، همراه با جابه‌جایی و فقر شهرنشینی، فاجعه‌ی عظیمی را در بسیاری از کشورهای افریقای و جنوب آسیا به همراه داشته است. علاوه بر آن نرخ مرگ‌ومیر کودکان به صورت فزاینده‌ای در میان دختران افزایش یافته است. این مساله بیشتر به خاطر تغذیه‌ی نامناسب آنان نسبت به پسران است زیرا پسران کار و درآمد بهتری دارند. این نرخ بالای مرگ‌ومیر برای زنان و دختران، تنها به خاطر مسایل سنتی قدیمی نیست، بلکه در دوره‌ی جهانی‌سازی و گسترش سرمایه‌داری افزایش یافته است.

در کنار افزایش نرخ مرگ و میر، ما شاهد افزایش فزاینده‌ی خشونت در برابر زنان هستیم. برای مثال درهند تعدادی از تحقیقات نشان می‌دهد که کتک زدن و همچنین کشتن زنان جوانی افزایش یافته است که از آوردن جهیزیه‌ی مناسب ناتوان بوده‌اند. (جهیزیه کالا یا پولی است که خانواده‌ی عروس در هنگام مراسم عروسی یا فرصت‌های دیگر می‌آورند) هر چند این نوع خشونت قطعاً زمینه در سنت‌های قدیمی دارد، اما افزایش غم‌انگیز آن مربوط به جابه‌جایی شهرنشینی و حاکم شدن سرمایه‌داری بر کشاورزی است. نارپامیس (یکی از محققان) خاطر نشان می‌کند که بیشترین اشکال وحشیانه‌ی خشونت و وحشت جنسی در مکان‌هایی مشاهده شده است که کشاورزی در سال‌های اخیر در آنجا توسعه یافته است. در یکی از نواحی (در هند) زنان به خاطر آن که باید ساعت‌های طولانی بایستند و علف‌های کنار مزارع زمین‌داران بزرگ را بچینند تا این علف‌ها را به دامداری‌ها بفروشند، مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند. هنگامی که کشاورزان شورش کرده یا خواهان افزایش دستمزد باشند، کلبه‌های کشاورزان به آتش کشیده می‌شود و مردان زحمت‌کش

۲. رشد تجارت جنسی برای مشتریان غربی
۳. ظهور کارگاه‌های جهانی برای استثمار نیروی کار زنان جوان
۴. مهاجرت زنان جهان سوم برای انجام خدمات خانگی در کشورهای امپریالیستی

جا به جایی و بخش غیر رسمی

میلیون‌ها زن در سراسر جهان نمی‌توانند کاری داشته باشند که در ازای آن دستمزد دریافت کنند و این در حالی است که این زنان با ناامیدی در جست‌وجوی آن هستند. زنان مجبور به کار در خارج از بازار رسمی و دریافت دستمزد برای کارشان هستند. این کارها شبیه به ساخت و فروش گل در کلمبیا یا فروشنده گی میوه و شمع به عنوان فروشنده‌گان دوره‌گرد خیابانی در مکزیک یا قلاب بافی در هند ... است. این زنان در اقتصاد غیررسمی شرکت دارند که بیانگر عدم دسترسی آنان به شغل معین و ساعات مشخص کار است (یا شکل استخدامی که به وسیله‌ی دولت تعیین شده باشد) و به جای آن کار غیر رسمی وجود دارد که در منزل یا در خیابان است و هیچ گونه تعینات اداری ندارد. زنان در اقتصاد غیررسمی به قول یک تحلیل‌گر "پرولتاریای صنعتی دگرگونه" هستند.

بر خلاف آنکه کار این زنان غیر استاندارد است اما در بازتولید اقتصاد خانواده نقش اساسی دارد. آنها در کنار شوهران، والدین و یا فرزندان‌شان قرار دارند که همگی کارگرانی با دستمزد رسمی هستند. یکی از مسائلی که به سرمایه‌داری اجازه می‌دهد تا در جهان سوم همچنان دستمزدها را پایین نگه دارد به همین درآمدهای خانگی مربوط است که به وسیله‌ی زنان با کار غیررسمی تامین می‌شود. در بسیاری از مواردی این زنان میانسال و مسن هستند که به این کارها مشغول می‌شوند. زیرا زنان میانسال از نظر فیزیکی برای تن‌فروشی یا کلفتی و کارهایی از این قبیل مناسب هستند می‌شوند. علاوه بر این کار غیر

مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند. صاحبان زمین و پلیس به طور پیوسته زنان فقیر را مورد تجاوز قرار می‌دهند و از این مساله به عنوان راهی برای به زانو در آوردن مقاومت دهقانان و کارگران شهری استفاده می‌کنند. در حالی که خشونت در برابر زنان به صورت اصلی مبارزه‌ی طبقاتی در اطراف کشور هند تبدیل شده است، رابطه‌ی حل‌نشده‌ی میان جنسیت و خشونت اقتصادی روز به روز شدت می‌یابد.

مساله‌ی دیگری که به خصوص در هند مشاهده می‌شود این است که زنان به ویژه به قشر تحت ستم، به لایه‌ی زیرین پرولتاریا در حاشیه‌ها، تبدیل می‌شوند. برای مثال حکومت آنتاپرداش برای ورود به بازار تجارت قیمت محصولات کشاورزی را کاهش و قیمت کود را افزایش داده است. این امر باعث شده است تا خانواده‌های کوچک مزرعه دار که تنها از طریق زمین روزگار می‌گذرانند، زنان‌شان را به بدترین شکل به سخت‌ترین کارهای کشاورزی وادار کنند.

زنان به صورت "وابسته‌ی نیروی کار" مجبورند با دستمزدی کمتر از معمول برای صاحبان زمین کار کنند تا بتوانند وام‌های ضروری را بازپرداخت کنند که برای سرپا نگه داشتن مزرعه‌ی خانوادگی گرفته‌اند. چون چنین کارهایی تحقیر را به همراه دارد و یادآور کار اجباری است، مردان اغلب از انجام آن سرباز می‌زنند و زنان و دخترانشان را برای آن کار می‌فرستند. در حالی که خود و پسرانشان در بخش کار خانوادگی مشغول هستند. در دوره‌ی جهانی‌سازی به جای توسعه‌ی تغذیه در اکثر نقاط جهان امکانات زندگی کاهش یافته است. نرخ مرگ‌ومیر برای دختران افزایش یافته و خشونت در برابر زنان بیشتر شده و نیروی کار تحت فشار بیشتری قرار گرفته است. در ارتباط با مساله‌ی زنان چهار حوزه‌ی قابل بررسی وجود دارد که عبارتند از:

۱. قرار گرفتن در اقتصاد غیررسمی

مشتریان مردی آماده می‌کند که توریست‌ها و بازرگانان مسافر غربی هستند.

گرچه تن‌فروشی در روزهای آغازین استعمار ظهور کرد، اما در بسیاری از مناطق جهان پس از جنگ دوم جهانی، با رشد شرکت‌های چندملیتی به صورت صنعت واقعی گسترش یافت. اما تجارت سکس به طور واقعی در دوره‌ی جهانی‌سازی صورت گرفت. در بسیاری از مناطق جهان سوم هم زمان با رشد مسافرت‌های تجار و بازرگانان بین‌المللی، رشد هتل‌های لوکس، کلپ‌های شبانه و فاحشه‌خانه‌ها به چشم می‌خورد. در حقیقت این مناطق جهان در حال توسعه است که بیشترین مشارکت را در سرمایه‌ی جهانی دارد. مناطقی نظیر شرق آسیا که بیشترین تجربه را در خریدوفروش سکس دارند. برای مثال در تایلند احتمالاً یک میلیون زن بین ۱۵ تا ۳۴ ساله هستند که به تن‌فروشی در کلپ‌های شبانه و فاحشه‌خانه‌های خصوصی مبادرت می‌کنند. فیلیپین نیز دارای بازار بزرگ تن‌فروشی است. در سال ۱۹۷۹ وزیرکار و استخدام این کشور صد هزار مجوز سلامت برای دختران تن‌فروش صادر کرد. از آن زمان تا کنون این رقم به طور قطع به صورت بی‌سابقه‌ای افزایش یافته است. زیرا بسیاری از تن‌فروشان بدون مجوز به آن اضافه شده است. برای مسافران مردی که از غرب می‌آیند مکان‌هایی نظیر تایلند مستعمره‌ای است برای خوشگذرانی خارجی‌ان، مکانی است خارج از غرب اما کاملاً تابع آن. مکانی که در آن مردان بورژوا می‌توانند آزادانه شهوت‌رانی شیطانی خود را با چند دلاری ارضا کنند که به زنان فقیر می‌پردازند. بسیاری از این زنان نوجوانانی هستند که به تازگی دهکده‌هایشان را برای رسیدن به شهرهایی نظیر بانکوک ترک کرده‌اند. این دهکده‌ها به عنوان سرزمین باکره‌ها شناخته می‌شوند و به عنوان منابع طبیعی نیروی کار و بدن زنان جوان شناخته می‌شوند که می‌توان بدون هیچ مانعی آنها را تصاحب کرد. تجارت سکس در تایلند ریشه در تقاضای سربازان امریکایی دارد که در جریان مرخصی‌های خود در جنگ ویتنام به آنجا روی می‌آوردند. در مورد فیلیپین نیز در ریشه‌ی آن به دوره‌ای برمی‌گردد که پادگان‌های نظامی امریکا در آن سرزمین مستقر بود. اما

رسمی به معنی پاره وقت نیست. تعداد زیادی از زنان در این بخش از بام تا شام کار می‌کنند تا مبلغی جزئی به دست آورند. و در موارد بسیاری بیشتر از ساعات معین کار در تولید کار می‌کنند. در صنایع توریستی که در دهکده‌های هند و به ویژه در اطراف نارسپور و کوداوارای غربی و اندراپرادش گسترش یافته. بیش از ۱۵۰ هزار زن در منزل کار می‌کنند تا مقررات تولید رعایت نشود. به این ترتیب این زنان درحالی که در استخدام رسمی نیستند که در آن استانداردهای کار رعایت می‌شود، اما بخشی از تولید خانگی محسوب می‌شوند که کارشان دنباله‌ی بازتولید اجتماعی است. آنها مادر کارگرانی هستند که در اقتصاد رسمی مستقیماً برای سرمایه کار می‌کنند.

کار در اقتصاد غیررسمی با هیچ قانونی هماهنگی ندارد. مسایلی همانند دستمزد، ساعات کار، سلامتی و بهداشت حاکم در اقتصاد رسمی جای خود را به فقدان کمترین مسایل ایمنی در محل کار زنانه می‌دهد که کمترین دستمزد برای کار آنان در نظر گرفته شده است. این زنان همواره از طرف پلیس مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرند. به خصوص در مکان‌هایی همانند مکزیکوسیتی که فقر آشکار چهره‌ی زشتی را برای توریسم و تجارت به نمایش می‌گذارد.

هر چند مردانی نیز وجود دارند که در بخش غیررسمی کار می‌کنند اما کار آنان به وسعت زنان نیست. تفکر جنسیت در این زمینه نقش اصلی را دارد. مساله‌ی اصلی آن است که این تفکر نقش واقعی زنان را در داشتن کار با دستمزد رسمی نمی‌داند. بلکه برعکس آنها را پس از شوهر و فرزند قرار می‌دهد و درآمد خانواده را مجموعاً به حساب می‌آورد.

زنان در تجارت جهانی جنسیت

شاید در هیچ موردی ارتباط میان ستم نژادی و جنسی مشخص‌تر از آن چیزی نباشد که در مورد تجارت جنسیت است. این تجارت بدن‌های زنان جوان را از رنگ‌های مختلف برای

اغلب برای آنان مرگی زودرس را به ارمغان می‌آورد. شاید این مساله تنها دلیل مخالفت شدید بسیاری از شرکت‌های چند ملیتی با تولید داروهای ارزان ضد ایدز توسط کشورهای جهان سوم است. در حالی که بحران سلامتی به مرز وحشتناکی می‌رسد، سرمایه‌ی غربی به هیچ چیز جز رشد بازار برای داروهای خود نمی‌اندیشد.

زنان در کارگاه‌های جهانی

در حالی که اقتصاد غیررسمی و تجارت جنسی بخش وسیعی از زنان را در برمی‌گیرد، اما سرمایه‌ی جهانی در جست‌وجوی کار ارزان زنان است تا از آن در کارگاه‌های جهانی خود استفاده کند. در ناحیه‌ی مکیولادورا در مکزیک و در کشورهای آسیایی نظیر مالزی، کره، اندونزی، فلپین، و بنگلادش پرولتاریای مونث جدیدی ظهور کرده که در کارگاه‌های کوچک تولیدی متمرکز شده‌است. در بسیاری از این کشورها زنان جوان به خصوص دختران تلاش می‌کنند که در کمپانی‌های تولیدکننده‌ی کفش و لباس استخدام شوند. کمپانی‌هایی نظیر نایک، ری بوک، اسپریت، رالف، لورم‌گپ، و یا کارگاه‌های الکتریکی که بخشی از قطعات سونی و جی‌وی‌سی و سایر کمپانی‌ها را تامین می‌کنند. همچنین کارگاه‌های کوچکی که قطعات اتومبیل برای کمپانی‌های بزرگ فورد و جنرال موتورز تهیه می‌کنند. در ده سال اخیر کلیه‌ی کمپانی‌های بزرگ و شرکت‌های چند ملیتی به علت ارزان بودن نیروی کار در جهان سوم سعی دارند بخش وسیعی از تولیدات خود را به کارگاه‌های موجود در این کشورها منتقل کنند. ایجاد مناطق آزاد تجاری در کشورهای مختلف که در دهه‌ی آخر قرن گذشته گسترش یافت در همین ارتباط است. (توضیح مترجم) کارگاه‌های عقب‌مانده‌ای که عموماً در نواحی صادراتی یا مناطق آزاد تجاری در کشورهای در حال توسعه یکی پس از دیگری به عنوان نواحی آزاد که دارای امتیازات مخصوص هستند (نظیر آزادی در مالیات و یا قید و بندهای نیروی

توریست‌های مرد و مسافران سوداگر مشکلی در گذاشتن پا به جای پای سربازان امریکایی ندارند. آنها چه مبادرت به جنگ بکنند و چه مشغول تجارت باشند، مستعمرات جهان همانند مکانی برای غارت سیستماتیک و قضایی برای ارضای آرزوهای فراموش شده‌ی آنان است. برای آن مسافران قدرت، جنسیت، زمین همه در خدمت ارضای تمایلاتشان است. دو تن از مفسرانی که کشورهای نظیر تایلند را مورد بررسی قرار داده‌اند، این سرزمین‌ها را به عنوان نقاط شهوت‌رانی بر روی نقشه‌ی جهان آرزوها نامگذاری کرده‌اند.

البته خواب و خیالات بورژوازی مذکر غربی استثمار و سروری است. بسیاری از زنان جوان که در جهان سوم تن‌فروشی می‌کنند فرزندان خانواده‌ی دهقانان فقیری هستند که پدرشان آنان را به صاحبان فاحشه‌خانه‌های شهر فروخته‌اند. دلارهایی که آنها بابت تن‌فروشی دریافت می‌کنند، غالباً به دهکده فرستاده می‌شود تا زندگی خانواده را تامین کند. پیوستگی میان دهقانان بدهکار و خلع ید از آنان که با گسترش صنایع کشاورزی غربی صورت گرفته و همچنین سیستم حمایت کشاورزی موجود در غرب از یک طرف و گسترش تجارت جنسی زنان در جهان سوم از طرف دیگر ارتباطی نزدیکی دارد.

تبدیل وضعیت بد به بدتر، عدم مراعات مردان غربی در مورد سلامت زنان خودفروش (و مردمی که آنان بخشی از آن هستند) باعث شیوع ویروس اچ‌ای وی شده است. بنابر بعضی برآوردها نیمی از زنان تن‌فروش در تایلند دارای ویروس اچ‌ای وی هستند. و به همین میزان در برزیل و سایر نقاط جهان سوم که بر مبنای الگوی توسعه‌ی سرمایه‌ی غربی گسترش یافته‌اند.

یک بار دیگر به همان ترتیب که سرمایه‌داری غربی خودش را به ازای فقیر کردن جهان غیر سفید ثروتمندتر می‌کند، زنان (برای شهوت‌رانی مردان غربی) بهای مخصوص می‌پردازند. چیزی که

کار) و در آن شرکت‌های چند ملیتی (یا زیرمجموعه‌های آنها) می‌توانند کارگاه‌هایی را تاسیس کنند تا شرایط کار و دستمزد را خودشان تعیین کنند. (۱)

به این ترتیب شرایط مناطق آزاد تجاری به صورت مادی برای سرمایه‌های خارجی و حکومت‌های جنوب جاذب است و در عین حال سرمایه‌های جهانی را ترغیب می‌کند تا نیروی کار زنان جوان را از نژادهای مختلف استثمار کند. اکنون چیزی در حدود یک هزار منطقه‌ی آزاد تجاری در هفتاد کشور وجود دارد که در آنها بیش از ۲۷ میلیون کارگر مشغول به کارند.

استثمار نیروی کار زنان جوان در مناطق آزاد صنعتی و تجاری، بخش پنهانی کثیف به اصطلاح معجزه‌ی پیشرفت در شرق آسیا و مناطق دیگر است. استخدام نیروی کار زنان در این مناطق مرحله به مرحله صورت گرفته است. برای مثال در میان سال‌های ۸۶-۱۹۵۶ سهم زنان در میان کارگران در تایوان از ۲۰ درصد به ۴۵ درصد افزایش یافته است. همین وضعیت را می‌توان در کشورهایمانند مکزیک نیز مشاهده کرد. کشورهای نظیر مصر، هنگ کنگ کره مالزی سنگاپور و فیلیپین نیز دارای چنین وضعیتی بودند. درمکزیک بیش از دو هزار منطقه‌ی صنعتی تاسیس شده که در آن بیش از نیم میلیون کارگر استخدام شدند و هفتاد درصد آنان را زنان تشکیل می‌دهند. درهمین شرایط در کشورهایمانند بنگلادش جایی که اقتصاد آن بر پایه‌ی صادرات پوشاک تغییر جهت داد، کارگران زن اکثریت داشتند. زیرا اساس این تولیدات صنعتی بر نیروی کار زنان استوار است. حدود ۱/۵ میلیون نفر کارگر در بیش از سه هزار کارگاه در بنگلادش مشغول به کارند که بین هشتاد تا نود درصد آنان را زنان تشکیل می‌دهند و اکثر آنان دختران میان ۱۴ تا ۲۰ سال هستند.

هر چند رشد صنایع پوشاک در بنگلادش هیچ چیز را تغییر نداده و بنگلادش همچنان یکی از فقیرترین کشورهای جهان است. کارگران کارگاه‌های تولید پوشاک در آن کشور حقوقی برابر با ۳۵ میلیارد دلار در هر ماه دریافت می‌کنند که کمتر از حقوق کارگران مردی است که حدود ۴۰ دلار در ماه است. این آمار بر

مبنای تحقیقات انستیتوی مطالعات توسعه‌ی بنگلادش است. دستمزد این کارگاه‌های نامناسب آن قدر پایین است که بعضی از مفسران آنها را به عنوان شرایط برده‌داری مورد بررسی قرار می‌دهند. یک گروه حقوق بشر ۳۳ کارگر بنگلادشی را در حالی یافت که در منطقه‌ی صنعتی هندوران مشغول دوختن پیراهن بودند و با هشتاد ساعت کار در هفته دستمزدی برابر ۲۰ سنت در ساعت دریافت می‌کردند. حیرت‌انگیز آن است که این نرخ دستمزد بالاتر از همقطاران چینی آنها است که در شرایطی مساوی دستمزدی برابر ۱۳ سنت برای هر ساعت کار در شرکت‌های نایک، آدیداس، ووال مارت و... دریافت می‌کنند.

کار زنان به طور قطع در جهانی شدن کارگاه‌های صنعتی در ۲۵ سال گذشته نقش اساسی داشته است.

سرمایه‌داران این مساله را شناخته‌اند و تلاش فوق‌العاده‌ای برای به دست آوردن حداکثر سود دارند. زنان جوان در نواحی آزاد تجاری غالباً در وضعیت بسیار نامساعدی زندگی می‌کنند. در عین حال آنان را وادار می‌کنند که هر ماهه نواربهداشتی خود را نشان دهند تا ثابت کنند که حامله نیستند (تا کارفرما مجبور به پرداخت حق حاملگی نباشد) این زنان فقط برای پروسه‌ی تولید مورد نیاز هستند و برای پروسه‌ی بازتولید مورد نیاز نیستند.

در بسیاری از نواحی آزاد سرمایه‌گذاری این مساله عادی است به خصوص در مکزیک که مدیران قرص ضدبارداری توزیع می‌کنند. سرمایه‌داری جهانی از طریق زنان جوان راه دیگری نیز دنبال می‌کند و آن وادار شدن آنان برای به دنیا آوردن فرزند است. به عنوان مثال در هندوستان و پاکستان یک و نیم میلیون کودک در حال دوختن لباس برای فروش در ایالات متحده هستند و چون این اعمال برای فشار بر نیروی کار کافی نیست، بسیاری از کارخانجات مناطق آزاد تجاری در تایلند و امریکای مرکزی که مواد آتش‌زا تولید می‌کنند در پایان سال فقط برای آنکه چند هفته‌ی بعد آنان را دوباره به استخدام درآورند نوعی برنامه‌ی طراحی شده را پیش می‌برند تا حقوق کار دایمی را از آنان سلب کنند و حقوق قانونی را از آنان دریغ نمایند. برای اجرای این

بانکوک ده زن دیگر کشته شدند. چهار ماه پس از آن هشتاد چهار زن در یک آتش‌سوزی دیگر در شهر شیزن چین جان باختند. آتش‌سوزی‌ها به گونه‌ای ناراحت‌کننده قابل پیش‌بینی بود و هیچ نشانه‌ای از کاهش آنها وجود ندارد. از سال ۱۹۹۵ تعداد ۳۰ آتش‌سوزی در کارگاه‌های لباس‌دوزی بنگلادش به وقوع پیوسته که در ۱۷ مورد منجر به خسارات جانی شده است. یکی از آنها در نوامبر سال ۲۰۰۰ بود. درهای بسته‌ی پنجره‌های نرده‌کشی شده فقدان علایم هشداردهنده‌ی آتش و سیستم‌های اطفای حریق و وجود مواد آتش‌زا در نزدیکی ابزار الکتریکی همانند موارد قبل دیده می‌شد. یک تحلیل‌گر در مورد آتش‌سوزی کار چین نوشت: "این آتش‌سوزی به وسیله‌ی بازار آزاد برنامه‌ریزی شده بود." همین مساله را می‌توان در مورد بقیه نیز گفت.

این مسایل ویژه‌ی کارگاه‌های جهان سوم نیست. بسیاری از امریکایی‌ها از این مساله‌ی کشف شده در اگوست ۱۹۹۵ به وحشت افتادند. در آن کشفیات، ۷۲ زن تایلندی در آپارتمانی در کالیفرنیا برای ۷ سال به بردگی مشغول بودند. و برای کارخانه‌های و تهیه‌کنندگان لباس در ایالت‌متحده کار می‌کردند. مردم امریکا از این کشف وحشت کردند. در حقیقت میلیون‌ها نفر از زحمت‌کشان مهاجر درخانه‌ها و کارگاه‌ها در سراسر ایالات متحده در شرایط تاسف باری رنج می‌کشند. صدها هزار نفر به عنوان کارگر مهاجر در مزارع کار می‌کنند که به چیدن کاهو و جمع‌آوری توت‌فرنگی مشغولند. در لوس‌آنجلس بیش از ۱۲۰ هزار کارگر وجود دارد که سه چهارم آنها مهاجران مکزیکی هستند بسیاری از آنها اوراق اقامت ندارند و در ۵۰۰۰ کارگاه خیاطی مشغول به کارند. هزاران نفر از آنان همراه با فرزندان‌شان کار صنعتی را در خانه انجام می‌دهند. در اراضی اوکلند سانفرانسیسکو، مهاجران چینی، نیروی کار کارگاه‌ها را تشکیل می‌دهند. روز کاری ده، دوازده و حتی ۱۴ ساعت عادی است. دستمزد و شرایط کار شرم‌آور است. در مورد ۷۲ زن تایلندی

برنامه‌ها در مرکزیک اندونزی گواتمالا و مناطق دیگر پلیس و دسته‌های سازمان یافته اتحادیه‌ها را نابود می‌کنند و اعتصابات را در هم می‌شکنند. یکی از مفسران آگاه وضعیت این کارگران را چنین بیان می‌کند:

"بدون توجه به آنکه مناطق آزاد تجاری در کجا واقع شده است، وضعیت کارگران در شرایط طاقت‌فرسایی است، روز کاری طولانی است. چهارده ساعت در سریلانکا، دوازده ساعت در اندونزی، شانزده ساعت در جنوب چین، دوازده ساعت در فیلیپین. اکثریت این کارگران زن هستند و البته مدیریت این زنان جوان نظامی است. سرپرستان آدم‌های هرزه‌ای هستند. دستمزد کمتر از مخارج زندگی است و کار غیر تخصصی و خسته‌کننده است. خطراتی که کارگران را در این کارگاه‌ها تهدید می‌کند بسیار زیاد است. به گونه‌ای که بیشترین خسارات در تولید به کارخانه جات مواد آتش‌زا مربوط بوده است.

بدترین آن آتش‌سوزی ای بود که در کارخانه‌ی تولید اسباب بازی در حمومه‌ی بانکوک (تایلند) در دهم ماه می ۱۹۹۳ اتفاق افتاد. تعداد تلفات در آمار رسمی ۱۸۸ نفر بود. اما بدون شک بیش از آن بوده زیرا بسیاری از اجساد خاکستر شده هیچ‌گاه شناخته نشدند. همه به جز ۱۴ نفر زن بودند. بعضی از آنان تنها ۱۳ سال داشتند. همانند همیشه در چنین مواقعی در اصلی کارخانه بسته است و بسیاری از پنجره‌ها به خاطر جلوگیری از دزدی نرده‌کشی شده است و انبوهی از مواد آتش‌زا نظیر لایه‌ها و مواد اولیه در هر قسمت انباشته شده است. هنگامی که در انتها شعله‌های آتش خاموش شد، جسد حدود ۲۰۰ تن که اکثر آنان زنان جوان بودند به دست آمد. اجساد سوخته‌ای که در کنار عروسک‌های دیسنی و سسم استریت قرار گرفته بودند. با آنکه این آتش‌سوزی سومین و یا چهارمین آتش‌سوزی در این کارخانه بود، هیچ‌گونه علایم هشداردهنده و یا سیستم خاموش‌کننده‌ی آتش وجود نداشت. دو ماه بعد در یک کارخانه‌ی پیراهن‌دوزی در

مثال از کشور فیلیپین سالانه حدود هفت صد هزار مهاجر در جستجوی کار هستند. هفتاد درصد آنها به عنوان خدمتکار خانگی در اروپا و شمال امریکا مشغول به کار می‌شوند. در مجموع بش از ۴ درصد جمعیت کل کشور کارگران ماورا دریاها هستند. شمار زیادی مهاجر از مکزیک و امریکای مرکزی نیز وجود دارد. که در جستجوی کار هستند. مهاجران در جست و جوی کار غالباً کسانی هستند که تابع ضرورت‌های اقتصادی‌اند. برای مثال آمار نشان می‌دهد که ۳۰ الی ۵۰ درصد از مردم فیلیپین وابسته به پول‌های ارسالی هستند که کارگران مهاجر برای بستگان‌شان می‌فرستند هیچ کس نباید خود را فریب دهد که این مردم به خاطر جاذبه‌های زندگی در غرب به آنجا مهاجرت کرده‌اند. یک بررسی در مورد زنان کارگر چینی، فیلیپینی و امریکای لاتین که غالباً به عنوان خدمتکار خانگی و محلی در بخش‌های مختلف سانفرانسیسکو مشغول به کار هستند، نشان می‌دهد که نزدیک به ۶۰ درصد از آنها که بین یک تا شش هزار نفر، را با این دستمزد تحت پوشش دارند و تمام آن‌ها برای بستگان‌شان پول می‌فرستند. این کارگران به خاطر فرصت‌های محدودی که در کشور خودشان دارند، آنجا را ترک می‌کنند. در بسیاری از این موارد مربوط به سیاست‌های نولیبرالیسم مورد حمایت غرب و صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است که برنامه‌های ساختاری ای را ارایه می‌دهند که این نیروی کار را بیرون می‌ریزد.

جمهوری دومینیک نمونه‌ی جالبی است. حمایت ایالت متحده از صنایع شکر خودش که سه میلیارد دلار در سال است، تولید شکر در دریای کارائیب را به حالت اسفباری در آورده است. در کمتر از یک دهه صادرات شکر از جمهوری دومینیک به ایالات متحده به یک چهارم قبل کاهش یافت. در حوزه‌ی کارائیب به طور کلی بین سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۸۲ چهارصد هزار شغل از میان رفت. در این دوره افزایش مهاجرت نیروی کار از کل منطقه به ایالات متحده را شاهد بودیم. ما شاهد همین وضعیت در بخش وسیعی از آسیا بودیم. به ویژه فیلیپین کشوری که مداوماً تحت برنامه‌های تعدیل (اصلاح) ساختار صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از سال ۱۹۸۰ به بعد قرار دارد. در حالی که زمین کشاورزی که به

ضعیت به گونه‌ای بود که آنها در شرایط بردگی کار و زندگی می‌کردند. آنها ۱۸ ساعت در یک محیط حصارکشی شده کار می‌کردند که آن مجموعه به وسیله‌ی گارد مسلح محافظت می‌شد. غذا و لوازم مورد نیازشان رابه قیمت‌های گران از اسیرکنندگان‌شان می‌خریدند. ارتباط با دنیای خارج شدیداً کنترل شده بود و هنگامی که مساله مشخص شد، زنان مهاجر به وسیله‌ی اداره‌ی مهاجرت دستگیر شدند.

مبارزه‌ی سراسری به وسیله‌ی گروه‌های طرفدار حقوق مهاجران، اتحادیه‌ها و سازمان‌های حقوق بشر، نتایج مهمی را برای این کارگران دربر داشت و این خطری است که سرمایه‌ی جهانی با آن مواجه است. این نیروی مهاجر، نیروی کار ارزانی از زنان را برای سرمایه فراهم می‌کند که بی‌شمارانه مورد استثمار قرار می‌گیرد. (در حالی که استاد هارواردی چون پروفیسور جفری ساکس، اظهار می‌دارد که تعداد کمی از این کارگاه‌ها در سطح جهانی وجود دارد) سرمایه‌داری جهانی ظرفیت‌های مختلفی را به وجود می‌آورد که عبارت از پرولتاری زناهی کارگاه‌های جهانی است و درمقابل با فشارهای مختلف به همان گونه که توضیح خواهیم داد، این طبقه‌ی کارگر جدید در حال نبرد برای پیروزی در صحنه‌های موثر است.

اگر این نیرو بتواند به طور مشخص خود را سازمان دهد، ما شاهد مبارزه‌ی موثری خواهیم بود که بتواند جنبش کارگری جهان را تغییر دهد.

مهاجرت نیروی کار زنان

نیروی کار مورد نیاز در هر کشور، آن چنانکه امروز مشخص شده است، کارگران کارگاه‌های وابسته به سرمایه‌ی جهانی اغلب مهاجران هستند. درحقیقت هر ساله میلیون‌ها نفر از زنان مهاجر آسیایی از کشورهایی که داستان‌های موفقیت‌آمیزی از جهانی شدن دارند، به صورت زنان تن‌فروش، کارگران خانگی و کارگران خدماتی و یا پرستار درغرب مشغول به کار می‌شوند. در بعضی از کشورها کارگران زن تبدیل به صادرات مناسب شده اند. برای

قرار می‌گیرند که جایگزین انگاره‌ی قدیمی خدمتکاران سیاه پوست زن برای ارباب سفید پوست شده‌است. "زنان بومی در تضاد میان درخواست دوگانه‌ی سرمایه‌داری از جنس مونث زندگی می‌کنند که در اینجا نیروی کار آنان به عنوان ابزارهای آماده‌سازی در جهت بازتولید انسان در خدمت فرزندان طبقات متوسط و بالای "زن" سفید پوست قرار دارد و همان زمان مجموعه‌ای از موانع قانونی به تصویب می‌رسد که مشکلاتی را برای زنان خدمت‌کار جهت اقامت در کشوری مثل کانادا و ایالات متحده به وجود می‌آورد تا نتوانند خانواده‌ی خود را به آن کشور بیاورند و بچه‌ی خود را بزرگ کنند.

خلاصه درحالی که نیروی کار زنان مهاجر مورد نیاز است، بازتولید آنها در زمینه اجتماعی و بیولوژیک مورد نیاز نیست.

سرمایه‌داری جهانی شده سیستمی از نابرابری طبقاتی، جنسی و نژادی است به طبقه‌ی کارگر جهانی، تحت عنوان نیروی کار مهاجر انواع فشارها جهت اوراق شناسایی، آزار و اذیت و اشکال مختلف نابرابری را تحمیل می‌کند. این مهاجران جهانی تشکیل‌دهنده‌ی چیزی هستند که به درستی عنوان "فروستان جهانی" به آنان داده شده است.

زیرنویس:

۱ - در فرم‌های سرمایه‌گذاری در مناطق آزاد ایران، مثل کیش چنین ذکر شده است که: "کلیه مسایل میان کارگر و کارفرما بستگی به قرارداد میان آنان دارد. (مترجم)

صورت سنتی مواد غذایی نظیر برنج و ذرت را برای مصرف غذایی مردم تولید می‌کرد به تولیدات دیگری نظیر آناناس و یا گل‌های خوشرنگ برای صادرات اختصاص یافته‌اند. در حالی که مزارع کوچک در برابر رشد قیمت زمین و سقوط ارزش محصولاتشان از میان رفته‌اند، زنان مجبور به ترک زمین و کشور شده‌اند. برنامه‌ی تعدیل ساختاری (sap) صندوق بین‌المللی پول تاثیر ویران‌گری بر زنان فقیر گذارده است. اخراج آنان از زمین، آنها را به مناطق کار با دستمزد پایین رانده‌است. مناطقی که کارگاه‌های تولیدی سرمایه‌ی جهانی قرار دارند. هنگامی که شرایط برنامه‌های تعدیل ساختاری برای پرداخت وام در کشورهای جهان سوم حکومت را مجبور می‌کند که سوبسید مواد غذایی را حذف کنند. سوبسیدهایی که قیمت برنج و نان را پایین نگه می‌دارند این زنان هستند که غالباً از تغذیه‌ی خود کم می‌کنند تا به کودکان بیشتر غذا برسد. آن هنگام که بودجه‌ی مراقبت‌های بهداشتی کاهش می‌یابد، دختران هستند که غالباً از رفتن به مدرسه محروم می‌شوند تا از افراد مریض خانواده مراقبت کنند و هنگامی که هیچ کدام از این‌ها برای جلوگیری از سقوط خانواده به فقر کافی نباشد، زنان جوان به سوی کارگاه‌های تولیدی با سرمایه‌ی جهانی یا تن فروشی در شهرهای بزرگ و یا در جست‌وجوی کار به خارج از کشور مهاجرت می‌کنند.

در مورد آسیا و امریکای لاتین این مساله مشخص است که نژاد نقش مهمی را در سازمان دادن نیروی کار مهاجر در کشورهای نظیر کانادا ایالات متحده و استرالیا بازی می‌کند. (به عنوان مثال ۹۳ درصد از مهاجران فلیپینی را به خود جذب می‌کند) مساله‌ی جنسیت، نژاد و طبقه و تمام تقسیمات را در پدیده‌ی وسیع زنان مهاجر برای خدمت به خانواده‌های سفید پوست تحت شعاع قرار می‌دهد.

در حقیقت سرمایه‌داری جهانی شده طرح قدیمی را به سادگی تجدید می‌کند: "زنان مهاجر در خدمت زنان متخصص سفید پوست

تاثیر افزایش قیمت ها و فشار اقتصادی بر زندگی زنان

در آستانه ی سالگرد روز زن مسایل مهمی وجود دارد که امروزه در پیش روی زنان در جامعه ی ما وجود دارد. امسال درحالی به پیشواز روز زن می رویم که حقوق زنان در جامعه ما نه تنها ارتقا نیافته بلکه در بسیاری زمینه ها شاهد عقب گرد هستیم. فقر، سیه روزی، بیکاری و خارج شدن زنان از گردونه اقتصادی هر روز ابعاد گسترده تری می یابد. ورشکستگی اقتصادی در نتیجه ی بیکاری فزاینده و تعطیلی بسیاری از مراکز اقتصادی بیش از هر چیز فشار و سنگینی خود را بر دوش زنان وارد می کند. بنگاه های اقتصادی با کوچکترین مشکل ابتدا تلاش می کنند تا حقوق اولیه زنان را در محیط کار نادیده بگیرند. گزارش های مختلفی از اخراج کارگران زن در بخش های مختلف وجود دارد و در نتیجه پایین آمدن دستمزد زنان درعرصه های مختلف قابل مشاهده است. حقوق کارگران زن اولین مساله ای است که گویا برگردن کارفرمایان سنگینی می کند که در خلاص شدن از نیروی کار زنان، مرخصی های سالانه، زایمان و ... خود را نشان می دهد.

در همین سقوط سطح زندگی و گرانی و فشار فزاینده که هر روز جامعه ی ایران را تحت فشار قرار می دهد و سبب زندگی خانواده را روز به روز خالی تر می کند. بیش از همه فشار خود را بر زندگی زنان و وظایف آنان به عنوان ستون اصلی خانواده و تامین غذا، زندگی مناسب برای اعضای خانواده نشان می دهد...

بیشترین فشار اقتصادی بر دوش زنان خانه داری است که اکنون باید با مواد غذایی کمتر و فقر و تنگدستی و کسر درآمد خانواده همچنان غذای مناسب برای اعضای خانواده را تهیه کنند...

گرانی و بیکاری اولین قربانیان خود را از میان زنان و به خصوص کودکان دختر انتخاب می کند. زیرا در این جامعه مردسالار غذای خوب وامکانات بیشتر برای مردان است و زنان اولین قربانیان کمبودها هستند.

با توجه به مسایل فوق بر این شدیم که سوالات زیر را با گروه ها و اقشار مختلفی مطرح کنیم که علاقه مند به مسایل زنان هستند تا با نظرات گوناگونی آشنا شویم که در این زمینه مطرح است.

۱- به نظر شما تاثیر هدفمندی یارانه ها و آزاد سازی قیمت ها بر زندگی زنان جامعه ی ما چگونه است؟(بر اشتغال زنان و بر زنان خانه دار)

۲- تاثیر خصوصی سازی ها و اخراج کارگران و تعدیل نیروی کار بر زنان چیست؟

۳- به نظر شما بیکار سازی و گسترش بیکاری چه تاثیری بر زندگی زنان دارد و آیا زنان بیشتر در معرض آسیب بیکاری هستند؟

۴- چرا کارفرمایان ترجیح می دهند ابتدا برای کاهش هزینه ها زنان را اخراج کنند؟

۵- تاثیر گرانی بر زندگی خانوادگی زنان و کودکان چیست؟

۶- وضعیت حقوق و دستمزد زنان نسبت به چند سال قبل چیست؟

آنچه می خوانید پاسخ هایی است که تا کنون برای کانون مدافعان حقوق کارگر ارسال شده است.

زهره اسدپور

۱- به نظر شما بیکار سازی و گسترش بیکاری چه تاثیری بر زندگی زنان دارد و آیا زنان بیشتر در معرض آسیب بیکاری هستند؟

زنان نه تنها در ایران بلکه در تمام جهان، اولین قربانیان تعدیل اقتصادی اند. این باور عمومی که زنان مسئول در آمد خانوار نیستند، و وظیفه ی اصلی آنان همسر داری و بچه داری است، امر بیکار سازی زنان را ساده تر می سازد. زنان کمتر از مردان به مقاومت های سازمان یافته در محیط کار دست می زنند و این ،

۳- تاثیر گرانی بر زندگی خانوادگی و زنان و کودکان

چیست؟

در کنار هم قرار دادن زنان و کودکان، در بطن خود، اشاره ای به قربانی انگاری زنان و نادیده گرفتن عاملیت آنان دارد. ترجیح می دهیم این سؤال را تنها درباره ی زنان پاسخ دهیم. از آن جایی که زنان چه شاغل و چه غیر شاغل، مسئول خرج و دخل خانوار به حساب می آیند، با افزایش فشارهای اقتصادی، بیشترین فشار بر زنان متاهل وارد می شود. زنان همواره نیازهای فرزندان و همسران را بر نیازهای خود ترجیح داده اند. و در زمانی که گرانی فشارهای خود بر بودجه ی خانوار را افزون می کند، زنان با ارجحیت دادن نیازهای دیگر اعضای خانواده بر خود، بیش از پیش از این موضوع آسیب می بینند. از سویی دیگر، باور عمومی، از زنان می خواهد تا صرفه جو باشند و در دخل و خرج منزل مدیریت به خرج دهند. این باور، به جای دیدن عامل اصلی فشار بر اوضاع اقتصادی خانوار، در بطن خود، زنان را مقصر کمبودهای ناشی از گرانی می شناسد. و زنان، که خود نیز این باور را درونی کرده اند، بیش از پیش برای برنامه ریزی بهتر درباره ی درآمدی که به شکل فزاینده ای ناکافی است، تحت فشار قرار می گیرند.

۴- وضعیت حقوق و دستمزد زنان نسبت به چند سال قبل

چیست؟

به نظرم موضوع بسیار مهم این است که زنان بخش عمده ی نیروی کار در بازار غیر رسمی را تشکیل می دهند. و هیچ مقرراتی بردستمزدهای دریافتی در این بخش وجود ندارد. این بخش از تاریک ترین بخش های اقتصاد کشور است که به سادگی هم نمی توان بر آن نور افکند. دستمزد ناچیز زنان در این بخش متأثر از عوامل متعددی چون شهر و منطقه کار و سن است. در واقع این عوامل که ربط مستقیمی هم به بازدهی کار ندارند، دستمزد زنان در این بخش را تعیین می کنند. به عنوان مثال زنی که در یک فروشگاه در شهرستانی کوچک فروشنده است، ممکن است دستمزدی در حدود ۵۰ هزار تومان در ماه داشته باشد. این دستمزدهای متزلزل و بی قاعده، حتی اگر افزایشی نیز نشان بدهند، به مراتب کمتر از میزان تورم افسار گسیخته است.

آنان را در برابر بیکار سازی آسیب پذیرتر می سازد. گرچه در ایران شرایط سیاسی و اجتماعی عملاً هر گونه مقاومت جمعی کارگران را با هزینه ی بسیار سنگین همراه کرده است.

۲- چرا کارفرمایان ترجیح می دهند ابتدا برای کاهش

هزینه ها زنان را اخراج کنند؟

فرهنگ مردسالارانه ی ایرانی که با قانون تحکیم و تقویت می شود، زنان را سرپرست و نان آور نمی شناسد. در این قرائت مردسالارانه ی دینی، زنان نه تنها نان آور خانه تلقی نمی شوند، بلکه حتی وظیفه ی برای تامین مخارج خویش نیز ندارند. زنان مدام تحت تکفل وابستگان مرد خود هستند، چه پدر و چه همسر. این محمل مردسالارانه به سادگی بهانه ای برای ندیدن واقعیت شرایط زنان فراهم می سازد. زنان بسیاری همپای مردان و یا به تنهایی خانواده ای را تحت تکفل دارند. دستمزد این زنان، نه امری تزیینی و برای مصرف در امور غیر ضروری (آن گونه که فرهنگ مردسالارانه ی حاکم تبلیغ می کند) که امری حیاتی برای بقای خانواده است.

کارفرمایان با بهره برداری از باور غلط که به مدد قانون تحکیم می شود، زنان را اولین قربانیان تعدیل می سازند. زیرا زنی که "موظف نیست تا حتی خرج خود را تامین کند" کمتر از مردی که طرف عرف و قانون سرپرستی خانوار را بر عهده دارد شایسته ی داشتن شغل و دستمزد است. از سویی دیگر فرهنگ مردسالارانه که در وجود زنان نیز نهادینه شده است، به زنان القا می کند که وظیفه ی اصلی آنان مادری و خانه داری است. و این موجب می شود زنان در مقایسه با مردان ساده تر به تعدیل و اخراج تن دهند. لازم به ذکر است این موضوع به ایران خلاصه نمی شود و از پیامدهای پیوند مردسالاری و سیاست های سودمحورانه ی سرمایه داری است. گرچه در کمتر جایی از جهان، قانون چنین به صراحت علیه حضور زنان در بازار کار سخن گفته است و این موجب می شود تا شرایط زنان در ایران به نسبت اکثر نقاط جهان سخت تر باشد.

فعال حوزه زنان

- تاثیر هدفمندی یارانه ها و آزادسازی قیمت ها بر زندگی زنان ایرانی؟

تاثیر هدفمندی یارانه ها بر تمامی زنان ایرانی یکسان نیست. زنان کارمند و کارگر و خانه دار طبقه متوسط شهری بیشترین زیان و ضرر را از هدفمند کردن یارانه ها دیده اند. هدفمند کردن یارانه ها تاثیر چندانی بر زندگی عالی و مرفه زنان طبقات ثروتمند نداشته است. زنان روستایی و کشاورز هم برای مدتی بسیار کوتاه وضعیت اقتصادی بهتری پیدا کردند. دولت با ایجاد توهّم مالی برای زنان روستایی این باور را در آن ها تقویت کرده است که امروز و اکنون وضعیت شان بهتر از قبل شده و تا فردا خدا بزرگ است. و چو فردا شود فکر فردا کنیم.

در کل هم چنان که انتظار می رفت گرانی اولین نتیجه اجرای طرح هدفمند کردن یارانه ها بود. اما از آن جا که دولت پیش از اجرای طرح ساز و کارهای لازم برای ایجاد امنیت و ثبات سیاسی و حمایت از مردم در برابر گرانی و کنترل قیمت ها و توزیع عادلانه فرصت ها را پیش بینی نکرده بود، هدفمند کردن یارانه ها در آمد و سطح زندگی مردم طبقه متوسط شهری را به زیر خط فقر کشاند و روزهای تلخ و سختی را فرا روی میلیون ها نفر از مردم و به ویژه زنان قرار داد. هدفمندی یارانه ها باعث شد کارفرمایان و مدیران کارگاه ها و شرکت های خدماتی کوچک برای کاهش هزینه ها، کارگران و کارمندان تحت امر خود را کاهش دهند. بیکاری و فقر آفت دیر پای زندگی خانوادگی و ارزش های اخلاقی و هنجارهای اجتماعی است. بیکاری طولانی مدت و ناامنی اقتصادی ممتد زن و مرد، سبب بالا رفتن آمار طلاق و فروپاشی خانواده ها و گسترش پدیده زشت کودکان خیابانی و کارتن خوابی و فزونی فساد و اعتیاد و تن فروشی شده است.

- تاثیر خصوصی سازی و تعدیل نیروی کار بر اشتغال زنان ؟

یکی از مهم ترین اهداف طرح هدفمند سازی یارانه ها این بود که بار دادن یارانه از دوش دولت برداشته شود تا دولت بتواند با پولی

که از از مالیات های خاص و صادرات نفت بدست می آورد به اقشار فقیر و آسیب دیده خدمات بیشتری ارائه دهد. شعارهای دهان پرکنی چون برچیدن و ریشه کن کردن بساط فقر و پر کردن شکاف های طبقاتی و توزیع عادلانه فرصت ها و درآمد ها در توجیه طرح هدفمند کردن یارانه ها داده می شد. بطوری که دولت دهم، دهه چهارم انقلاب را دهه اجرا و تحقق همه جانبه عدالت اقتصادی خواند. هدف دیگری که دولت در توجیه طرح هدفمند کردن یارانه ها بر آن تاکید می کرد، این بود که با اجرای این طرح مردم از وابستگی اعتیاد گونه به دولت خلاص خواهند شد و آن گاه دولت خواهد توانست نقدینگی ناشی از صرفه جویی و عدم پرداخت یارانه ها را صرف سرمایه گذاری در اقتصاد زیربنایی و مولد و گسترش برنامه های عمرانی و تقویت بودجه های دفاعی و فناوری های پیشرفته و نوین کند. اما در عمل مشاهده شد با اجرای طرح هدفمند کردن یارانه ها، دولت با مالیات هایی که از فروش کالاها و خدمات به عامه مردم گرفت، نقدینگی بسیاری جمع کرد. بخش وسیعی از این پول به صورت اعتبارات در اختیار بخش خصوصی و ثروتمندان وابسته و وفادار به دولت قرار گرفت. از آن جا که بخش خصوصی در ایران ساختاری دلال صفت و غیر مولد و مصرفی دارد؛ این پول ها و اعتبارات به جای این که صرف تقویت زیر ساخت های اقتصاد و تولید شود، صرف واردات کالاهای لوکس و مصرفی گردید. از سوی دیگر طی یک سال گذشته ۲۰۰۰ واحد اقتصادی با استمهال وام هایشان مجبور به توقف تولید و تعطیل کردن واحد تولیدی خود شدند و بسیاری از صاحبان کارگاه ها و شرکت های خدماتی کوچک هم برای فرار از ورشکستگی و تعطیلی مجبور شدند کارگران و کارمندان خود را بر سر دو راهی کاهش حقوق و یا بیکار شدن و اخراج قرار دهند !! بدیهی است که پرسنل بخش خصوصی به ویژه زنان کارگر و کارمند کاهش حقوق را بر بی حقوقی و بیکاری و نداشتن حداقل درآمد ترجیح دهند. از این رو می توان ادعا کرد که بیشترین دود ناشی از حذف یارانه ها به چشم پرسنل بخش خصوصی رفت، زیرا در بخش دولتی واحد ها چندان در معرض تعدیل نیرو و تعطیل شدن قرار نگرفتند.

- بیکار سازی و گسترش بیکاری چه تاثیری بر زندگی زنان دارد ؟

اشتغال و کار خارج از خانه برای زنان تنها وسیله امرار معیشت و کسب درآمد نیست. کارکرد آشکار اشتغال زنان کسب رفاه و

دولت ترجیح می دهد با به حاشیه و به خانه راندن زنان مسئولیت مسایل و مشکلات اقتصادی و اجتماعی زنان را بر دوش شوهر و پدر خانواده بگذارد و خود را از مسئولیت پذیری در قبال مسایل زنان آزاد و رها سازد. بی توجهی و نادیده انگاری عمده مسایل و مشکلات زنان موجب سرخوردگی و بی اعتمادی زنان نسبت به دولت شده است. بسیاری از زنان ایرانی دولت را دولتی زن ستیز تلقی می کنند. مسایل اشتغال و مشارکت اقتصادی زنان کلان تر از آن است که در چارچوب خانه و اقتصاد خانه قابل حل باشد. همین واقعیات باعث شده که آمار افسردگی های روانی و آمار طلاق و اختلافات زندگی زناشویی در زنان خانه دار بیشتر از زنان شاغل باشد.

- تاثیر گرانی بر زندگی خانوادگی زنان و کودکان چیست ؟

این سوال در خلال سوال های پیشین پاسخ داده شده و می توان توضیحات بیشتری بر آن افزود. به گواهی آمار های رسمی همه اقلام مصرفی، دارویی و بهداشتی، مسکن، حمل و نقل، آموزش و مواد غذایی و خوراک صد در صد و بعضا دویست درصد و بیشتر گران شده اند. وقتی گرانی به این حد برسد. تامین نیاز های اولیه مثل تغذیه و سر پناه، درآمد اندک را می بلعد و بهداشت، فرهنگ، آموزش و پرورش اموری لوکس و اضافی تلقی شده و حذف می گردند و امروزه در شهرهای بزرگ در حالی که حقوق کارگر ۳۳۰ هزار تومان تثبیت شده، خط فقر به ۸۵۰ هزار تومان برای خانواده سه نفره تعریف شده است. در حالی که حقوق کارمندان دارای کارشناسی و مهارت های شغلی به طور معمول ۵۰۰ هزار تومان است. حداقل دستمزد تعیین شده هیچ تناسبی با نظام مالیاتی و نظام بیمه موجود ندارد. دود گرانی روز افزون بیش از همه به چشم زنان می رود. زیرا وجدان اخلاقی مادرانه زنان را وادار می سازد که به قیمت محروم سازی خود از حداقل های غذا و پوشاک و رفاه، راحتی و آسایش بیشتری برای فرزندان و همسران شان فراهم سازند. در عین حال از آن جا که اولویت سرپرستی خانوار بر عهده مردان است. سطح در آمد بسیاری از زنان سرپرست خانواری که در چرخه کار و اشتغال قرار دارند از سطح تعریف شده فقر در جامعه پائین تر است. زنان فقیر و

آسایش است. اما اشتغال زنان وجوه و کارکرد های مهم دیگری هم دارد که باید به آن ها توجه کرد. داشتن شغل موجب تقویت احساس خود باوری و شکوفایی عاطفی و روانی در زنان می شود. عقلانیت و اقتدار اجتماعی و قانونی را در زنان تقویت می کنند. زنان شاغل بیش تر از زنان خانه دار و بیکار با حقوق مدنی و شهروندی خویش آشنایند و نسبت به تحقق این حقوق کوشاترند. زنان شاغل در هزینه کردن درآمد و حقوق با همسر و فرزندان شان همدلی بیشتری دارند. استاندارد زندگی زنان شاغل بالاتر از زنان بیکار است. احساس پوچی و افسردگی و آمار طلاق در زنان شاغل کمتر از زنان خانه دار است. فرزندان زنان شاغل از عقلانیت بیشتر و احساس اعتماد به نفس بالاتر برای برقراری روابط اجتماعی مطلوب برخوردارند. در عین حال امروزه با توجه به گستردگی سطح فقر در جامعه، زنان و دختران شاغل از شانس بالاتری برای یافتن همسر دلخواه و تشکیل خانواده برخوردارند و کمتر از زنان بیکار و خانه دار تنها و بی یارو یاور می مانند.

- چرا کار فرمایان ترجیح می دهند برای کاهش هزینه هایشان اول زنان را اخراج کنند؟

اخراج و بیکار سازی زنان الزاما اولویت اول همه کار فرمایان نیست. اتفاقا بخش خصوصی تمایل بیشتری برای استخدام زنان از خود نشان می دهد زیرا زنان در کار دقیق تر و مطیع ترند و در تعیین دستمزد قانع ترند. با وجودی که شورای عالی کار حداقل دستمزد برای کارگر ساده را ۳۳۰ هزار تومان تعیین کرده است، همه ما در اطراف خود زنان و دختران تحصیل کرده دانشگاهی را می شناسیم که با دستمزد و حقوق هایی به مراتب کمتر از حداقل دستمزد تعیین شده به کار مشغولند. علاوه بر این باید به این واقعیت که نگرش حاکم بر ساختار دولت و دولتمردان نگرشی پدرسالار و قیم مابانه است هم توجه کرد. در چنین نگرشی اشتغال و کار زنان جدی گرفته نمی شود و دولت اصرار دارد که برای تعدیل نرخ بیکاری مردان ؛ زنان شاغل را به داخل خانه ها براند. زیرا زنان خانه دار نه از حق داشتن دستمزد و بیمه و حق برخورداری از اوقات فراغت و مرخصی و از کار افتادگی برخوردارند و نه این که در لیست بیکاران و محرومان قرار دارند؟!

خصوصی سازی و حذف خدمات اقتصادی دولتی (سوسید)، از سیاست ها و برنامه های اقتصادی بود که طی سال های اخیر به واسطه فشار صندوق بین المللی پول، برای وارد شدن به بازار و چرخه مبادلات هم ارز سرمایه جهانی در دستور کار قرار گرفت. هدف این نوشته بررسی چگونگی و نتایج کلی این طرح ها نیست و تنها در جست وجوی نگاهی کوتاه به وضعیت زنان پس از اجرای این طرح ها می باشد.

اجرای طرح هدفمند سازی یارانه ها نه تنها تاثیر مثبتی بر وضعیت زندگی افراد و خانواده ها نداشته بلکه همان اندک امکانی را که از زاویه خدمات دولتی (سوسیدها) برای تحمل فقر و فشار اقتصادی و تأمین معیشت داشته اند، به سبب حذف یارانه و بالا بردن قیمت انرژی و قیمت مواد غذایی، مسکن و سایر ملزومات آن از بین برده است.

بالا رفتن هزینه خدمات و امکانات اجتماعی و در یک کلام زندگی و معیشت، مسیری است که کل زحمتکشان و مزدبگیران جامعه را در جدال عریان تر و مشخص تر مرگ و زندگی کشانده است. هزینه سرسام آور خدمات درمانی و دارو، حمل و نقل، آب، برق، گاز و ارزاق و همه و همه از نخستین دست آوردهای اجرای طرح هدف مندی یارانه ها و حذف سوسید از سفره زحمتکشان و اقشار ضعیف جامعه است.

با این اوصاف جایگاه و وضعیت همه ی مزدبگیران در جامعه جابه جا شده و به قعر و نیستی نزدیک تر شده اند و در این میان تاثیراین طرح بویژه در زندگی زنان تلخ تر و سهمگین تر بوده است. در ابتدا باید گفت، اینکه این طرح چه تاثیری بر زندگی زنان داشته، یک سوپیه به نظر می رسد. چرا که نمی توان زنان را از کل جامعه انتزاع کرد و یک لایه یا طبقه در نظر گرفت. زنان نیز مانند سایر افراد جامعه مصائب و آسیب های این طرح را در زندگی خود و خانواده شان کاملا درک کرده اند، در واقع نمی توان به طور مستقیم چند پیامد اجرای این طرح را صرفا مخصوص زنان برشمرد و نتیجه گرفت که فقط زنان متحمل مشکلات و مشقات ناشی از اجرای این طرح شده اند. لیکن از زاویه اینکه جامعه سنتی ایران ویژگی ای را به زندگی زنان تحمیل نموده است که با شرایط مشابه در کشورهای دیگر قابل مقایسه نیست.

کودکان محروم سریع تر از دیگران به ورطه هولناک آسیب های اجتماعی و ناهنجاری های اخلاقی سقوط می کنند.

- وضعیت حقوق و دستمزد زنان نسبت به چند سال قبل چگونه است؟

طبق آمار رسمی مرکز آمار ایران در سال ۱۳۸۵ حدود ۸۵ درصد مردان بالای ۱۰ سال شاغل بودند. در همان سال تعداد زنان شاغل بالای ۱۰ سال ۸/۱۲ درصد بود. معضل بیکاری زنان و پائین بودن نرخ مشارکت اقتصادی زنان در ایران دلایل فرهنگی و سیاسی پر شماری دارد که از حوصله این گفت وگو خارج است. واقعیت اجتماعی موجود به ما می گوید: برغم این که زنان ایرانی در سالهای اخیر به لحاظ علم اندوزی و فناوری به سطوح درخشانی دست یافته اند. متأسفانه نرخ مشارکت اقتصادی آن ها در جا زده و با نرخ پنج سال پیش فرقی نکرده و افزایش نیافته است. تاسف بارتر این که بنا بر آمار ارائه شده توسط سازمان بین المللی کار، میزان مشارکت اقتصادی و اشتغال زنان ایران از میزان نرخ اشتغال زنان کشورهای همسایه اش بسیار پائین تر مانده است. مثلاً به ترتیب نرخ اشتغال زنان ترکیه ۲/۳۲ درصد و زنان سوریه ۵/۱۹ درصد و زنان مالزی ۲/۵۰ درصد و زنان مصر ۲۴ درصد و زنان مراکش ۵/۳۴ درصد و زنان تونس ۲۷ درصد اعلام شده است. در کشور ما که متکی بر اقتصاد نفتی و تک پایه است، دولت به عنوان کارفرمای بزرگ و بلامنازع بر همه منابع و درآمد های ملی سلطه انحصاری دارد. اغلب دولت هایی که در ایران سر کار آمده اند کشور را هم چون یک بنگاه اقتصادی شخصی و اختصاصی اداره کرده اند. آن ها بنا بر نگرش و مصلحت و منافع قدرت، محرومیت از بهرمندی از منابع و فرصت های برابر مشارکت اقتصادی سیاسی و اجتماعی را بر اکثریت زنان ایرانی و برخی دیگر اقشار اجتماعی تحمیل کرده اند.

نینا ساعد

- تاثیر هدفمندی یارانه ها و آزادسازی قیمت ها بر زندگی زنان ایرانی؟

این موضوع از دو سو قابل بحث است.

مساله بعدی پرداختن به این پرسش است که در شرایط اخراج، بیکارسازی های اجباری و یا تعدیل نیرو چه بر سر زنان می آید.

علت بیکارسازی ها، اخراج نیروی کار به بهانه های متفاوت از جمله تعدیل نیرو از مسائلی است که در پی بحران های مالی سرمایه و برای از سرگذراندن آن رخ می دهد.

منبع اصلی تولید ارزش اضافه که سلول بنیادی سرمایه برای ابقا و ادامه حیات است چیزی نیست مگر نیروی کار، حال در مواقع بحران چه اتفاقی می افتد که سرمایه اقدام به حذف این عنصر ارزشمند می کند. بهتر است ابتدا مختصری در مورد بحران شرح دهیم، بحران اساسا ویژگی ذاتی نظام تولیدی سرمایه داری است و علت وقوع آن تضادهای موجود در شیوه تولید سرمایه داری است که در اینجا مورد بحث ما نیست اما نتیجه ی بحران عاملی تعیین کننده است. بحران ها سرانجام به کاهش نرخ ارزش اضافه می انجامند که این امر منجر به افزایش بحران های اجتماعی و سیاسی سرمایه می شود، سرمایه برای از سرگذراندن بحران مجبور به اتخاذ راهکاری است که با کمترین خسارت و زیان به بدنه آن بحران را به شکل موقت رفع کند. بحران های سرمایه داری هیچ گاه به طور کامل حل نمی شوند چراکه همان گونه که پیشتر گفته شد ذاتی نظام سرمایه داری هستند و با از بین رفتن این نوع شیوه تولید از بین می روند. سرمایه عموماً "با سه شیوه با بحران های خویش مقابله می کند: ۱- شدت استثمار ۲- کم کردن دستمزد یا هزینه تولید (سرمایه متغییر) ۳- تجدید اتوماسیون تولید یا به روز کردن ماشین آلات (سرمایه ثابت). دم دستی ترین و راحت ترین فاکتوری که سرمایه برای رفع بحران در اختیار دارد کاهش هزینه تولید از طریق خرید نیروی کار ارزان می باشد. دستمزد نیروی کار یکی از هزینه هایی است که حذف یا کمتر کردن آن صدمه چندانی به بدنه سرمایه وارد نمی کند گرچه لطمه ای که طرف دوم (نیروی کار) می بیند جبران ناپذیر و در عین حال وصف ناپذیر است. کارفرمایان با اخراج و بیکارسازی نیروی کارشاغل در کارخانه ها و سایر مراکز تولیدی اقدام به کاهش هزینه متغیر خود و در نتیجه کنترل وضعیت و مناسب نگاه داشتن نرخ ارزش اضافه در وضعیت مناسب می کند.

نخست با نگاه دقیق تر به شرایط اشتغال و دستمزد که از شروط اولیه زیست اجتماعی در جوامع سرمایه داری است، به بررسی آسیب ها و مشکلات زنان در رابطه با اجرای طرح هدفمند سازی یارانه ها و همچنین اجرای برنامه های اقتصادی مشابه خواهیم پرداخت.

در جوامع سرمایه داری به طور کلی و در سرمایه داری به شدت مردسالار ایران، با کمک قوانین مرد سالار، زنان همواره از عرصه های اجتماعی به ویژه اقتصاد و کسب درآمد به حاشیه رانده شده اند به طوری که عمدتاً نتوانند فرصت های شغلی برابر با مردان داشته باشند، در نتیجه اولین مساله ای که زنان در جامعه با آن مواجه اند یافتن یک شغل مناسب و امن است چرا که جنسیت شان مقدم بر هر توانمندی و مهارت دیگر بوده است.

زنان در محیط های کار عموماً با تهدیداتی نظیر تعرض جنسی، تحقیر و برآوردن توقعات و خواسته های غیر انسانی کارفرمایان روبرو هستند. بعد از عبور از مرحله اول (کاریابی) دومین مساله دریافت حقوق و دستمزد است که این مقوله به نسبت نیروی کار مردان سنجیده می شود، فارغ از ارزش و سود آوری نقش فعال و بارآوری زنان در عرصه تولید و خدمات. از دیرباز تا کنون صاحبان سرمایه برای تامین نیروی کار ارزان از زنان و کودکان استفاده می کرده اند. این امر باعث شده است که با انواع ترفندها و حتی استفاده از صریح ترین ابزارها همیشه زنان را در جایگاهی پایین تر از مردان نگاه داشته شوند. نتیجه چیزی نیست جز افزایش مشکلات زنان برای کسب حقوق اولیه انسانی و نیز حقوق و معیشت خود.

اجرای طرح هدفمندسازی یارانه ها در چنین بستر اجتماعی و اقتصادی شرایط را برای کلیه افراد جامعه، از جمله زنان و بویژه زنان سرپرست خانوار دشوارتر کرده است. اجرای این طرح با توجه به شرایط پیش گفته شده برای اشتغال و دستمزد، سختی ها و مشکلات زنان را شدت بیشتری بخشیده است.

تشدید استثمار، گرانی و فلاکت های تحمیل شده کم تر و ضعیف تر بوده و آسیب پذیرترین بخش طبق کارگر می باشند. شاید خالی از لطف نباشد که متذکر شویم، این درجه دوم شمردن زنان اصلاً تصادفی و اتفاقی نیست، بلکه سیاستی برای تحمیل شرایط و استثمار بیشتر و شدید تر به کل طبقه کارگر و همه زحمت کشان است.

۲- جامعه ایدئولوژیک و به شدت مردسالار ایران، نه تنها در عرصه کار و تولید به واسطه خصلت عمومی سرمایه داری بی حقوقی، فشار و استثمار مضاعفی را به آنان تحمیل نموده است بلکه در عرصه اجتماعی نیز با کمک فرهنگ و سنن و مذهب عرصه فعالیت و عرضه اندام اجتماعی را از آنان سلب نموده است. از این رو هرگونه شکل و اجتماعات زنانه که در تعیین سرنوشت آنان مؤثر باشد را به واسطه "مکره" و "مذموم" شمردن آن، از زنان دریغ می ورزد. کمتر تشکلی را می توان یافت که بر سر مسائل حقیقی و حقوقی زنان آزادانه فعالیت داشته باشد.

از این رو این امر به موضوع کار طبقه کارگر و پیشروان آن و تشکل های کارگری و اجتماعی بدل خواهد گشت. مبارزه و تلاش بر سر حقوق و منافع زنان در ایران موضوعی است که طبقه کارگر را هرچه توانمندتر به پیکار بر سر سرنوشت آحاد انسانی در مقابل سرمایه خواهد کشاند. مطالباتی نظیر حقوق و دستمزد برابر در مقابل کار برابر، آزادی های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که نخستین آن آزادی پوشش و حذف حجاب اجباری، آزادی انتخاب همسر، سفر آزادانه بدون نیاز به "فرمان" همسر، پدر، حق حضانت کودکان، حق طلاق و غیره از جمله مطالباتی است که به طور مشخص و بدون چون و چرا می باید جزء مطالبات همه ی نیروها و تشکل های انقلابی و رادیکال بدل شود.

در کارخانه ها و مراکز تولیدی کارفرمایان در مواقع بحران شروع به اخراج کارگران کرده و تلاش می کنند تا نیروی کارجدیدی با دستمزد پایین تر برای ادامه کار به خدمت گیرند و یا با تعداد نیروی کار کمتر همان میزان کار قبلی (کالا) را دریافت کنند. در این وضعیت زنان بهترین جایگزین محسوب می شوند چرا که همواره در اکثر مشاغل مجبور به دریافت دستمزد کمتری نسبت به مردان در ازای کار برابر بوده اند. در مواردی هم تعداد کمی از مردان در پست های کلیدی و مهم باقی نگاه داشته و از زنان در مشاغلی که از اهمیت کمتری برخوردارند و حساسیت کمتری دارند استفاده می کنند و به همان نسبت حقوق کمتری هم به آنان می پردازند.

از سویی دیگر در مواقعی که سرمایه داری در شرایط نسبتاً متعادل تری هم قرار دارد باز هم می توان گرایش به استفاده از نیروی کار ارزان را در آن دید به دلیل اینکه نیروی کار ارزان به معنای تضمین ارزش اضافه بیشتر است، پس می توان نتیجه گرفت که زنان همواره در موقعیت های مختلف زیست سرمایه داری به دلیل شرایطی که از پیش توسط دستگاههای ایدئولوژیک و سایر ابزارهای سرکوب ایجاد شده و همینطور به واسطه قدمت و دیرینه نابرابری جنسی در تاریخ، همیشه نیروی کار ارزان محسوب شده و از این نظر مناسب ترین گزینه در مواقع حساس برای به کار گیری در نظام تولیدی هستند.

با این حال گاهی هم دیده می شود که در مواقع بحران کارفرمایان به اخراج نیروی کار ارزان خود اقدام می کنند که همانا زنان هستند. این امر به این دلیل صورت می گیرد که حتا در صورت وجود تشکل ها و شوراهای کارگری کمتر زنی دیده می شود که عضو آنها باشد و یا کمتر تشکلی دیده می شود که به اطلاع رسانی در میان زنان در رابطه با قوانین و حقوق ابتدائی کار پردازند. از این منظر زنان ضعیف ترین حلقه برای جدا شدن هستند و به همین نسبت آسیب پذیری آنان در اشتغال بیشتر می شود.

به عنوان جمع بندی می توان ابراز کرد که ۱- از آنجا که نیروی کار زنان، فارغ از تخصص و مهارت آنان محاسبه شده و همواره در درجه دوم و پست تر از کار مردان شمرده می شود، جایگاه، حقوق و مزایای شغلی آنان پائین تر بوده و به همین درجه، توان مقابله با بحران ها و مشکلات ناشی از بیکاری، تعدیل نیرو،

وقتی آمارها دروغ می‌گویند

زهره اسدپور

«رشد رو به رشد زنانه و غیررسمی شدن بازار کار» اصطلاحی است که پژوهش‌گران فراوانی از آن به‌عنوان شاخصه‌ی نظام اقتصادی جهان، یاد می‌کنند. به این اعتبار که جهان شاهد فربه‌تر شدن بخش غیررسمی اقتصاد، و حضور گسترده‌تر زنان در این بخش، در کنار کوچک‌شدن بخش رسمی اقتصاد است. این زنانه‌شدن بازار کار، با آنچه که ما از آمارهای رسمی اشتغال زنان در ایران در دست داریم— که نشان از ثبات نسبی و حتی گاه کاهش حضور زنان در بازار کار دارد— همخوانی ندارد. باید پرسید این عدم‌همخوانی نشانه‌ی چیست؟ آیا روند اقتصاد در ایران مسیری متفاوت با جهان می‌پیماید؟ و یا آنچه که با آن مواجهیم نه «عدم‌همخوانی» که نادرست بودن آمار است؟ پیش از هر چیز شایسته است تا به تعریف بازار کار غیررسمی، بررسی علل وجودی آن و عوامل موثر بر آن پردازیم. دولت‌ها عمدتاً به دلایل مختلف بر روی مشاغل نظارت دارند. انگیزه‌ی این نظارت می‌تواند از اخذ مالیات، تا نظارت بر اجرای قوانین و مقررات مربوط به محل کار و حقوق کارکنان گسترده باشد. از آن سو، در موارد متعددی کارفرماها از این نظارت می‌گریزند. انگیزه‌ی این گریز، طفره‌رفتن از پرداخت مالیات، یا گریز از رعایت استانداردهای مربوط به قانون کار است. مشاغلی که به هر طریقی می‌توانند خارج از محدوده‌ی این نظارت قرار گیرند، مشاغل غیررسمی هستند. کسی که شغل غیررسمی دارد، ممکن است برای خودش کار کند مثل دست‌فروشی، یا کارفرما داشته باشد مثل فروشنده‌گی. می‌تواند در خانه کار کند مثل پرستاری بچه یا تهیه‌ی مواد غذایی در منزل، یا می‌تواند در خارج از منزل مشغول باشد مثل فیلم‌برداری از مجالس. مشاغل

غیررسمی شامل آن‌هایی نیست که اساساً غیرقانونی هستند، همچون خرید و فروش مواد مخدر، روسپی‌گری، گدایی، دزدی ... به عبارت دیگر شغل غیررسمی شغلی است که گرچه غیرقانونی نیست، اما تحت نظارت قانون نیز قرار ندارد. پژوهش‌های جهانی نشان داده‌اند که متوسط درآمد اشتغال در بخش غیررسمی به مراتب از درآمد در بخش رسمی کمتر است. از سویی دیگر این پژوهش‌ها بر گسترش اشتغال در بخش غیررسمی صحنه می‌گذارند. در بهترین حالت حدود ۲۰ درصد تولید ناخالص ملی کشورهای مختلف از بخش غیررسمی تأمین می‌شود. این میزان در برخی کشورها به بیش از ۶۰ درصد نیز می‌رسد.^[۱] پژوهش‌گران درباره‌ی روند رو به رشد این میزان در سال‌های اخیر و همگام با گسترش جهانی‌سازی متفق‌القول‌اند. شاید همین هم بزرگ اقتصاد غیررسمی است که نه تنها پژوهشگران که دولت‌ها را نیز واداشته است تا دست به پژوهش‌هایی در این زمینه بزنند. اما در ایران به شکل عجیب‌انگیزی شرایط متفاوت است. آمارهای رسمی ایران چیزی درباره‌ی میزان اشتغال غیررسمی نمی‌گویند.^[۲] حتی سرشماری‌های ادواری نیز به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که نمی‌توان اشتغال رسمی و غیررسمی را در آن تفکیک کرد. علاوه بر این پژوهش‌های علمی مستقل بسیار اندکی در این حوزه صورت گرفته است. این موضوع موجب شده است تا درک ابعاد دقیق گستردگی بازار کار غیررسمی در ایران دشوار باشد. کشوری که می‌توان در این مورد آن را با ایران مقایسه کرد، روسیه است.^[۳] اما حتی در روسیه نیز که بسیار دیرتر از اغلب کشورها به پژوهش‌های رسمی در این حوزه پرداخته است، بررسی و به رسمیت‌شناختن این بازار قدمتی بیش از ده سال دارد. در فقدان آمارهای رسمی در ایران، می‌توان با استنتاج از برخی واقعیت‌ها و داده‌ها میزان گستردگی این بازار را دریافت. به‌عنوان مثال، ایران فاقد نظام تأمین اجتماعی عمومی است. و پرداخت بیمه‌ی بیکاری نه تنها عمومیت ندارد، بلکه به واجدین شرایط نیز

اضافه کاری. در واقع به نظر می‌رسد تفاوت بین دست‌مزد در بخش رسمی و غیررسمی بیش از دو برابر است. به این مبلغ بیفزایید دیگر تعهدات کارفرماها از قبیل حق بیمه، اضافه کاری، مرخصی، ... که بر سودآوری بیشتر بخش غیررسمی می‌افزاید. از دیگر سو، طبق اصلاحات قانون کار، هیچگونه نظارتی بر کارگاه‌های کوچک صورت نمی‌گیرد مگر این که خود کارگر از اداری کار درخواست نظارت کند. متأسفانه احتمال این درخواست از سوی کارگران، به خصوص کارگران زن چندان نیست. در مصاحبه‌ای که با حدود بیست نفر از زنان شاغل در بازار کار غیررسمی صورت گرفت، تنها یک نفر از آنان از حقوق قانونی خود همچون حق بیمه، حداقل دست‌مزد و ساعت کار مجاز و ... مطلع بود. همه‌ی مصاحبه‌کنندگان دستیابی به این حقوق را بسیار بعید می‌دانستند. و عمدتاً هرگز حتی سخنی درباره‌ی بیمه‌شدن با کارفرمای خود نگفته بودند و پیشاپیش ارائه‌ی درخواست به اداری کار و تقاضای نظارت بر محل کار نیز برایشان دور از ذهن بود. در چنین شرایطی که کارگران خود اغلب فاقد آگاهی از حقوق نه‌چندان رضایت‌بخش خود در قانون هستند، و احتمال مجازات برای تخطی از قانون (که چندان هم مجازات سنگینی نیست) بسیار پایین است و مهم‌تر از همه، تخطی از قانون بسیار سودآور است، همه‌ی عوامل به سود گسترش بازار کار غیررسمی است. پژوهش‌های جهانی نشان داده‌اند که زنان بیشترین درصد نیروی کار در بازار کار غیررسمی را تشکیل می‌دهند. توضیح این موضوع نیز بسیار ساده است؛ توزیع جنسیتی در بازار کار همواره به گونه‌ای است که زنان مشاغل کم‌درآمدتر و پرکارتر را به خود اختصاص داده‌اند. مشاغل غیررسمی نیز شامل مشاغلی هستند که اغلب به‌رغم سنگینی کار در سلسله‌مراتب شغلی سطوح پایین‌تری را اشغال می‌کنند و از درآمد کم‌تری برخوردارند. در نتیجه تجمع زنان در این مشاغل به مراتب بیشتر است. از این رو است که پژوهشگران از «زنانه شدن» بازار کار در نتیجه‌ی گسترش بازار کار غیررسمی سخن می‌گویند. اما آمارها در ایران همچنان از اشتغال ناچیز زنان سخن می‌گویند. در بهترین حالت درصد مشارکت زنان در بازار کار از ۱۴ درصد

مدت محدودی پرداخت می‌شود. به همین دلیل داشتن درآمد شخصی ضرورت حیاتی دارد. کوچک‌شدن بازار کار رسمی، با روند انحلال کارخانه‌های بزرگ [۴] و رشد کارگاه‌های کوچک که نظارت بر آن‌ها به مراتب سخت‌تر است، روند رو به رشد خصوصی‌سازی بخش‌های دولتی و سپردن مسئولیت‌ها به پیمانکارها در شرایطی که نظارت کافی بر کار آن‌ها وجود ندارد، کارگران را که برای گذران زندگی ناگزیر از کار کردن هستند، از بازار کار رسمی که تحت نظارت دولت است و قوانین حمایتی حداقلی از آنان حمایت می‌کند، به سوی بازار کار غیررسمی و تن‌دادن به شرایط به مراتب سخت‌تر می‌کشانند. باید به این بیفزاییم که با توجه به این که میزان حداقل حقوق در تمام این سال‌ها کمتر از خط فقر بوده است، حتی آن‌ها که در مشاغل رسمی مشغول‌اند نیز گاه برای تأمین حداقل‌های زندگی خود مجبور به اشتغال هم‌زمان در بازار کار غیررسمی هستند. علاوه بر پوشش بیمه‌ی تأمین اجتماعی، می‌توان به تأثیرگذاری دو عامل نظارت دولت و نوع قوانین نظارتی بر گسترش بازار کار غیررسمی اشاره کرد. کاهش نظارت دولت بر بازار کار، در گسترش بازار کار غیررسمی تأثیر مستقیم دارد. به عبارت دیگر وقتی دولت نظارت خود را کاهش دهد و علاوه بر این مجازات‌های تعیین‌شده برای تخطی از قانون کار آن‌قدر سخت‌گیرانه نباشد که کارفرما از تخطی از قانون کار بهرآسد، بازار کار غیررسمی گسترش پیدا می‌کند. عامل دیگری که بر گسترش بازار کار غیررسمی موثر است، تفاوت بین دست‌مزد در بازار کار رسمی و غیررسمی است. به این معنا که تفاوت زیاد میان هزینه‌های ناشی از رعایت مقررات رسمی اعم از دست‌مزد و مقررات مربوط به رعایت استانداردهای محل کار و ساعات کار و بیمه و ... و فقدان یا محدودیت این هزینه‌ها در بازار کار غیررسمی، به گسترش بازار کار غیررسمی می‌انجامد. به‌عنوان مثال در شرایطی که حداقل حقوق و مزایای یک کارگر طبق قانون کار برای هفته‌ای ۴۴ ساعت کار حدود ۴۰۰ هزار تومان است، حداکثر حقوق برای یک فروشنده‌ی زن در یکی از شلوغ‌ترین بازارهای رشت برای روزی ۱۱ ساعت کار که گاه تا ۱۳ ساعت نیز می‌رسد، ۲۵۰ هزار تومان است بدون هیچ مبلغی برای

فروشنده‌ای توضیح می‌داد که به محض کوتاه‌آمدن از میزان دستمزد اولیه‌ای که در نظر داشت (از ۱۲۰ هزار تومان برای فروشنده‌ی نیمه وقت به ۶۰ هزار تومان) کار پیدا کرده است. به عبارت دیگر، مسأله‌ی این زنان نه ورود به بازار کار، که چگونگی حضور و شرایط اشتغال است. اینان در فقدان هرگونه امنیت شغلی در هراس دائمی از دست دادن شغل، اغلب با شرایط ناگوار محل کار کنار می‌آیند. بخشی از جنبش زنان که دغدغه‌ی توده‌ای شدن دارد و می‌خواهد جنبش را از انحصار طبقه‌ی متوسط خارج کند، چاره‌ای جز رفتن به میان این زنان و آموختن از خود اینان ندارد. شناخت مسائل اجتماعی در خلاء صورت نمی‌گیرد. نمی‌توان در کتابخانه یا در حلقه‌های محدود نشست و مشکلات توده‌های زنان را دریافت. باید سنت ارزشمند چهره به چهره به گفتگو نشستن و آموختن و آموزاندن و پراکندن آگاهی را در مقیاسی وسیع احیا کرد تا شاید در تعامل با توده‌ها به راه‌حلی جنبشی برای بهبود شرایط دست یابیم.

[۱]. Schneider, Friedrich et al., 2010. New Economies Around Estimates for the Shadow the World. International Economic Journal, No.4, pp. 443-461, Vol.24

[۲]. بهداد، سهراب و نعمانی، فرهاد. ۱۳۸۷، طبقه و کار در ایران. ترجمه‌ی محمود متحد. تهران: آگاه

[۳]. پیشین

[۴]. Khotkina, Z. A, 2007. Employment in the Archeology of & informal sector. Anthropology Eurasia, Vol. 45, no.4, pp. 42-55

فراتر نرفته است. پرسش این است، آیا می‌توان به این آمارها اعتماد کرد؟ به باور من خیر! در پژوهش اکتشافی‌ای که توسط نگارنده در شهر رشت صورت گرفت، تعداد قابل‌توجهی از زنانی که در بازار کار غیررسمی مشغول به کار بوده‌اند اساساً خود را شاغل معرفی نمی‌کردند. دلیل آن‌ها برای این عدم‌شناسایی، به ذات مشاغل غیررسمی برمی‌گشت. «چون بیمه نبودند و دست‌مزد ناچیزی دریافت می‌کردند.» اگر بپذیریم که شرایط جهانی و داخلی به‌سوی غیررسمی شدن بازار کار و زنانه‌شدن این بازار پیش می‌رود، و از سویی دیگر درصد قابل‌توجهی از این زنان دقیقاً به دلیل اشتغال در بخش غیررسمی خود را شاغل معرفی نمی‌کنند، می‌توان این احتمال را شایسته‌ی بررسی در نظر گرفت که درصد اشتغال زنان در بازار کار ایران بسیار بالاتر از آمارهای رسمی است زیرا درصد قابل‌توجهی از زنان شاغل، زنانی هستند که در بخش غیررسمی مشغول‌اند و خود را شاغل معرفی نمی‌کنند؛ زنانی که در میان جامعه‌ی زنان شاغل بیش از همه آسیب‌پذیراند. زنانی که نه تنها از حداقل‌های قانونی برخوردار نیستند که حتی فاقد حداقل آگاهی از حقوق قانونی خود هستند. زنانی که فراتر از این بی‌خبری از حقوق قانونی، حتی خود را شاغل نمی‌دانند. زنانی که در ناامیدکننده‌ترین شرایط با سخت‌کوشی‌ای مثال‌زدنی، گاه حتی بی‌هیچ کورسوی امید، راه خود را به سوی آینده می‌گشایند.

جنبش زنان اگر در صدد پیوند بیشتر با توده‌های زنان در ایران است، در بحث اشتغال نمی‌تواند فقط دغدغه‌ی گشودن درهای بسته به روی زنان در مشاغل تخصصی و دارای سطح بالای منزلت را داشته باشد. آنچه توده‌های زنان با آن مواجهند نه تنها درهای بسته برای اشتغال نیست بلکه استقبال از اشتغال زنان در بخش غیررسمی است، بخشی که با بیشترین استثمار در آن مواجهند. تقریباً هیچ‌یک از زنانی که نگارنده در پژوهش خود با آن‌ها مصاحبه کرده است مدت زیادی به دنبال کار نبوده‌اند. زن

تجاوز، مردسالاری و سرمایه داری»

بامداد آزاد

« آیا تجاوز فقط امری جنسی است؟»، « آیا تمام کارهایی که به زور بر ما تحمیل می شود، تجاوز به حریم ما نیست؟» (« داد بیداد»: ویدا حاجبی تبریزی، انتشارات بازتاب نگار)

در سالی که گذشت شاهد چند مورد از آشکارترین تعدیات علیه زنان یعنی تجاوز گروهی بوده ایم. (خمینی شهر، استان گلستان و استان خراسان و استخری در تهران که البته در آن طبق آن چه طرح شده بنا بر تعاریف رسمی تجاوز صورت نگرفته است و

آزار جنسی رخ داده است). اما این موارد آیا اتفاقاتی عجیب بوده اند؟ (مقصود کاستن از اهمیت و عمق فاجعه ی این موارد نیست بلکه برعکس قصد بر آن است که به جای نگاه به این اتفاقات به عنوان حوادث آن چنان که ژورنالیسم صفحه حوادث به آن می نگرد و در واقع از اهمیت آن می کاهد، به ریشه های این اتفاقات پرداخته شود و به جای مبارزه با معلول ها با علل آن ها مبارزه شود.)

مگر پیش از این موارد ما شاهد تجاوز گروهی نبوده ایم؟ مگر در دو سال پیش از این اتفاقات، گزارش هایی از تجاوزات گروهی در بازداشتگاه های مخفی و غیرقانونی مطرح نشده بود؟ مگر بین این که تجاوز به صورت گروهی رخ دهد یا به صورت فردی در ماهیت تجاوز تغییری حاصل می کند؟ مگر در چندسال گذشته شاهد مواردی از تجاوز به زنان و دختران در دانشگاه (توسط حراست یا مقامات دانشگاه نظیر دانشگاه زنجان، دانشگاه تبریز، دانشگاه علامه) یا توسط نیروهای امر به معروف و نهی از منکر (زهرای بنی یعقوب) نبوده ایم؟ مگر تجاوز، تعدی به بدن زنان (البته تجاوز به مردان نیز وجود دارد اما ۹۰ درصد موارد تجاوز به زنان است) براساس تصرف بدن زنان به عنوان ملک مردانه نیست؟ آیا ختنه ی زنان یا تحمیل حجاب و پوشش اجباری بر زنان هم این گونه نیست؟ آیا فرقی می کند که متجاوز به زن غریبه باشد یا آشنا؟ مگر تجاوز طبق تعریف رسمی برقراری رابطه ی جنسی بدون رضایت زن نیست؟ اگر شوهر بدون رضایت زن با وی رابطه ی جنسی برقرار کند تجاوز صورت نگرفته است؟ آیا اصل تمکین به مردان این حق را نمی دهد؟ اگر برقراری رابطه ی جنسی

بدون رضایت زن تجاوز است و رضایت نیز یعنی انتخاب براساس آگاهی، آیا برقراری رابطه ی جنسی با کودکان که نمی توانند انتخاب آگاهانه و در نتیجه رضایت داشته باشند تجاوز نیست و اگر قانون، ازدواج در سنین کودکی را بپذیرد تجاوز را تأیید نکرده است؟ اگر قانون، ریختن خون زنی که بنا بر نظر مرد «مهدورالدم» باشد که یکی از موارد آن فساد اخلاقی است را جایز بداند، تجاوز به آن زن را به صورت ضمنی تجویز نکرده است؟ مگر به جز این است که یکی از استدلال های متجاوزان آن است که زن تجاوز شده خود دارای تمایل به رابطه جنسی بوده است چون او روسپی است یا روابط جنسی متنوع دارد یا از نظر جنسی تحریک کننده بوده است؟ مگر این ها همان مواردی نیست که برای بیان فساد اخلاق یک زن جهت اثبات مهدورالدمی او بیان می شود؟ وقتی تبلیغ می گردد که زنی که قربانی تجاوز شده خود مقصر بوده است (در مورد خمینی شهر امام جمعه ی این شهر چنین فرمایش نمود، در موردی در دانشگاه مشهد هم رئیس دانشگاه، همچنین در مورد آفریقای جنوبی هم رئیس جمهور آفریقای جنوبی که خود متهم تجاوز بود) آیا باید صرفاً افراد متجاوز را مقصر دانست یا ساختاری که از آن ها حمایت می کند؟ آیا این ساختار صرفاً به ساخت سیاسی تقلیل می یابد یا از آن جا که دفاع ساخت سیاسی از تجاوز مبتنی بر پنداشت ها است آن را نیز در بر می گیرد؟

پنداشت هایی که حامی تجاوزند چیستند؟

- ۱- زنان موجوداتی منفعل و مردان افرادی فعالند. زنان مفعول رابطه ی جنسی هستند بنابراین باید آن را بپذیرا باشند. زنان دارای اختیار نیستند که از آن ها اجازه خواسته شود.
- ۲- مردان مالک زنانند. پس حق تصرف بدن زنان را دارند.
- ۳- زنان جسم اند و ذهن ندارند. پس می توان آن ها را مصرف کرد.
- ۴- مردان از نظر جنسی مهارناپذیرند، پس باید زنان مواظب خود باشند وگرنه مسئولیت تجاوز با خودشان است.
- ۵- زنان در باطن خواهان تجاوز جنسی هستند (فانتزی جنسی آن هاست).
- ۶- سلطه ی مردان بر زنان باید تحکیم گردد و تجاوز موثرترین ابزار تحقیر زنان است.
- ۷- مردان باید مردانگی خود را نشان دهند. مردانگی با خشونت

معنا پیدا می کند و تجاوز بارزترین شکل خشونت مردانه است. ۸- تجاوز یکی از مهارت های دستیابی به زنان است.

این ها پنداشت های ایدئولوژی مردسالاری اند. اما نکته ی گرهی ایدئولوژی مردسالاری چیست؟ تصرف این که می توان بر زنان و به تبع آن ها بر کودکان تسلط داشت و این که کسانی(مردان) مالک کسانی(زنان و کودکان) دیگرند.

اما تصرف فقط مقوله ای جنسیتی نیست. تصرف دو مقوله ی دیگر را نیز در بر می گیرد: طبیعت و کار. بین این سه تصرف ارتباط تنگناک وجود دارد. هریک موجد و مشدد دیگری است. همه چیز قابل تصاحب می شود. همه چیز را یا می توان به وسیله ی پول به دست آورد یا به وسیله ی زور(البته قدرت نرم هم شکلی از زور است، برای مثال در تجاوز الزاما زور فیزیکی به کار نمی رود بلکه ناهشیار ساختن از طریق مخدر و غیره یا استفاده از فریب هم جزء روش های اعمال قدرت نرم در تجاوز است). زنان نیز در این میان یا کالایی هستند که با تن فروشی یا ازدواج(مهریه) قابل خریدند یا اشیایی که از طریق زور قابل تصرفند. زنان را هم می توان خرید هم می توان به غنیمت برد. کنیز نمونه ی آشکاری از جمع این دو معنی در یک پدیده است. کنیز را هم می شد خرید و هم در جنگ به غنیمت آورد و در هر دو مورد برقراری رابطه ی جنسی با آن در هر زمان و بدون رضایت ممکن بوده است). اکنون هم فرقی نکرده است. هم تجارت سکس هست، هم تجاوز و هم این که در جنگ ها تجاوز صورت می گیرد (جنگ عراق(جنگ دوم خلیج)، جنگ صربستان- بوسنی و ...). وقتی جامعه ای بر مالکیت خصوصی مبتنی است که « آن چنان ما را احمق و یک جانبه کرده که اشیا فقط زمانی از آن ماست که ما مالکش باشیم و سرمایه ما باشد و یا مستقیما به تصاحب ما در آمده باشد، ما خورده باشیم، ما نوشیده باشیم، ما پوشیده باشیم و ما در آن اقامت گزیده باشیم و به طور موجز هنگامی که ما از آن استفاده کرده باشیم» [۱] و جامعه ای که بر رقابت، خودپرستی، نفع خصوصی، جدایی انسان ها و قانون جنگل یعنی « بمیر یا بمیران » استوار است و جامعه ای که در آن می توان عشق و لذت را خریداری کرد و پول حاکم بر جامعه است و انسان ها و امور انسانی به کالا تقلیل داده شده اند،

خشونت علیه زنان (و به طور خاص تجاوز) همانند هر عارضه دیگر اجتماعی نظیر خودکشی، کودک آزاری، اعتیاد، تن فروشی و ... ذاتی آن است نه صرفا عارضه ای بازمانده از سنت، مذهب و باورهای مردسالار و مناسبات عشیره ای یا فئودالی.

تجاوز اتفاقی تصادفی نیست، مربوط به دامنشی یک حکومت نیست، منحصر به دیکتاتوری های رسمی نیست [۲]. بلکه تجاوز جایگاهی ساختاری در سرمایه داری مردسالار و در کل جوامع طبقاتی مردسالار دارد. تجاوز همچون میلیتاریسم و کشتار بیان عریان سلطه گری سرمایه داری مردسالار است، نظامی که بر تصرف مبتنی است و در آن تن زن ملک مردانه است. تجاوز را باید در این چهارچوب فهمید و برای ریشه کنی آن، با این چهارچوب سازنده اش باید مبارزه کرد یعنی جامعه ای و مناسبات اجتماعی- اقتصادی ای که تجاوز و خشونت جزء ارکان آن است و مبارزه با تجاوز نیز در بطن خود مبارزه با سرمایه داری مردسالار را نهفته دارد. نباید به جای علت اصلی یعنی سرمایه داری مردسالار معلول ها را نشانه رفت. (این به معنی نادیده گرفتن نقش معلول ها نیست) و یا به محکوم کردن افراد متجاوزی که خود نیز قربانی بوده اند پرداخت، (برای مثال مورد بیجه که خود نیز مورد تجاوز قرار گرفته بود). و یا به سراغ محکوم کردن جامعه و مردم، تحت عنوان نظریه های انحطاط اجتماعی و فروپاشی اجتماعی رفت. (البته جامعه باید دست به نقد خود بزند و از طریق شرم اعتراضی به دنبال تغییر اوضاعی برود که این انحطاط را برایش به ارمغان آورده است، نظیر ماجرای دختران قوچان که بر انقلاب مشروطه موثر بود. [۳])، این نقدها نقدهایی خنثی هستند و می خواهند جای مقصر و قربانی را عوض کنند.

زیرنویس:

[۱] دستنوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، مالکیت خصوصی و کمونیسم: کارل مارکس، نشر آگاه

[۲] برخی ممکن است که تجاوز را حاصل عملکردهای حکومتی خاص بدانند و آن را جدا از ایدئولوژی مردسالاری یا ساختار سرمایه داری در نظر بگیرند اما بد نیست که هم مثال هایی آورده شود و هم نکاتی برای توضیح افزوده گردد: الف- در ترکیه ی اردوغان که الگوی اصلاح طلبان و اسلام معتدل است و هم

مراتب بیشتر به پرخاشگری علیه دیگران (قتل، کودک آزاری، خشونت علیه زنان و...) می انجامد. (نشریه ی تحقیقات اقتصادی خاورمیانه: میس) و بیکاری نیز همان طور که می دانیم از تبعات سرمایه داری جهت ایجاد ارتش ذخیره ی کار است.

[۳] کتاب «حکایت دختران قوچان»: افسانه نجم آبادی.

جهانی سازی و مشارکت زنان در بخش غیررسمی در

کشورهای در حال توسعه و در حال گذار

زهره اسدپور

مقدمه

گزارش اخیر سازمان ملل (۲۰۰۷) آشکار می سازد که توسعه اقتصادی و میزان مشارکت اقتصادی زنان ارتباط بسیار نزدیکی باهم دارند. مثلاً در کشورهایی که میزان مشارکت زنان بالا است، معمولاً رشد اقتصادی متوازن است. بالعکس، در کشورهایی

که مشارکت زنان با مانع مواجه شده است، رشد اقتصادی ناچیز است. علی رغم نقش مهم زنان در اقتصاد مدرن، اغلب آنان با موانعی جدی مواجه شده اند. زنانی که با موفقیت به امواج مدرن اجتماعی می پیوندند، اغلب به شکل منصفانه ای برای کارشان پاداش نگرفته اند. اغلب برای کاری که انجام می دهند و در مشاغل یکسان کمتر از همکاران مرد خود مزد می گیرند. (سابقاً) آنها در سلسله مراتب شغلی ارتقا نمی یافتند و احترام نمی دیدند. علاوه بر این، به آنها منزلت مبهم و پایینی تعلق می گرفت، و در اغلب موارد، از هر فرصت حقیقی ای برای نشان دادن استعداد واقعی خود باز داشته می شدند. تفکر سنتی (معتقد به) کلیشه ای عمومی بود که جای زن در آشپزخانه است، که کار زن تمیز کردن خانه، مراقبت از کودکان و شستن ظروف است. ارزش اضافه ی ناشی از کارآفرینی زنان وجود داشت اما با پذیرش اجتماعی مواجه نبود. بنابراین در کشورهای در حال توسعه زنان مزایای مالی و رفاهی کار فعالانه ی اقتصادی را دریافت نمی کردند. زنان نمی توانستند در فرایند تصمیم سازی های خانوار مشارکت داشته و براین منابع مالکیت داشته باشند. این موضوع، به زبان ساده، منزلت ضعیف اجتماعی اقتصادی زنان را بازتاب می دهد. نسل های کنونی زنان بیشتر خواهان و مصمم هستند که در شغل خود پیشرفت کنند.

چنین به عنوان یکی از مدل های گذار به دموکراسی مثال زده می شود هم آمار تجاوزات نظیر سایر اشکال خشونت علیه زنان افزایش یافته است و هم قوانینی که از تجاوز حمایت نماید به تصویب رسیده است نظیر ماده ی «تحریک حاد» که توجیهی برای متجاوز فراهم می کند. (حکایت دلدادگی و خیانت فمینیست های اسلامی ایران و ترکیه به حاکمیت «اسلام معتدل» (اشاره ای به خشونت قانونی علیه زنان در ترکیه ی تحت حاکمیت حزب نئولیبرال-اسلامی «عدالت و توسعه»): سولماز بهرنگ، پژمان رحیمی. ب- در مکزیک که اسلامی نیست و علیرغم تسلط دائمی حزب حاکم از دموکراسی انتخاباتی شکلی (دموکراسی رویه ای- همان موج سوم دموکراسی هانتینگتون) برخوردار است تجاوز علیه زنان بسیار گسترده است. (در مکزیک جنایت سازمان یافته علیه زنان بخشی از کارکرد دولت است! : مصاحبه «گئورگینا فاکونماجو» از روزنامه «نویس دویچلند» با «ایملدا ماروفو» و «آندرا مدینا»، ترجمه ی آزاده (ارفع)

ج- ایالات متحده آمریکا، این فرشته ی آزادی و دموکراسی! دارای بالاترین آمارهای تجاوز به زنان در جهان است. (کتاب «جنگ علیه زنان»: مارلین فرنچ) که البته آمریکا در زمینه تجاوز در جنگ و زندان هم سوابق نامطلوبی دارد که جنگ ویتنام، زندان ابوغریب و زندان گوانتانامو از نمونه های آن است.

د- در دوره دوم ریاست جمهوری آلبرتو فوجی موری در پرو بیش از ۳۰۰۰۰۰ زن به زور عقیم شدند. (یعنی شکلی از تعدی به بدن زنان نظیر تجاوز و ختنه) بیش از ۱۸ زن طی این عملیات جان خود را از دست داده اند. فوجی موری این جنایت را به نام اقدام برای «پیشرفت» کشور و کاهش جمعیت و فقر صورت می داد. این دوره ای از تاریخ پرو است که «انقلاب نئولیبرالی» تحت هدایت فوجی موری در آن صورت گرفت و مورد استقبال موسسات بزرگ سرمایه داری مثل بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و قدرت های بزرگ قرار گرفت. اخیراً فیلم مستندی هم از این اتفاق تهیه و نمایش داده شده است.

ه- خشونت علیه زنان (که تجاوز یکی از اشکال آن است) در دوران های «سال اول ازدواج، دوران تنگنای مالی، تولد فرزندان و میانسالی» اغلب اتفاق می افتد که هر چهار دوره تحت تأثیر تبعات اقتصادی هستند. (خشونت در خانواده: ریشه ها و انگیزه ها: بیژن هدایت)

و- تجاوز در دوران های بی سازمانی اجتماعی (از جمله جنگ) بسیار افزایش می یابد. بی سازمانی اجتماعی و جنگ هردو حاصل بحران های سرمایه داری هستند. (روانشناسی زنان: جانت شیبلی هاید: نشر آگه)

ز- نابرابری جنسیتی با تجاوز ارتباط مستقیم دارد و نابرابری جنسیتی حاصل تبعیض ساختاری نهفته در نظام های طبقاتی از جمله سرمایه داری است. (روانشناسی زنان: جانت شیبلی هاید: نشر آگه)

ح- پورنوگرافی و تجارت سکس از عوامل مقوم اصلی تجاوز است. این ها حاصل جامعه ای است که در آن همه چیز کالا است. (روانشناسی زنان: جانت شیبلی هاید: نشر آگه)

ط- خشونت علیه زنان (که تجاوز را نیز شامل می شود) با فقر زنان ارتباط تنگنا دارد. ۷۰ درصد زنان مورد خشونت قرار گرفته اند و ۷۰ درصد زنان فقیرند و ۷۰ درصد زنان نیز خشونت علیه خود را گزارش نمی کنند. (گزارش هزاره ی سوم سازمان ملل متحد)

ی- بیکاری عامل ۶۰ درصد خودکشی ها در ایران تشخیص داده شده است و بیان گشته است که رنج از بیکاری آزاددهنده تر از سوگ از دست دادن عزیزان است و طبعاً این رنج که به پرخاشگری علیه خود (خودکشی) منجر می شود به

اقتصاد غیررسمی «آمده است تا بماند» و با رشد صنعتی شدن و مدرنیسم گسترش خواهد یافت.
اقتصاد غیررسمی منبع بزرگ اشتغال، کالاها و خدمات برای گروه‌های کم‌درآمد است.
اقتصاد غیررسمی بخشی مهمی از [1] GDP را تأمین می‌کند.
اقتصاد غیررسمی با اقتصاد رسمی مرتبط شده است - برای اقتصاد رسمی تولید می‌کند، با آن مبادله می‌کند، به آن منضم می‌شود، و برای آن، خدمات، تولید می‌کند.
رشد اخیر اقتصاد غیررسمی عمدتاً به دلیل کاهش اشتغال رسمی یا به دلیل غیررسمی کردن مناسبات اشتغال در اقتصاد سابقاً رسمی است.
اقتصاد غیررسمی از دامنه‌ی وسیعی از مشاغل غیررسمی تشکیل شده است - هم از «شکل‌های کهن و اساسی» همچون کارگران روزمزد ساختمانی و کشاورزی و هم مشاغل نوظهوری همچون مشاغل نیمه‌وقت و موقت به علاوه‌ی مشاغل خانگی برای صنایعی با تکنولوژی برتر.
اقتصاد غیررسمی تشکیل شده است از کارگران دستمزدی با دستمزدهای غیراستاندارد، افراد کارآفرین و خوداشتغال که کالاها و خدمات قانونی را - البته با ابزارهایی خارج از مقررات و (یا) با مقررات نامنظم تولید می‌کنند. اغلب کارآفرینان یا افراد خوداشتغال برای کاهش موانع ثبت (اشتغال) و کاهش هزینه‌های مربوط به انتقال به بخش رسمی و افزایش منافع ناشی از مقررات می‌کوشند یا از تلاش‌هایی در این جهت استقبال می‌کنند، و عمده‌ی کارگران دستمزدی در بخش غیررسمی از مشاغل باثبات و (شمول) حق و حقوق کار (به آنان) استقبال می‌کنند.
مشاغل غیررسمی نه تنها شامل فعالیت‌های معیشتی می‌شوند،

آنها نمی‌خواهند به همکاران مرد خود وابسته باشند و ترجیح می‌دهند به لحاظ اقتصادی مستقل باشند. اما آنها نمی‌توانند به اهداف شغلی خود بدون حمایت حکومت‌ها و یا جوامع دست یابند. بهره‌برداری از فرصت‌ها، دانش و تکنولوژی منجر به انتخاب‌های (مستقل) زنان، توانمندی و کارآفرینی می‌شود.

۱- تعریف و ویژگی‌های اقتصاد غیررسمی

مشاغل در بخش غیررسمی در نگاه اول، مرئی نیستند، همچون کار در هتل، کار در رستوران، کار در خیابان‌های شهرهای بزرگ، (زنان و مردان فروشنده‌ی میوه و سبزیجات، فروشندگان نوشیدنی‌های تازه و غیره). طبق تعریف بخش غیررسمی که در کنفرانس آمارهای نیروی کار جهانی (ICLS) ارائه شده است «بخش غیررسمی اقتصاد شامل واحد‌های شغلی‌ای است که ثبت نشده اند، و غیر از مالک واحد افراد دیگری (اغلب اعضای خانواده و بدون دستمزد) بدون قرارداد و بدون حق و حقوق اجتماعی و بیمه‌ی بازنشستگی در آن مشغول به کارند.» به عبارت دیگر، بخش غیررسمی، بخشی از اقتصاد است که در آن مقررات پیشین که در آن شاغلان از حقوق قانونی و اقتصادی برخوردار نبودند به کار بسته می‌شوند. بخش «غیر رسمی» یا «سایه» در اقتصاد از طیف وسیعی از کارها تشکیل شده است. همچنین، عوامل متعددی به رشد فعالیت‌های غیررسمی مربوطاند و ویژگی‌های آن را تشکیل می‌دهند. (جدول ۱)

منبع: مارتا آلتر چن (۲۰۰۷) " بازاندیشی درباره‌ی اقتصاد غیررسمی. پیوند با اقتصاد رسمی و محیط‌زیست تنظیم‌شده‌ی رسمی"

جدول ۱: ویژگی‌های اقتصاد غیررسمی

دیدگاه‌های جدید

در کشورهای در حال توسعه بزرگترین بخش کار غیررسمی، حدود ۷۰٪، به خوداشتغالی اختصاص دارد و در کشورهای توسعه‌یافته مشاغل دستمزدی اکثریت را به خود اختصاص می‌دهند. اکثریت کارگران غیررسمی زنان هستند، بنابراین سیاست‌ها و توسعه که بر بخش غیررسمی موثرند، اثرات جنسیتی (نیز) دارند (ILO2002). سابقه و روال هر کشور تفاوت‌های مهمی را در بخش غیررسمی نشان می‌دهند. (این تفاوت‌ها عبارت‌اند از):

- ۱- انواع فعالیت‌های اقتصادی در آن کشور
 - ۲- سهم مشاغل روستایی در برابر مشاغل شهری
 - ۳- اندازه‌ی دسته‌های (شغلی) کارگران
 - ۴- سهم سطح کارهای معیشتی و سنتی در برابر فعالیت‌های مدرن و پویا
 - ۵- گستره‌ی فعالیت‌های ناشی از فقر، شکاف جنسیتی در نیروی کار و کنترل منابع بین مردان و زنان در بخش غیررسمی و در نیروهایی که پدیدآورنده‌ی بخش غیررسمی هستند.
- شرکت‌های کوچک‌مقیاس از جمله شرکت‌هایی که در بخش غیررسمی هستند منبع رو به رشد و مهمی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه هستند. به‌خصوص در کشورهای صحرای آفریقا طبق گفته‌ی ILO، این شرکت‌ها منبع اشتغال شهری‌اند (۶۱٪ از نیروی کار شهری)، و برای کشاورزان کم‌زمین، به‌عنوان کارفرمایان روستایی، (کار در این شرکت‌ها) دومین منبع اشتغال به شمار می‌رود.

جدول ۲: سهم نیروی کار غیرکشاورزی در بخش غیررسمی در کشورهای در حال توسعه آفریقایی، آمریکای لاتین، و آسیا

منبع: سازمان ملل، ۲۰۰۰، زنان جهان ۲۰۰۰، روندها و آمار، نمودار ۵، ۱۳، ص ۱۲۲

بلکه مشاغل باثبات و کسب و کارهای پویا و در حال رشد را نیز شامل می‌شوند؛ و اشتغال غیررسمی نه تنها خوداشتغالی، که مشاغل دستمزدی را نیز در بر می‌گیرد. همه‌ی اشکال اشتغال غیررسمی، تحت تأثیر اغلب (اگر نه همه) سیاست‌های اقتصادی است.

۲- جهانی‌سازی و بخش غیررسمی در کشورهای در حال توسعه

بخش غیررسمی هر اقتصادی فعالیت‌های اقتصادی ای هستند که بر خلاف بخش رسمی، نه مالیات می‌پردازند نه تحت نظارت دولت هستند و نه در [2]GNP کشور در نظر گرفته می‌شوند. فعالیت‌هایی که به ندرت در آمارهای رسمی مربوط به فعالیت‌های اقتصادی، دیده می‌شوند. این بخش بر اساس هر منطقه و اقتصاد آن، تفاوت دارد. بنابراین هر اقتصاد فعالیت‌های غیررسمی متفاوتی را شامل می‌شود. در بیش از دو دهه‌ی گذشته، برخلاف آنچه که پیش‌بینی می‌شد، در مناطق مختلف جهان در حال توسعه، اشتغال در بخش غیررسمی به‌سرعت افزایش یافته است، و در جهان توسعه‌یافته، اشکال مختلفی از اشتغال غیراستاندارد ظهور یافته‌اند. مراجع مربوط به GNP و دیگر شاخص‌ها، ارزش مالی این مشاغل را به رسمیت نمی‌شناسند. به‌عبارت‌دیگر، آنها همچنان غیررسمی باقی‌مانده‌اند. درصد مشارکت زنان در اقتصاد غیررسمی در تمام کشورها، به‌خصوص در کشورهای در حال توسعه و در حال گذار، بالا است. اندازه‌ی بخش غیررسمی از ۴-۶٪ در کشورهای توسعه‌یافته تا بیش از ۵۰٪ در کشورهای در حال توسعه متغیر است. اشتغال غیررسمی ۴۸٪ اشتغال در بخش غیرکشاورزی در کشورهای آفریقایی شمالی، ۵۱٪ در آمریکای لاتین، ۵۵٪ در آسیا، و ۲۷٪ در صحرای آفریقا را تشکیل می‌دهد. اگر اشتغال در بخش کشاورزی را نیز در نظر بگیریم، این میزان، به ۹۰٪ به‌خصوص در هند و صحرای آفریقا می‌رسد. طبق برآوردها این میزان در کشورهای در حال توسعه ۱۵ درصد است.

تایلند	۵۴	۴۹	۴۷
--------	----	----	----

علاوه بر این شایسته است ابراز کنیم که در کشورهای در حال توسعه، بخش غیررسمی در بستری که حمایت های اجتماعی در آن وجود ندارد یا ناچیز است، در میان جمعیت بیکار، یا نیمه شاغل، به خصوص در میان زنان، رشد کرده است. زنان در آفریقا طبق پژوهشی که یاد شد، به مراتب بیشتر به مشاغل کشاورزی و تولید غذا مشغول اند تا شاخه های غیر کشاورزی. این موضوع قابل فهم است، زیرا از یک سو کمبود مواد غذایی در اکثر کشورهای آفریقایی را داریم و از دیگر سو، زنان نیاز دارند تا به بقای خانواده کمک کنند و برای آن بکوشند. به عبارت دیگر، کمبود آموزش و تحصیل باکیفیت زنان بسیاری را برای برآورده کردن نیازهای اساسی، به کار در اقتصاد غیررسمی می کشاند. علاوه بر این، تکنولوژی مدرن، همه ی مناطقی را که در پی صنعتی شدن هستند، پوشش نمی دهند. کارفرمایان نمی خواهند تا دستمزد مناسبی بپردازند، اجازه ی مرخصی درخوری بدهند، تسهیلات پزشکی فراهم کنند، و دیگر موارد را نسبت به کارگران رعایت کنند بنابراین، آنها مشتاق اند تا کارگران رسمی را به غیررسمی بدل سازند. طبق این موضوع، زنان بدون این که ساعات کار مشخصی داشته باشند به سختی کار می کنند، آنها (علاوه بر اشتغال در بیرون خانه) کار های خانه را انجام می دهند، محصولات خود را در بازار می فروشند و باقی قضایا.

با توجه به داده ها، می توان نتیجه گرفت که اشتغال شمار فراوان زنان در بخش به اصطلاح غیررسمی نتیجه ی منزلت پایین آنان در جامعه، و بازداشتن آنان از فرصت های اشتغال در بخش رسمی است. منزلت پایین زنان در نقش های فرودست آنان در خانه و محل کار بازتاب می یابد.

کشور	درصد نیروی کار غیر رسمی		بخش کار
	زنان	مردان	
آفریقا			
بنین	۹۷	۸۳	۶۲
چاد	۹۷	۵۹	۵۳
کنیا	۸۳	۵۹	۶۰
مالی	۹۵	۹۱	۵۹
آمریکای لاتین			
بولیوی	۷۴	۵۵	۵۱
برزیل	۶۷	۵۵	۴۷
شیلی	۴۴	۳۱	۴۶
کلمبیا	۴۴	۴۲	۵۰
آسیا			
هند	۹۱	۷۰	۲۳
اندونزی	۸۸	۶۹	۴۳
فیلیپین	۶۴	۶۶	۴۶

جدول ۳: بخش غیررسمی به عنوان سهم اشتغال غیر کشاورزی و GDP نهایی در کشورهای مختلف آفریقایی

کشورها (سال‌ها)	درصد اشتغال غیر کشاورزی	درصد اشتغال در بخش کشاورزی	درصد GDP نهایی
بنین (۱۹۹۳)	۹۲٫۸	۴۲٫۷	۴۱٫۰
بورکینافاسو (۱۹۹۲)	۷۷٫۰	۳۶٫۲	۸٫۶
چاد (۱۹۹۳)	۷۴٫۲	۴۴٫۷	۱۱٫۵
مالی (۱۹۸۹)	۷۸٫۶	۴۱٫۷	۱۳٫۳
موریتانی (۱۹۸۹)	۷۵٫۳	۱۴٫۴	۱۰٫۲
نیجر (۱۹۹۵)		۵۸٫۵	
سنگال ۱۹۹۱	۷۶٫۰	۴۰٫۹	۳۳٫۰
تونس ۱۹۹۵	۴۸٫۷	۲۲٫۹	۳۷٫۸
			۲۰٫۳

منبع: گردآوری شخصی نویسنده بر مبنای آمار محاسبات ملی و آمار رسمی نیروی کار. منتشر شده در محاسبات بخش خانوار. آمار تفکیکی سازمان ملل متحد، نیویورک ۱۹۹۸

این مطلب، ترجمه‌ای از مقاله‌ای مبسوط تراست از میرجانا رادویچ مارکوویچ، که علاوه بر کشورهای در حال توسعه به کشورهای بلوک شرق سابق نیز می‌پردازد. برای رعایت اختصار، بخش مربوط به کشورهای بلوک شرق سابق حذف شده است.

[1] تولید ناخالص داخلی

[2] تولید ناخالص ملی

تجربه ی ستم‌دیدگی زنان، امر پیش‌برنده و عامل فرودستی

مصطفی غلام نژاد

بنا بر آنچه که از تحلیل‌ها و نقدهای فمینیستی بر می‌آید، در نظام‌های مردسالار، تمایز مطلق حوزه‌های جنسیت [۱] به عنوان یک پیش‌فرض ارزش‌گذارانه، بر مبنای تفاوت‌ها و ویژگی‌های فیزیولوژیکی توجیه می‌شود. زنانگی و مردانه‌گی در حکم نرمل‌های

فرهنگی، برآمده از تفاوت‌های زیست‌شناختی و بدنی است. از این رو سیستم سکسیستی مردسالار، با برجسته‌کردن خطوط تمایز جنسیت‌ها بر پایه‌ی تفاوت‌های جنسی [۲]، حوزه‌های مطلق، غیرسیال و غیرقابل ادغامی از جنسیت می‌سازد و این فاصله‌گذاری‌های خود را در همه‌ی عرصه‌ها چه از زبان گرفته و چه در حوزه‌ی سیاست و کنش‌گری اجتماعی پیش می‌برد. حوزه‌های جنسیت بر نهاده شده در ساختارهای مردسالار، رابطه‌ی تقارنی با برجسته‌گی و تثبیت تفاوت‌های جنسی دارد؛ این هم‌پیوندی زمینه‌ساز تبعیض‌ها و ستم‌های مضاعفی بر زنان می‌شود و توجیه‌گر نابرابری‌های جنسیتی در صحنه‌ی اجتماعی است. ویژگی‌ها و خلق و خوی‌هایی که برای زنان بر می‌شمارند اغلب به لحاظ ارزش‌گذارانه در سطح مادون قرار دارند و این مشمول فرودستی زنان در همه‌ی حوزه‌های حیات اجتماعی می‌شود. ساختار اعمال قدرت سیستم‌های مردسالار بازنمایی تمایزات بدنی و برجسته‌کردن این تفاوت‌ها در حوزه‌های رفتار اجتماعی و فرهنگی است.

مرزبندی‌های طبیعی اگر بناست مرزبندی‌های فرهنگی و گاهی موضع‌گیری‌های سیاسی را انعکاس دهد، تناقضی را در دل خود حمل می‌کند که بی‌اعتنایی به آن توجیه‌گر بسیاری از سرکوب‌ها و تبعیض‌ها می‌شود.

در بسیاری از گفتمان‌های فمینیستی با نفی تمایزات موجود در ساختارهای بدنی زن و مرد در صدد حذف حوزه‌های تفکیک‌شده‌ی جنسیت می‌شوند، ولی پیش‌فرض‌های ارزشی نهفته در ساختار مردبنیاد را به شکل دیگری وارد گفتمان خود می‌کنند، این در حالی است که امر مناقشه‌برانگیز می‌بایست مواجهه‌ی انتقادی با پیش‌فرض‌های ارزشی نهفته در تفکیک‌بندی‌های جنسی باشد نه نفی این تفاوت‌ها چرا که ارزش‌گذاری‌های نهفته در چنین تفکیکی خود محل نزاع است.

بی‌واسطه و تعلق آن‌ها به یکدیگر، در بن هر تجربه‌ی زیسته وجود دارد.

این پرسش که زنان بنا بر داشتن ویژگی‌های زیست‌شناختی متفاوت نسبت به مردان، که سبب‌ساز وقوع تجربه‌های متفاوت برای‌شان می‌شود، آیا این شرایط متفاوت امکان تجربه می‌تواند ارزش‌گذاری‌های متفاوتی را در کارزار حیات اجتماعی و حتی در صحنه‌ی معرفت‌شناختی ترسیم کند؟ و اینکه آیا زنان به‌واسطه‌ی داشتن فیزیولوژی زنانه دارای دیدگاه‌ها و معرفت‌متفاوتی نسبت به مردان هستند و این تفاوت‌ها می‌تواند ارزش‌گذارانه شود؟ این درست است که حوزه‌های جنسیت سیال‌گون است و تفاوت‌های بدنی اغلب به‌عنوان توجیهی برای صلب و دگماتیک‌کردن تمایزات جنسیتی در حوزه‌های فرهنگی استفاده شده است؛ اما با این حال تأکید بر روی تفاوت تجربه‌های بدنی به جای تفاوت‌های بدنی می‌تواند ارزش‌گذاری متفاوتی را به ارمغان بیاورد. این ارزش‌گذاری‌ها سلسله‌مراتبی نیست و از نظام ارزشی دوئنی خوب و بد تبعیت نمی‌کند، بلکه شناخت، بینش و مواجهه‌ی انسان‌ها با واقعیت‌ها و محیط پیرامون‌شان از رهگذر عملکردهای بدن و جایگاه بدن‌شان عزیمت داده می‌شود. اینکه زن به‌عنوان جنس دوم در نظر گرفته می‌شود در اینجا مطرح نیست بلکه تفاوت‌های جنس در ساخت تجربه‌های زیسته نقش به‌سزایی دارد. اهمیت این جایگزینی در این است که در این جایگزینی تجربه‌های بدنی به جای تفاوت‌های بدنی، گستره‌ی معنایی و کنش‌گری از سطح محدود زیست‌شناسی فراتر رفته و محیط اجتماع پیرامون بدن نیز در این گستره به‌عنوان عناصر قوام‌دهنده‌ی تجربه لحاظ می‌شود.

منظور از بدن زنانه دلالت به تجربه‌هایی است که موجود زن با تن خود در ارتباط با محیط انجام می‌دهد. از این رو بدن به‌مثابه‌ی یک تن کنش‌گر و کنش‌پذیر است در ارتباط با محیط. تفاوت‌های بدنی می‌تواند تجربه‌های متفاوت را سبب شود؛ تجربه‌هایی که حامل آگاهی و بینش‌هایی شود که ارزش‌گذاری متفاوتی را بار خواهد آورد. از این رو صحبت از تجربه‌های زیسته با بدن زنانه دلالت به تجربه‌هایی است که بر بدن زنانه در قلمرو اجتماعی مردبنیاد اعمال می‌شود و واکنش‌های آن نیز به‌عنوان تجربه‌های

در سوی دیگر نظریه‌های رادیکال قرار دارند که مبنای ارزش‌گذاری تفاوت‌های فیزیولوژیکی را نه در طبیعت بدن بلکه در اجتماع مردبنیاد پی می‌گیرند، و به درستی نشان می‌دهند که ویژگی‌ها و اوصاف برشمرده برای اندام زنانه نه بر پایه‌ی فیزیولوژیک که بر مبنای ارزش‌گذاری‌های مردسالار بنا شده است. این نظرگاه در ادامه به ساختار ارزشی جامعه یورش می‌برد و بنیاد زندگی سیستم مردسالار را در آنجا پی می‌گیرد. این نوشته با تأسی از این نگاه، نقطه‌ی عزیمت خود در مواجهه با ساختار سلطه‌ی مردسالار را در نوع ارزش‌گذاری‌هایی می‌داند که در سطح جامعه نمود یافته است؛ هرچند تفاوت‌های اندام‌ها را برخلاف رویکردهای غالب فمینیستی، جدی گرفته و آن را در پروسه‌ی اندیشه‌گی‌اش دخیل می‌داند. بدن به‌عنوان سرآغاز هر کنش، و تجربه‌های بدن به‌عنوان سرآغاز اندیشه‌ورزی، کلیدی‌ترین عنصر در حیات اجتماعی در نظر می‌آید. ادراک‌ها، تعامل‌ها با محیط و نگره‌های‌مان را از خلال تکانه‌هایی بر بدن و به‌واسطه‌ی بدن و با توجه به بدن انجام می‌دهیم. تعیین‌های ارزشی در تجربه‌های امر مشخص زیسته ادراک، احساس و اراده سه جنبه‌ی مهم در پس اعمال روانی هستند و حیات اجتماعی و تجربه‌ی زیسته‌مان را شکل می‌دهند و تاریخ انسانی را ایجاد می‌کنند. هر انسانی در مواجهه با پیرامون خود در وهله‌ی اول در صدد شناخت مفهومی بر می‌آید، سپس یافته‌های خود را با رویکردی عاطفی و احساسی مورد ارزیابی و سنجش‌گری قرار می‌دهد و ارزش‌هایی را لحاظ می‌کند، و در مرحله‌ی بعد با درنظرگرفتن ارزش‌های برآمده از احساسات و عواطف خویش غایاتی را در نظر می‌گیرد و به‌واسطه‌ی اراده در صدد تحقق آن‌ها بر می‌آید. بدین ترتیب حالت و وضع فاعل شناخت به موضوع شناخت، یا معرفتی است یا احساسی و یا ارادی. این سلسله‌مراتب و پیوستگی میان حالت‌های روانی حاکی از وجود ساختار یا نظام ساختاری ذهن است که مهمترین پیش‌فرض بنیادین آن ارزش‌ها است. بحث از ارزش‌ها بحث خوب یا بد بودن نیست؛ بلکه عنصر همبسته‌کننده‌ی نگرش‌های شناختی، احساسی و ارادی است، به‌طوری‌که مجموع این نگرش‌ها ساختار شخصیتی فرد را می‌سازند. همزیستی نگرش‌های

جدید

سنجیده

می‌شود.

بدین‌قرار نقطه‌ی عزیمت ما داشتن تجربه‌های زیسته است در قلمرو حیات اجتماعی. از باب نمونه‌ی این تجربه‌ها، اقتصاد و انجام کار برای امرار معاش و به عبارتی زیست اقتصادی در شکل‌بندی زیست اجتماعی نقش تعیین‌کننده را دارد. زن به‌عنوان یک جنس اجتماعی و موضوع گفتمان فمینیستی، لاجرم ناظر بر تجربه‌هایی است تا یک سیستم مفهومی. تجربه‌هایی که صرفاً برای موجود مونث در جامعه، از این حیث که زن است، شرایط امکان پیدا می‌کند؛ و اگر بخواهد تغییری در جامعه ایجاد کند این تغییر در بخشی از جامعه امکان‌پذیر می‌شود، بخشی که دایر بر چنین تجربه‌هایی است. از این‌رو ما در اینجا سعی داریم به جای تأکید نهادن به بدن و یا حوزه‌های منفک‌شده‌ی جنسیت در ساختار مردسالار و فضای سیال‌گون جنسیت‌زدای گفتمان فمینیسم، به زیست اجتماعی افراد از رهگذر تجربه‌های زیسته بپردازیم. بدین ترتیب می‌توانیم چنین حکمی را صادر کنیم که زنان و مردان در داشتن هویت، شخصیت و مهارت‌های‌شان، به‌طور متفاوتی اجتماعی می‌شوند چرا که تجربه‌های متفاوتی در حیات اجتماعی دارند. گفتمان زن‌محور را بر اساس چه تجربه‌ها و مولفه‌های ویژه‌ی خود می‌توان مرزبندی کرد؟ اگر این گفتمان خود را بر پایه‌ی سخنگوبودن از تجربه‌های خود و به‌فهم‌درآوردن زیسته‌های خود بی‌آغازد- نه اینکه زن صرفاً موضوع سخن شود- می‌تواند چشم‌اندازهای بس متفاوت را در پیش داشته باشد و دست به انتخاب‌های متفاوتی بزند. برای نمونه جنبش مادران میدان دومایو در آرژانتین را در نظر بگیرید. در این جنبش مادرانی که فرزندان‌شان از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ در زمان دیکتاتوری نظامی خورخه رافائل ویدلا به دست گروهی معروف به اتحاد ضد کمونیستی آرژانتین ربوده می‌شدند- و این دوران به دوران ناپدیدسازی کودکان خانواده‌های چپ‌گرا معروف شده است- اقدام به شکل‌دادن جنبشی اجتماعی کردند که جنبش مادران میدان دومایو نام گرفت. این مادران عکس فرزندان ربوده‌شده‌ی خود را در دست می‌گرفتند و دور میدان دومایو می‌چرخیدند و بدین‌شکل تجربه‌ی مادربودن را امر اجتماعی کردند. این جنبش پا گرفت و به اقصی نقاط دنیا سرایت کرد و حتی زنانی که فرزندان‌شان ربوده نشده بودند نیز در این جنبش شرکت کردند زیرا آنان تجربه‌ی مادربودن را داشتند و می‌توانستند رنج از دست‌دادن فرزند را تصور کنند. این جنبش گسترش پیدا کرد و

در جاهای مختلفی از جهان به نام جنبش مادران مارکسیست شناخته شد.

پاگیری گفتمان‌هایی از این دست که برای نمونه تجربه‌ی ستم‌کشیدن‌های جنسی را مدنظر قرار می‌دهند، به زن این فرصت را می‌دهد که به جای اینکه خود زن در مرکز توجه قرار گیرند، «زن بودن» اهمیت پیدا کند؛ و مهم‌تر از آن در مقام یک زن سخن بگوید، تصویر مرد را نقاشی کند و سوژه‌های کلان را برگزیند و رو در روی مرد بایستد و گفتمانی را پی‌ریزی کند که بر اساس جایگاه زنان در درون گفتمان شکل می‌گیرد نه با موضوع‌قراردادن زنان.

در چنین گفتمانی که زنان سخنگویان آنند و تجربه‌های آن‌ها در مقام زن بودن نقطه‌ی عزیمت کار شده است، این پرسش اهمیت می‌یابد که مردان و کسانی که فاقد چنین تجربه‌هایی هستند چگونه می‌توانند نقشی را در این جنبش ایفا کنند؟ آیا به غیر از این است که باید در حیات اجتماعی‌شان تجربه‌ی زن بودن را داشته باشند؟ شاید بتوان گفت تجربه‌ی زن بودن برای مردان، خود یک کنش ساختار شکنانه و انقلابی است. دفاع از هویت‌های نوپای جدید به مانند دگرباشان و دگرجنس‌گونه‌های کوپیر، خود مقابله با ارزش‌های بنیادین یک جامعه‌ی مردسالار است. برای از میان برداشتن دوتایی‌های جنسیتی، دوتایی‌های مناسبات کار و سرمایه، و در کل ساختارهای اجتماعی تولیدکننده‌ی سلطه، ارزش‌های دوگانه و حتی معرفت‌شناسی مبتنی بر دوالیسم که اساس ساختارهای سلطه‌ی مضاعف جنسی، استثمار طبقاتی و نابرابری‌ها را تولید و توجیه می‌کند، می‌بایست از آن موقعیت‌های اجتماعی دفاع کرد که در آن‌ها زنان هم‌پای مردان از حقوق برابر و جایگاه‌ها و فرصت‌های برابری برخوردارند. زدودن برجسب‌های جنسیتی از مفاهیم، معانی نهفته در کنش‌ها و ساختارهای زبانی به‌تنهایی کافی نیست، بلکه دادن نقش تعیین‌کننده به زنان در مقام عاملیت‌های اجتماعی برای سخن‌گفتن از تجربه‌های ستم‌دیده‌گی خود، تجربه‌های زنانگی‌شان، واداشتن مردان برای داشتن تجربه‌های زن بودن، و واداشتن زنان برای داشتن تجربه‌ی مردبودن، نقطه عزیمت مناسبی برای برهم‌زدن چنین دوگانگی‌هایی است. از شرایط امکان شکل‌گیری مفاهیم مربوط به تجربه‌ی زنانه، یکی این است که زنان به‌ویژه نیازمند آنند که گردهم آمده و به رسمیت شناخته شوند. مکان‌ها و فضاهایی را به تسخیر خود درآوردند تا بتوانند در آنجا تجمع کنند و از زندگی طاقت‌فرسای

چگونه می‌توان از تجربه‌ها آغازید و در دل تجربه‌ها باقی نماند و به سیاست‌های هویتی تقلیل نیافت، بلکه به سوپژکتیویته‌ای رسید که فارغ از قیدوبندهای هویتی بتواند تجربه‌های نو و صورت‌بندی‌های جدیدی را در عرصه‌ی دلالت‌های جنسیتی متصوّر شود؟

سیاست‌های هویتی در بند لایفاستایل باقی می‌مانند و امر شخصی را به امر اجتماعی تعمیم داده و عمومی می‌کنند، بی‌آنکه بتوانند مدل نظری از دل امر شخصی بیرون بکشند؛ نقطه‌ی عزیمت یک استایل جمعی و کنش‌گری جمعی نمی‌تواند امر دایر بر تجربه‌ی شخصی شود. گفتیم که سیستم مردسالار با برجسته‌کردن خطوط تمایز جنسیت‌ها (gender) بر پایه‌ی تفاوت‌های جنسی (sex) زیست‌شناختی تعریف می‌شود. چنین فصولی در سیستم مناسبات کاپیتالیستی به شکل دیگر و با کاربست دیگری بازتولید می‌شود. در سیستم‌های پدرسالاری به واسطه‌ی محروم کردن زنان از قدرت سیاسی و مالکیت بر منابع مادی زندگی، ورود زنان به جایگاه و موقعیت‌های اجتماعی که در آن‌ها نقش عاملیت اجتماعی بالایی را بازی نکنند وجود ندارد. پایین بودن دست‌مزد زنان نسبت به مردان، جایگاه آنان را در عرصه‌ی اجتماعی مادون کرده و موقعیت فرودستانه‌ای را برای‌شان رقم می‌زند. ولی در کنار آن موقعیت‌هایی برای زنان ایجاد می‌کند که بتوانند وارد فضای اجتماعی شده و با داشتن تجربه‌های متعدّد زیست جمعی فرصتی برای ساخت بهتر اجتماعی شخصیت‌شان را داشته باشند. فهم تجربه‌ی ستم‌دیدگی زنان، نقطه‌ی آغاز پیوند با جنبش‌های دیگر

آیا افشاگری در باب ستم‌گری‌های جنسی و به چالش کشیدن نقش فرودستانه‌ی زنان در جوامع موجود می‌تواند گفتمانی را برسازد که بتوان با تجهیز این گفتمان، ساختارها و مناسبات سلطه را برهم ریخت؟ آیا صرفاً پآگیری این گفتمان مناسبات پدرسالاری را که امر تعیین‌کننده در ساختار استعمار طبقاتی است فروخواهد ریخت؟ سرمایه‌داری با ایجاد امکان‌هایی برای استقلال زنان از خلال کار مزدی، امکان‌هایی را از سلطه‌ی مردسالارانه‌ی خانواده را فراهم آورد، ولی در عین حال سلطه‌ی دیگری را بر زن ایجاد

روزانه‌شان دور شده و دست به تجربه‌های جدید بزنند. این تجمّع به آن‌ها امکان می‌دهد از موضع همیشه‌قربانی خود بیرون بیایند، زیست اجتماعی‌شان را فهم کنند، خود را بازسازی نمایند و به نوبه‌ی خود به زنان دیگر یاری رسانند. این همگرایی روابط و مناسبت‌های مختلف بین زنان به‌عنوان صف مستقل از جنبش مردان، به زنان آزادی سخن داده و این امکان را به آنان می‌دهد که هویت و استقلال خویش را بازسازی نمایند. مرزبندی‌های گفتمان زن‌محور در همه‌ی حوزه‌ها می‌بایست شکل بگیرد و خود را تعریف نماید؛ برای نمونه، می‌توان نقدی از قواعد زبانی که به کار می‌گیریمشان انجام داد تا خاستگاه فرومایه‌کردن (شدن) زنان را بازیافت؛ می‌توان زبان را پالود اما نمی‌توان زبان نویی شکل داد. مردان، نه به‌طور عینی و نه به‌طور ذهنی، سود مشترکی در مبارزه برای آزادی زنان ندارند. و نیز، و به‌ویژه، به‌خاطر اینکه همه‌ی ستم‌کشان می‌بایست ماهیت درد خویش، و در نتیجه راه‌هایی از آن‌را خودشان تعریف و مشخص نمایند، وگرنه دیگران این کار را برای‌شان خواهند کرد. از آنجایی که در رابطه با مسئله‌ی زن، مردان به‌لحاظ ذهنی به گروه ستم‌گران تعلق دارند، و نیز از آنجایی که هیچ‌کس، مگر در شرایط بسیار استثنایی، نه می‌داند و نه می‌تواند درک کند که زن بودن، اقلیت بودن و همجنس‌خواه بودن در زندگی روزانه چه مفهومی دارد، نباید مسئله‌ی زنان را در جنبش عمومی مردان محو نمود. هیچ درجه‌ای از ادراک نمی‌تواند درکی را که در تجربه به دست می‌آید جانشین سازد. هم‌دردی با دردکشیدن فرق می‌کند. دادن بینش و کسب آگاهی منوط به ایجاد شرایط برای دست‌زدن به تجربه‌های جدید است. دادن آگاهی مستقیم و بی‌میانجی نمی‌تواند منجر به دگرگونی شرایط شود. تجربه‌های زیسته یک مفهوم پارادوکسیکال است: به یک معنا فرد را به فهم تجربه‌های خود وامی‌دارد و از سوی دیگر تجربه‌های خود را به مثابه‌ی عنصری از بافت اجتماعی کلی‌تر در نظر می‌گیرد. موقعیت متناقض‌نمایی که با توسل به فرد به اجتماع می‌رسد و به‌واسطه‌ی اجتماع، خود را باز می‌یابد. آیا این سطح از تجربه می‌تواند انتزاعی باشد یا می‌بایست در قلمرو امر انضمامی بررسی شود؟

تنها فرتوتگی به همراه دارد و کابوسی که مدام وحشت‌اش فزونی می‌یاد.

«اگر فمینیسمی غیرسیاسی باشد، شاید ناشی از بازتاب یک جهت‌گیری عمیق طبقاتی درون فمینیسم باشد، و همچنین شاید بازتاب این بدبینی باشد که آیا ما واقعاً می‌توانیم جهان را تغییر دهیم. اما ما نمی‌توانیم بدانیم که آیا می‌توانیم جهان را تغییر دهیم یا خیر. هیچ‌کس نمی‌تواند بدون زحمت به آن دست یابد، ولو آن‌که ما بگوییم "اوه، ببینید، سوسیالیسم شکست خورده است؛ ما قصد داریم چه چیزهایی را به جای آن‌ها مطرح کنیم؟" ما هنوز با مسئولیت اخلاقی برای تغییر اجتماعی، چپ هستیم.» [۳]

«یکی از مسائلی که جنبش کنونی آزادی زنان باید برای آن مبارزه کند، روشن‌گری این وضع است. باید نشان داد که در هیچ کشوری و در هیچ موازنه‌ی اجتماعی، سلطه‌گران به دلخواه خویش از امتیازاتشان دست بر نخواهند داشت. می‌بایست زنان را به میدان مبارزه هل داد، و برای اینکار، که شاید مشکل‌ترین قسمت قضیه باشد، باید متقاعدشان کرد که ارزش این مبارزه را دارند.» [۴]

gender

[۱]

sex

[۲]

[۳] کورنل، دراسیلا. ۱۳۸۹. عودتی برای آینده (مصاحبه). در: فمینیسم و مارکسیسم، گزینش و ترجمه‌ی نسیم روشنایی، بی‌جا، در آدرس اینترنتی:

[http://www.k-](http://www.k-en.com/zanan/feminism%20and%20marxism.pdf)

[en.com/zanan/feminism%20and%20marxism.pdf](http://www.k-en.com/zanan/feminism%20and%20marxism.pdf)

[Viewed 29 Feb 2013]

[۴] دلفی، کریستین، ۲۰۰۴، شور گمگشته‌ی فمینیسم را بازیابیم، لوموند دیپلماتیک فارسی. در آدرس اینترنتی:

Viewed 29 Feb | <http://ir.mondediplo.com/article317.html>

[2013]

کرد؛ برای نمونه می‌توان به برخورد جنبش سوسیال دموکراسی آلمان و لاسالی‌ها درباره‌ی نیروی کار زنان در دهه‌ی ۱۸۶۰ توجه کرد.

در حقیقت، نابرابری چشم‌گیر بین زنان و مردان در بازار کار، بر استثمار زنان در کارهای خانه‌گی استوار است که نود درصد موارد را تشکیل می‌دهد. این استثمار جزء استخوان‌بندی اجتماعی است که با قانون فعلی تعدیل نمی‌شوند، بلکه برعکس، قوانین به‌طرز نهانی بر اساس این استثمار استوارند. دست‌مزد و امنیت کار زنان در حد بسیار پایینی نسبت به مردان است، این تقسیم جنسی مداوم کار مزدی، که در آن کار زنان و امنیت آن نسبت به کار مردان از درجه‌ی اعتبار و قیمت پایینی برخوردار است و این نازل نگه‌داشتن که برای پایین نگه‌داشتن دست‌مزد نیروی کار استفاده می‌شود؛ در استحکام ساختارهای سلطه‌ی جنسیتی عامل تعیین‌کننده و متضمن بازتولید ساختارهای سلطه‌ی جنسیتی است.

هنگامی که زنان بر تجربه‌های خود به‌عنوان فصل ممیزه‌ی ساخت شخصیت اجتماعی‌شان توجه نکنند و با مشکلات خویش برخورد انتزاعی و فارغ از وضعیت‌های واقعی داشته باشند، فراموش می‌کنند یا می‌خواهند فراموش کنند که قربانیان و تحقیرشده‌گان سیستمی هستند که این مرزبندی‌ها را در سطوح دیگر و با ارزش‌گذاری‌های بس متفاوت تثبیت کرده است. تنها با سخن گفتن از ستم‌های ویژه آن‌هم به دست خود ستم‌دیده‌گان است که امکان‌های رهایی در جامعه ایجاد می‌شود. این هدف با هدف تمام جنبش‌های ستم‌کشان مشترک است. آنچه که یک فعال زن را از فعال کارگری یا فعال کودک کار و خیابان جدا می‌سازد، سخن گفتن از تجربه‌های متفاوت ستم‌کشیدن به‌طور خاص است، و آنچه که این‌ها را در یک پیکار و در کنار هم قرار می‌دهد تجربه‌ی ستم به‌طور عام و مبارزه علیه یک دشمن مشترک و آن‌هم ماشین تولید ستم است. این ماشین به مثابه یک سیستم انتزاعی نیست، در همه جا و در هر لحظه خود را می‌نمایاند، ما را به خود فرا می‌خواند بر ما تحمیل می‌شود و در این میانه است که امکان‌های رهایی نیز خود را نشان می‌دهد. جهان دیگر و حفره‌های رهایی‌بخش از دل ستیز با نظم تحمیل‌شده بر همین جهان ایجاد می‌شود. اینچنین است که سیاست‌های فمینیستی می‌بایست در افق و چشم‌انداز سیاست‌های ضدامپریالیستی طرح شود. هر اقدام سیاسی بیرون از مبارزه علیه مناسبات سرمایه، مبارزه با سایه‌ای خیالی است که

بررسی وضعیت دستمزد زنان شاغل و طرح دورکاری -

در میزگردی با حضور:

مینو مرتاضی لنگرودی، هاله صفرزاده، ناهید کشاورز و

الهام هومین فر

کانون مدافعان حقوق کارگر - اشتغال زنان در صورتی می تواند به افزایش استقلال اقتصادی آنها یاری رساند، که تحت شرایطی عادلانه و انسانی باشد. دستمزد مساوی در قبال کار مساوی، یکی از اولین پیش شرط های تامین این شرایط عادلانه و انسانی است. اما متأسفانه میانگین سطح دستمزد زنان نسبت به مردان در همه کشورها پایین تر است. در ایران نیز، با وجود اینکه در قانون کار به برابری دستمزد زن و مرد اشاره شده است، اما به دلایل مختلف، دستمزد زنان به مراتب پایین تر از مردان است. علاوه بر عوامل اجتماعی موثر بر وضعیت اشتغال زنان، طرح ها و برنامه های سیاسی نیز تاثیر به سزایی بر ساختار جنسیتی بازار کار دارند.

طرح "دورکاری" - با اولویت زنان - از جمله طرح هایی است که اخیراً توسط دولت به اجرا درآمده و موجب نگرانی بسیاری از کارشناسان و فعالان حوزه مسائل زنان شده است. در همین ارتباط، در میزگردی با حضور مرضیه مرتاضی لنگرودی، از مادران صلح و فعال ملی مذهبی؛ هاله صفرزاده، از کانون مدافعان حقوق کارگر؛ ناهید کشاورز، مدافع حقوق زنان؛ و الهام هومین فر، پژوهشگر مسائل اجتماعی؛ علل و پیامدهای تفاوت دستمزد زنان و مردان در بازار کار و همچنین تاثیرات طرح دورکاری بر زندگی زنان، مورد بحث و بررسی قرار گرفت. مشروح گفتگوهای انجام شده در این میزگرد، در دو قسمت تنظیم شده است. مکتوب مباحث قسمت نخست که متمرکز بر بحث شکاف دستمزدی است، در ادامه آمده است.

کاوه مظفری: نخست با بحث درباره اختلاف میان دستمزد زنان و مردان بحث را شروع کنیم. سوال این است که چه عواملی باعث اختلاف دستمزد میان زنان و مردان می شود؟ می توان در دو سطح بحث کرد، یکی در سطح اقتصادی و یکی در سطح فرهنگی. اگر از سطح فرهنگی شروع کنیم، به نظر شما چه عواملی باعث کمتر بودن دستمزد زنان نسبت به مردان می شود؟

مینو مرتاضی لنگرودی: در بحث فرهنگی وقتی که ما راجع به اختلاف دستمزدها و یا سایر نابرابری ها صحبت می کنیم، باید به دو عامل سرمایه انسانی و تفاوت های جنسی که بعد فرهنگ جنسیتی را می سازد، اشاره داشته باشیم. شکاف با تبعیض و نابرابری فرق دارد. شکاف را معمولاً در حوزه سرمایه انسانی بررسی می کنند، سرمایه انسانی به معنای مهارت های اجتماعی و توانمندی هایی است که انسان دارد، و دستمزدها در واقع به این توانمندی ها و مهارت ها تعلق می گیرد. اگر زنان به هر دلیلی سرمایه انسانی کمتری داشته باشند طبعاً در بازار کار و اقتصاد از دستمزد پایین تری برخوردار خواهند بود. تبعیض یا نابرابری آنجا مطرح است که زن و مرد در شرایط برابر به لحاظ مهارت ها، ساعات کار و دانش (یعنی سرمایه انسانی برابر) قرار دارند، اما زن فقط به خاطر اینکه زن است دستمزد کمتری می گیرد. اینجا می توانیم بگوییم که وارد حوزه تبعیض شده ایم. اقتصاد دانان معمولاً برای اینکه تبعیض را تعریف کنند، تمام این عوامل سرمایه انسانی را در نظر می گیرند. تفاوت دستمزدی را که بر اساس تفاوت در سرمایه انسانی باشد، شکاف دستمزدی می گویند و نابرابری دستمزدها را چنانکه مبتنی بر تفاوت سرمایه انسانی نباشد، تبعیض می نامند. یعنی اگر بگوییم که مهارت مردان بیشتر از زنان است، و به همین خاطر دستمزدشان بیشتر است، دیگر نمی توانیم بگوییم که تبعیض وجود دارد. مثلاً در برخی رفتارهای جنسیتی زنان و مردان به نظر می رسد که زنان ریسک پذیری کمتری دارند، مثلاً بیشتر علاقمندند که کار ثابت داشته باشند، کارشان تحرک کمتری داشته باشد، کمتر دور از خانه و خانواده باشند، سفرهای کاری کمتر داشته باشند و غیره، این موارد یعنی

کاوه مظفری: در مورد تفاوتی که خانم مرتضی بین شکاف و تبعیض گفتند به نظرم می شود بیشتر صحبت کرد، اینکه چه اتفاقی می افتد که سرمایه انسانی و اجتماعی زنان کمتر از مردان می شود؟ و آیا علت خود این شکاف در سرمایه اجتماعی به دلیل یک تبعیض در گذشته نیست؟

الهام هومین فر: بله، شکاف جنسیتی دستمزد از یک تبعیض جنسیتی عمیق تری ناشی می شود، ما در یک جامعه مردسالار زندگی می کنیم که عمده‌تاً نقش زن درون خانه تعریف می شود و حوزه عمومی محل فعالیت دوم اوست. به همین دلیل هم بیشتر شغل های پاره وقت در اختیار زنان قرار می گیرد. در حقیقت این تبعیض ناشی از ساختارهای مردسالارانه، یک عامل مهم در ایجاد شکاف دستمزدی است. حتی در امریکا، طبق آمار ILO، مردان حدود ۲۲،۴ درصد بیشتر از زنان حقوق می گیرند، در ژاپن این رقم حدود ۳۳،۳ درصد است و برای کشور ما ۱۹،۶ درصد. این شکاف در یک کشور پیشرفته صنعتی با ادعاهایی که درباره برابری جنسیتی دارند، خیلی جالب توجه است. یکی از دلایل این شکاف این است که نقش های سنتی با وجود صنعتی شدن جوامع هنوز بر عهده زنان است. به نظر من، جامعه ای که دستمزد مردانش ۲۲،۴ درصد بیشتر از زنان است، هنوز از نظر جنسیتی یک جامعه سنتی است، حالا هر قدر هم پیشرفت های صنعتی و مدرن داشته باشد.

البته نقش های سنتی زنان فقط یکی از دلایل شکاف دستمزدی است و این مساله دلایل دیگری نیز دارد مانند نهاد آموزش. در کشور ما همواره آموزش هایی که خیلی تخصصی تر است در اختیار مردان قرار دارد و زنان بیشتر برای رشته های معلمی و دبیری، پرستاری و یا شغل هایی که در جامعه ارزش مالی کمتری دارند در نظر گرفته می شوند.

در مورد تفاوت بین سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی باید بگویم، در مورد سرمایه انسانی حرف خانم مرتضی درست است که سرمایه انسانی زنان کمتر از مردان است؛ اما در مورد سرمایه اجتماعی با اینکه نمی توان آن را به راحتی اندازه گرفت، اما خیلی از جامعه شناسان معتقدند که سرمایه اجتماعی زنان به دلیل نوع تعامل شان و همچنین بحث های هویتی بیشتر از مردان است. ولی سرمایه انسانی، همانطور که گفته شد مثلاً باعث می شود که یک زن متخصص بشود یا نشود و بر روی دستمزدها

اینکه زنان در حوزه کار و اشتغال محافظه کار تر از مردان هستند و حضور در خانواده را به پول درآوردن ترجیح می دهند، در نتیجه سرمایه انسانی آنها به تدریج از مردان کمتر و نهایتاً از دستمزد کمتری هم برخوردار خواهند شد.

اما علل فرهنگی هم در کمبود و کاهش سرمایه انسانی زنان نقش دارد. تقسیم کار جنسیتی در جامعه و اختصاص نقش خانه داری به زنان و کار بیرون از خانه به مردان، عمده‌تاً توانمندی زنان در نقش آفرینی در عرصه اقتصاد بیرون از خانه را کاهش می دهد. همچنین، نادیده گرفتن یا کم اهمیت شمردن خانه داری، سبب کاهش اعتماد به نفس برای کسب مهارت ها و سرمایه انسانی در زنان می شود. البته در دوره سنت که خانه محل تولید و مصرف بود، نقش زن در تولید و تقسیم کار کم اهمیت نبود. در دوره مدرن است که اهمیت نقش های زنانه از مردانه کمتر می شود، به دلیل اینکه محل تولید از محل مصرف جدا شده و کار زنان در خانه کاری مصرفی و بی ارزش تلقی می شود. در واقع، ارزش کار زن در خانه چون به مصرف مربوط است دیده نمی شود. زیرا این کار مانند تولید محصولات لبنی و کشاورزی، ارزش قابل مبادله ای در بازار برای زن ندارد. از این رو، چون در دوره سنت، خانه معمولاً جایگاه آموزش مهارت هایی بود که از مادر و پدر به فرزندان منتقل می شد، به لحاظ فرهنگی زنان خیلی احساس نابرابری و شکاف در دستمزد نداشتند. در دوران سنت کار خانگی تولیدی بود و ارزش داشت. اما در دوره صنعتی شدن، تولید و مصرف از هم جدا شده، خانه محل مصرف و استراحتگاه جامعه و بیرون از خانه محل اشتغال شده است. در این صورت، زنانی که در خانه می مانند، هم سرمایه اجتماعی کمتری دارند، هم تبدیل می شوند به زنان مصرفی که فقط به درد تفریح می خورند و کار خانگی در برابر اشتغال بیرون از خانه، بیکاری محسوب می شود. در واقع، از آنجایی که به کارخانگی زنان مزدی تعلق نمی گیرد، به لحاظ فرهنگی هم کار زنان ارزش کمتری دارد. از این رو ارزش گذاری فرهنگی نسبت به کار خانگی زنان و تولیدات خانگی زنان بسیار نابرابر است. این تبعیض نه تنها بین زن و مرد وجود دارد، بلکه حتی باعث تبعیض بین خود زنان هم می شود، چون زنانی که در بیرون خانه اشتغال دارند، نسبت به زنان دار در موضع بالاتری قرار می گیرند. یعنی ارزش کار خانگی زنان خانه دار حتی از کار زنان شاغل کمتر دیده می شود.

کاوه مظفری: تا به اینجا بیشتر در مورد دلایل اجتماعی و فرهنگی شکاف دستمزدی صحبت شد، اگر می شود درباره دلایل اقتصادی هم بحث کنیم. اینکه چگونه از نظر اقتصادی می توان پائین بودن دستمزد زنان نسبت به مردان را توضیح داد؟ یعنی جنسیت در یک تحلیل اقتصادی در مورد شکاف دستمزدی چه جایگاهی دارد؟

هاله صفر زاده: اساس نظام سرمایه داری بر مبنای کسب سود بیشتر است و این سود از طریق نابرابری ها به دست می آید. در نتیجه به نفع سرمایه داری است که هرچه بیشتر به نابرابری های موجود دامن بزند تا بتواند سود بیشتری به دست آورد. منظورم از نابرابری ها، همه انواع نابرابری های جنسی، سنی، مذهبی، قومی و غیره است. خب هرچه این نابرابری ها که در بین اقشار مختلف است، بیشتر شود و عمق پیدا کند به نفع سرمایه داری هم هست. چراکه به بهانه این نابرابری ها سرمایه دارها می توانند دستمزد کمتری پرداخت کنند و در نتیجه سود بیشتری به جیب بزنند.

در سی تا چهل سال اخیر، نئولیبرالیسم به شیوه های جدیدتر و البته بسیار خشن تر و وحشیانه تر نسبت به دوره های قبل، به افزایش سود سرمایه داری کمک کرده است. انگار در حال عقبگرد به سال های اولیه سرمایه داری هستیم که نظام سرمایه داری عریان تر بود و وضعیت استثمار نیروی کار خیلی حادتر بود. به عنوان مثال، در ابتدای دوره سرمایه داری در انگلستان، ۶۰ درصد نیروی کار در کارگاه ها و کارخانه ها را زنان تشکیل می دادند. در واقع زنان و کودکان؛ چون دستمزد کمتری به آنها پرداخت می شد، به سرعت توسط سرمایه دارها جذب و به بخش بزرگی از نیروی کار تبدیل شدند. وقتی شرایط کار زنان در آن سال ها را می خوانیم، واقعاً وحشتناک و اسفناک است. متأسفانه امروزه مجدداً مشابه همان وضعیت دارد گسترش پیدا می کند. نه فقط در کشورهای جهان سوم، بلکه هرچند وقت یکبار مواردی در کشورهای اروپایی و امریکا کشف می شود که رسوایی به بار می آورد. مثلاً کارگاهی که در امریکا کشف شده بود و دخترهای جوان آسیای جنوب شرقی به شکل تقریباً برده وار در آنجا وادار به کار می شدند.

تاثیر کاملاً مستقیمی دارد. به هر حال سطح سواد و تحصیلات زنان در جامعه کمتر از مردان است. زنان از یک مقطعی به بعد برای اینکه نقش های سنتی مثل مادر شدن، تربیت فرزندان و خانه داری را انجام دهند، به خانه برگردند.

از طرف دیگر، نتایج تحقیقات زیادی نشان داده است که زنان در کارهای مساوی با مردان، حتی با کیفیت برابر، دستمزد کمتری می گیرند. یک کار تحقیقی در بنگلادش نشان می دهد کارفرماها معتقد بودند که زنان بسیاری از کارها را خیلی دقیق تر و بهتر از مردان انجام می دهند؛ اما در عین حال دستمزدی که این زنان دریافت می کنند خیلی پائین تر از مردان است و البته بسیار پائین تر از خط فقر. البته به دلایل فرهنگی و قومی که وجود دارد، زنان قدرت چانه زنی کمتری نسبت به مردان دارند، بنابراین خیلی راحت تر در مقابل کارفرما کوتاه می آیند (در واقع، یک همکاری در این مورد بین سرمایه داری و مردسالاری وجود دارد). نکته دیگری که خیلی مهم است و در کار پاره وقت زنان بیشتر به چشم می آید و باعث کاهش دستمزدشان می شود، موضوع مزایا است. عمدتاً به مشاغل پاره وقت مزایایی تعلق نمی گیرد، مثلاً بیمه های درمانی، بیکاری و بازنشستگی و اضافه کاری که البته ریشه در مسایل فرهنگی و اقتصادی دارد. در مجموع، در نتیجه دلایلی که گفته شد زنان عموماً قدرت چانه زنی پائین تری در عرصه اقتصادی دارند و نیروهای خوبی برای سرمایه داری هستند. البته این سه دلیل را که گفتم باید در کنار دلایل خانم مرتاضی بگذاریم.

ناهید کشاورز: به نظرم، نکته دیگری که می شود به این بحث اضافه کرد مربوط به مشاغلی است که احتیاج به مهارت خاصی ندارد و زنان و مردان هر دو در این مشاغل فاقد مهارت های خاص و تخصصی هستند، اما باز دستمزد زنان کمتر از مردان تعریف شده است. یک دلیلش این است که برخی مشاغل زنانه و برخی مردانه تعریف شده اند و از پیش تعیین شده که مشاغل زنانه دستمزد کمتری داشته باشند. در واقع، اینطور جا افتاده که کارهایی که زنان انجام می دهند منزلت پائین تری دارد و در نتیجه دستمزد پائین تری هم به این نوع کارها تعلق می گیرد.

آید. یعنی آن بخشی که مربوط به بازتولید نیروی کار هست. وقتی یک نیروی کار شروع به کار می کند و در قبال کاری که انجام می دهد، دستمزدی را دریافت می کند، بخشی از این دستمزد باید صرف تجدید قوا بشود، یعنی تجدید نیرو بشود تا بتواند دوباره کارش را انجام دهد. در دوره سرمایه داری این بازتولید بر عهده زنان خانه دار گذاشته شده و کاری هست که عملاً تصرف می شود، نه خریداری. کار مردها در حوزه اجتماعی است خریداری می شود و برای آن دستمزدی پرداخت می شود. بنابراین کار زنان در خانه به طور کامل تصرف می شود و سود بسیار زیادی را وارد جیب سرمایه داری می کند.

یک بخش دیگری که باز اجازه می دهد که سرمایه داری این نابرابری دستمزدها را به همین صورت نگه دارد، اقتصاد غیررسمی است. اقتصاد غیر رسمی، اقتصادی است که بخشی از تولید اجتماعی را شامل می شود که هیچ کدام از آن استانداردهایی را که بخش رسمی باید رعایت کند مانند قوانین کار، بیمه، حداقل دستمزد و ساعات کار و غیره را رعایت نمی کند. در نتیجه در بخش غیررسمی دستمزدها به میزان زیادی پایین تر از دستمزدهای رسمی است و بخش اعظم از کسانی که در این بخش شاغل هستند را زنان تشکیل می دهند. در حقیقت به نوعی تولید خانگی، یعنی تولیداتی که در خانه انجام می شود - از مونتاژ کیت های الکترونیک گرفته تا تولید عروسک و وسایل مختلفی که امکان تولید در خانه دارد و همچنین خدماتی مانند پاک کردن حبوبات و بسیاری کارهای دیگر - بخش بزرگی از اقتصاد غیررسمی را شامل می شود. اما دستمزدی که به این کارها پرداخت می شود، گاهی وقت ها آنقدر پایین است که تصورش هم غیرقابل باور است.

چند وقت پیش با خانمی صحبت کردم که در خانه تسبیح نخ می کرد، کارفرما نخ و دانه های تسبیح را می آورد و البته بافت قسمت بالای تسبیح که کار ظریفی است هم با این خانم بود بعد بابت هر رشته تسبیح که آماده می کرد ۱۰ تومان یعنی چیزی که ما الان سکه اش را دیگر در بازار نداریم دریافت می کرد. یعنی این خانم برای خرید یک نان سنگک ۵۰۰ تومانی مجبور است ۵۰ تا از این تسبیح ها نخ کند. خب، این بخش از اقتصاد که در سال های اخیر خیلی رشد کرده، فقط به این خاطر است که سرمایه داری با دور زدن استانداردها، بیمه، مالیات و همچنین

همانطور که گفتم سرمایه داری بواسطه این نابرابری ها سودش را افزایش می دهد. نکته ای که باید توجه کنیم این است که زنان و کودکان همیشه جزء اقشار پائین جامعه بودند و طبیعی است که در جامعه سرمایه داری هم بیشترین فشارها بر دوش آنها قرار گیرد. پس علی رغم اینکه به مردهای کارگر هم این فشارها وارد می شود و دستمزد آنها هم پائین نگه داشته می شود و از گرده آنها هم بیش از اندازه کار کشیده می شود؛ اما در مورد زنان این بهره کشی چند برابر است. زیرا زنان نسبت به مردان در موقعیت فرودست تری قرار دارند و این فشارها بر آنها تشدید می شود.

در واقع هم شکاف وجود دارد و هم تبعیض. علی رغم اینکه سال هاست قوانینی در کشورهای مختلف وضع شده که در آنها به حقوق برابر زن و مرد اشاره شده، اما در عمل هنوز شکاف جنسیتی در دستمزد بسیار زیاد است. مثلاً در سال ۱۹۶۳، قانون «دستمزد برابر در مقابل کار برابر» در امریکا به تصویب رسید، در آن سال تفاوت دستمزد زنان در مقابل مردان ۵۵ سنت در مقابل یک دلار بود و الان طبق آمار سال ۲۰۰۷ این تفاوت دستمزدی تازه رسیده به ۷۵ سنت برای زنان در مقابل یک دلار برای مردان. یعنی فقط چند سنت ظرف این همه سال تغییر کرده است. خانمی که ۱۹ سال در یک کارخانه لاستیک سازی در امریکا کار می کرده، وقتی می خواسته بازنشسته شود، تازه متوجه می شود که نسبت به همکاران مردش دستمزد کمتری می گرفته است. وقتی این تفاوت را محاسبه کردند چیزی حدود ۲۲۵ هزار دلار بودهاست. این خانم بابت این تفاوت دستمزد شکایت کرد و بر مبنای این شکایت و جریانی که در امریکا به راه افتاد، تبصره ای برای اصلاح قانون در سال ۱۹۶۳ به مجلس فرستاده شد. طبق قانون اولیه، فقط کسانی که ظرف یک مدت زمان خاص، فکر کنم ۱۸۰ روز، برای تبعیض دستمزدی شکایت کنند به شکایتشان رسیدگی می شود و در نتیجه شکایت آن خانم در دادگاه مورد بررسی قرار نگرفت. پس قوانین چاره ساز نیست، این قوانین سالهاست وجود دارد، در ایران هم این را می بینیم که قانون دستمزد برابر در مقابل کار برابر وجود دارد. اما این قانون اجرا نمی شود.

در بررسی عوامل اقتصادی که باعث شکاف دستمزدی می شود باید مسائل مختلفی را در نظر بگیریم. یکی این که به حوزه کار خانگی حتماً باید توجه کنیم، یعنی کار عظیمی که زن ها در خانه انجام می دهند و بخشی از تولید اجتماعی به حساب می

حقوق کارگران بتواند دستمزدها را پایین نگه دارد و سود خودش را بیشتر کند.

می شود. خب به دلیل وجود چنین عواملی است که سرمایه داری می تواند دستمزد زنان را پایین تر نگه دارد.

یک بخش دیگر که باز باعث می شود که این شکاف دستمزدی وجود داشته باشد، مناطق آزاد تجاری است که در سال های اخیر بسیار گسترش پیدا کرده است. در سطح جهان، تقریباً هزار منطقه تجاری در هفتاد کشور دنیا وجود دارد. در کشور خودمان، مثلاً در کیش منطقه آزاد است. حالا چقدر با بازارهای آزاد تجاری شباهت دارد، خودش جای بررسی دارد. اما به هر حال، خیلی از کارخانه های بزرگ و شرکت های چندملیتی کارگاه های خودشان را به این مناطق منتقل کرده اند. مثل شرکت های نایک، سونی، فورد، بنز و غیره که در واقع کارخانه هایشان را به کارگاه ها و قطعه سازی های کوچک تقسیم و به مناطق آزاد تجاری منتقل کرده اند. شرایط کار در این مناطق بسیار وحشتناک است. ساعات کار بسیار طولانی است، شدت کار بسیار بالا است و میزان دستمزد بسیار پائین و جالب است که بدانیم ۷۰ تا ۸۰ درصد نیروی کاری که در این مناطق مشغول به کار هستند، زنان و دختران جوان هستند. این آمار را ما در مکزیک، بنگلادش و تایلند داریم. در رابطه با ایران هم بر اساس مشاهداتی که داشتم، می دانم که در کیش کارگاه های تولید لباس زیاد است. در این کارگاه ها، لباس هایی با مارک و برند خارجی تولید می شود. معمولاً دختران جوان در این کارگاه ها شاغل هستند. در مناطق آزاد تجاری خبری از قانون کار و قانون حفظ محیط زیست و مانند اینها نیست. شرکت ها کاملاً آزادند از هر نظر که بتوانند نیروی کار را استثمار کنند. در کارگاه های یک منطقه آزاد تجاری در مکزیک، این شیوه جا افتاده که دختران جوان که آنجا کار می کنند مجبورند که نوار بهداشتی شان را ماهانه به کارفرمایان به عنوان دلیلی برای باردار نبودنشان نشان دهند تا بتوانند همچنان آنجا کارکنند. یا قرص ضدبارداری بین شان توزیع می شود برای اینکه بچه دار نشوند؛ چراکه کارفرما می خواهد حق زایمان، مرخصی زایمان، حق اولاد و این چیزها را پرداخت نکند. طبق تعریف دستمزد شامل تمام مزایا و حقوقی هست که یک کارگر دریافت می کند و شامل چنین چیزهایی هم

الهام هومین فر: مساله مهم دیگری که در رابطه با کار زنان باید مورد توجه قرار گیرد چراکه به مسئله شکاف دستمزدی به صورت غیرمستقیم دامن می زند، بحث خشونت جنسیتی علیه زنان در محیط کار است. در واقع یکی از عواملی که باعث می شود ریسک پذیری زنان در بازار کار پایین بیاید و نخواهند که در محیط های جدید مشغول به کار شوند، تجربه های تلخ ناشی از خشونت جنسیتی است که بخشی از زنان شاغل را در بر می گیرد. در نتیجه زنان حاضرند به دستمزد پایین تن بدهند تا در جایی که احساس امنیت بیشتری دارند، کار کنند. بدین ترتیب، خشونت جنسیتی در محیط کار به تبعیض دستمزدی زنان دامن می زند. یعنی می توان گفت که یک خشونت است که از جانب نظام مردسالاری آغاز می شود، به نفع نظام سرمایه داری تمام می شود.

ناهید کشاورز: نا امنی شغلی هم هست، یعنی اینکه نسبت به پایدار بودن شغل اطمینانی وجود ندارد. زنی را می شناختم که حاضر بود از هشت صبح تا پنج بعد از ظهر در یک تولیدی پوشاک با حقوق ۱۵۰ هزار تومان کار کند، اما من کاری با دو برابر حقوق به او پیشنهاد دادم، اما می گفت چون این کارپیشنهادی سه ماهه است و آینده ندارد، ترجیح می دهد با همان دستمزد پائین تر اما برای زمان بیشتری مشغول به کار شود. در واقع، ناامنی شغلی باعث می شود که قدرت چانه زنی هم کاهش پیدا کند و در نتیجه میزان دستمزد پایین بیاید.

هاله صفرزاده: نا امنی شغلی در واقع به میزان بیکاری وسیع زنان بر می گردد. طبق آماري که دولت ایران ارائه داده است از ۳,۵ میلیون بیکار ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر زن هستند، یعنی تقریباً حدود یک سوم (۳۴ درصد) نیروی بیکار. البته این آمار رسمی است و با آمار واقعی خیلی تفاوت دارد. چراکه در این آمار زنان خانه دار و دختران مجردی که در منزل پدر زندگی می کنند در نظر گرفته نشده اند. جالب است که مقایسه ای میان میزان اشتغال زنان و میزان بیکاری آنها نسبت به مردان داشته باشیم.

هاله صفرزاده: با اینکه موافقم که شرایط در هر کشوری متفاوت است، اما باید توجه داشته باشیم که ما در عصر جهانی‌سازی زندگی می‌کنیم. یعنی سرمایه داری در حال جهانی شدن است، کما اینکه همیشه هم جهانی بوده اما در بیست سال اخیر وضعیت خیلی فرق کرده است. در نظام سرمایه داری جهانی شده امروز، یک تقسیم کار بین‌المللی ایجاد شده است و به راحتی نمی‌توانیم بگوییم که جامعه ایران مستثنا از این سرمایه داری است. من قبول دارم که شرایط هر کشور خاص است اما شرایط کلی اقتصاد ایران با تعریفی که مثلاً درباره مکزیک شد، تفاوت عمده ای ندارد، در هر دو منطق سود جریان دارد. نمی‌توان به سادگی گفت که در ایران سرمایه داری غالب نیست. در واقع ایران بخشی از جهان سرمایه داری قرن بیست و یکم است که البته شرایط خاص خودش را دارد. طبق تقسیم کار جهانی نظام سرمایه، تنها یک بخش هایی از اقتصاد ایران عمده شده است. صنعت نفت و پتروشیمی یا حتی خودروسازی ایران در ارتباط با بازار جهانی سرمایه است، اما در صنعت کفش یا نساجی، بنگلادش، هند، تایوان و ویتنام پیشرفته تر از ما هستند و در این قسمت صنایع ما رو به افول است. به علاوه تعریفی که امروز از نیروی کار و کارگر داریم همان تعاریف کلاسیک نیست. هر کسی که نیروی کارش را می‌فروشد و در مقابلش مزد دریافت می‌کند به نوعی کارگر محسوب می‌شود. در نتیجه بسیاری از افرادی که در بخش خدمات کار می‌کنند هم جز طبقه کارگر هستند. اگر بخواهیم فقط این تفاوت های جزئی را مد نظر داشته باشیم اصل نظام سرمایه‌داری را که سود محور است کمرنگ کرده ایم. آنچه در کشورهای جهان سوم مثل ایران وجود دارد در حقیقت بدترین نوع سرمایه داری است که تمام معایب آن از قبیل تبعیض های جنسیتی، قومی، نژادی، مذهبی و غیره را دارد بدون آنکه آزادی های اجتماعی اولیه کشورهای پیشرفته تر را داشته باشد.

الهام هومین فر: البته به نظرم تاحدودی تردیدی که خانم مرتضی وارد کردند، درست است. اینکه دولت در ایران تسهیل دار است و به خاطر درآمد و رانت نفتی که در اختیار دارد برخی از قواعد اقتصاد سرمایه داری را می‌تواند دور بزند.

ناهید کشاورز: به نظرم در این رابطه می‌توان به بحث هایدی هارتمن درباره رابطه سرمایه داری و مردسالاری اشاره کرد. او معتقد است که مردسالاری با سرمایه داری در بیشتر اوقات به توافق می‌رسند و همدیگر را تقویت می‌کنند. اما یک جاهایی

طبق همین آمار رسمی از ۲۴ میلیون شاغل در ایران، تنها پنج میلیون زن هستند، یعنی حدود یک پنجم فرصت های شغلی در اختیار زنان است، در حالی که همانطور که گفتم یک سوم نیروی بیکار را زنان تشکیل می‌دهند. تفاوت این دو نسبت با هم باعث می‌شود که زنان برای به دست آوردن و نگه داشتن کارشان به شرایط خیلی پایین تری رضایت بدهند. ارتش ذخیره کار کمک می‌کند که همیشه کارفرمایان بتوانند دستمزدها را در سطح پایین تری نگه دارند. در واقع، هرچه میزان عرضه نیروی کار بیشتر باشد، دستمزد پایین تر می‌آید. چون نیروی کار در دوره سرمایه داری کالا شده است و قوانین بازار و عرضه و تقاضا روی آن تاثیر دارد.

مینو مرتضی لنگرودی: به نظرم، این که بخواهیم صرفاً با الگوی تحلیلی نظام سرمایه داری بحث کنیم کافی نیست و با شرایط ما یک تفاوت هایی دارد. پیش فرض بحث دوستان تا اینجا این بوده که جامعه ایران یک جامعه سرمایه داری است و همه آن معیارها و فورمول هایی که مثلاً در یک جامعه سرمایه داری مانند امریکا و یا کشورهای این چینی وجود دارد در ایران هم برقرار است. اما تناقض اینجاست که ایران اساساً اقتصاد مولدی ندارد و یک کشور تک پایه به لحاظ اقتصادی است. از طرفی به نیروی کار ارزان زنان اشاره می‌کنیم که خاص کشورهای سرمایه داری است از طرفی می‌گوییم که بسیاری از زنان بیکارند و از طرف دیگر مثلاً در این طرح دورکاری یا طرح های مشابه آن دولت دارد این نیروی کار ارزان را خانه نشین می‌کند که طبق تئوری های نظام سرمایه داری نمی‌توان پذیرفت که دولت از کارگر ارزان صرف نظر کند. این تناقضی است که در تحلیل های برخی دوستان به چشم می‌آید.

جوامع سرمایه داری در غرب، همانطوری که دوستان می‌گویند و من هم می‌پذیرم سود محور است، و کار زن در آنجا جنبه ابزاری دارد و در جهت کسب منفعت بیشتر است. از این رو از زنان به عنوان کارگر ارزان بهره برداری می‌شود. اما در جامعه پدرسالار وضع فرق می‌کند. ویژگی پدرسالاری بیشتر مبتنی بر تحت الحمایه قرار دادن زنان است. زن در جامعه پدرسالار به نوعی تحت قیمومت و حمایت پدر قرار دارد که گاهاً حتی تبعیض های مثبتی هم برایش دارد مثلاً پدر را موظف کند که نیازهای زن را تامین کند تا نگذارد مثلاً وارد عرصه نا امن اجتماعی بشود.

الهام هومین فر: البته یک نکته ای که در مورد دستمزد وجود دارد، این است که میان دستمزد پرداختی با دستمزد نهایی تفاوت وجود دارد. مثلاً بیشتر مزایا حتی در مشاغل دولتی به مردان - به عنوان سرپرست خانوار - تعلق می گیرد. حتی در مورد اضافه کاری. این تصویر بویژه در بخش دولتی وجود دارد که کار اصلی زن خانه داری است، در نتیجه اضافه کاری هم مختص مردان است. بنابراین در مجموع دستمزد نهایی زنان پائین تر از مردان و باعث شکاف دستمزد می شود. البته من هم فکر می کنم که این شکاف در مشاغل دولتی فعلاً خیلی عمیق نیست.

کاوه مظفری: با اینکه ممکن است فعلاً شکاف دستمزدی خیلی شدید و عمیق نباشد، اما در طول بحث هایی که مطرح شد، از این صحبت شد که روند خصوصی سازی در حال شتاب گرفتن است و مثلاً گسترش مشاغل غیررسمی هم از یک طرف سبب شده که کنترل دولت بر شرایط کار کاهش پیدا کند. خب در یک چنین شرایطی چه ترفندهایی را از سوی صاحبان سرمایه برای افزایش سود شاهد هستیم که به ضرر زنان تمام می شود؟

مینو مرتاضی لنگرودی: در مورد ترفندهای رایج صاحبان سرمایه یا اگر به طور خاص تر بگوییم، ترفندهای دولت سرمایه دار ایران برای کاهش سطح دستمزد، مهمترین ترفند همین پروژه خصوصی سازی است. در همین رابطه مشاغل زیرزمینی و پنهان هم افزایش زیادی پیدا کرده است. مثلاً طبق آمار که در روزنامه ها منتشر شد، ۲۸ تا ۳۰ درصد مشاغل در ایران زیرزمینی هستند و از این میان ۵۶ درصد مربوط به زنان است. تعریف مشاغل زیرزمینی خیلی گسترده و شامل تمام کارهایی که دور از چشم قانون انجام می شود، است. غالب نیروی کاری که در این مشاغل هستند طبق آمار موجود زنان و کودکان هستند.

اما بزرگترین ترفند دولت سرمایه دار که در این چندساله شاهد آن هستیم، در زمان تعیین حداقل دستمزد در پایان هر سال رخ می دهد. در پایان هر سال برای تعیین حداقل دستمزد کارگران، شورای کار به اصطلاح سه جانبه ای با حضور نمایندگان دولت، کارفرمایان و کارگران تشکیل می شود. در این شورا وزنه نماینده کارگران بسیار سبک است. چرا که در عمل نماینده دولت و

هست که در تضاد با هم قرار می گیرند و باعث تضعیف یکدیگر می شوند. در مورد ایران فکر می کنم این تناقض هم از اینجا ناشی می شوند. مثلاً دولت رانتی در ایران از دستمزد خانوار صحبت می کند، یعنی مدعی است که این دستمزدی که به مرد خانواده تعلق می گیرد مربوط به همه خانواده است. نمی دانم آیا در کشورهای دیگر هم چنین استدلالی وجود دارد یا نه؟ ولی اینکه یک خانواده با دستمزد ۳۵۰ هزار تومان - یعنی حداقل دستمزد - باید خرج چهار یا پنج نفر را تامین کند اصلی ترین دلیل برای نشان دادن تناقض این ادعا است.

مینو مرتاضی لنگرودی: از یک جهت باید توجه کنیم که دقیقاً به این دلیل که سرمایه داری در ایران دولتی است و در واقع بزرگترین کارفرما در ایران دولت است تا حدودی شکاف دستمزد از نظر جنسیتی در ایران نسبت به کشورهای سرمایه داری پیشرفته کمتر است. یعنی دولت به دلیل قوانینی که دارد سعی می کند تا حدودی این شکاف را محدود کند. مثلاً میزان دستمزد یک زن معلم با یک مرد معلم، تفاوت آنچنانی ندارد. البته منظورم مشاغل مربوط به دولت است. به همین خاطر هم خیلی از افراد تمایل دارند که کارمند دولت باشند. چون دارای امنیت شغلی بیشتر، حقوق بازنشستگی، بیمه درمانی و مزایای دیگر است که تفاوت زیادی هم بین زن و مرد در آن وجود ندارد. منظورم این است که اختلاف دستمزد در ایران نسبت به دیگر کشورها، از آنجایی که دولت کارفرمای اصلی است، تا حدودی کمتر است. البته با توجه به اینکه در دو دهه اخیر ایران هم به سمت خصوصی سازی متمایل شده شکاف دستمزد زن و مرد در سال های اخیر بیشتر شده است. از آنجا که جمعیت زنان خانه دار ایرانی چندین برابر جمعیت زنان شاغل است و آنها از سرمایه انسانی قابل توجه و مهارت های شغلی در بازار کار برخوردار نیستند در نتیجه زنان فقیرتر شده اند و به اصطلاح فقر در ایران هم چهره زنانه پیدا کرده است. در نهایت منظورم این است که وقتی می خواهیم در رابطه با جامعه ایران صحبت کنیم، باید به ریشه ها و ویژگی های خاص جامعه ایران توجه و تکیه کنیم.

های پیمانکاری در استخدام نیروی کار، قراردادهای موقت، ایجاد مناطق آزاد تجاری، استفاده از نیروی کار زنان و کودکان و کارگران مهاجر و در نهایت تعیین و نگه داشتن حداقل دستمزد در حدی که برای برآورده کردن نیازهای عادی زندگی کافی نیست.

اگر بخواهیم ریشه ای تر نگاه کنیم باید از خود دستمزد شروع کرد. دستمزد در واقع میزان بهایی است که به نیروی کار بابت فروش نیروی کارش و تولید ارزش پرداخته می شود. بخشی از ارزشی که نیروی کار تولید می کند صرف زنده ماندن او می شود، برای اینکه بتواند ادامه بدهد و مجدداً به سر کار بیاید باید این بخش از ارزش تولیدی اش به عنوان دستمزد به او پرداخت شود. حالا سرمایه دار از هر طریقی سعی می کند که میزان دستمزد را کاهش دهد تا سود خودش بیشتر شود. مثلاً از طریق افزایش شدت کار و یا افزایش ساعات کار، دستمزد واقعی را کاهش می دهد. مثلاً کارخانگی زن که تصرف می شود به این معنی است که زمان کار لازمی که برای بازتولید نیروی کار لازم است به شدت کاهش پیدا کند و تمام آن را کارفرما صاحب شود. افزایش مدت زمان کار هم یکی دیگر از ترفندها است. وقتی مثلاً یک کارگر هشت ساعت کار می کند و طبق قرارداد مثلاً ۵۰۰ هزار تومان دریافت می کند با زمانی که ۱۲ ساعت کار می کند و باز همان ۵۰۰ هزار تومان را می گیرد، بهای نیروی کار متفاوت است، چون ارزش متفاوتی تولید می کند. یعنی در واقع دستمزد او به نسبت کاری که انجام داده کمتر شده است. اما این افزایش ساعت به این صورت مستقیم انجام نمی شود که نیروی کار متوجه شود. بلکه مثلاً در همان کمیسیون های سه جانبه تعیین حداقل دستمزد که صحبت شد دستمزد را تعیین می کنند ۳۳۰ هزار تومان. کدام خانواده با این مبلغ می تواند تامین معاش کند. بنابراین مجبور می شود دو یا سه جا کار کند و این یعنی زمان کارش را افزایش دهد تا میزان دستمزدی را به دست آورد که برای تامین معاش اولیه لازم است.

یکی دیگر از روش های کاهش دستمزد کار نیمه وقت و پاره وقت است. در سال های اخیر این شیوه نیز خیلی زیاد شده است. بواسطه نیمه وقت یا پاره وقت شدن کار، که قانونش در سال ۶۲ اگر اشتباه نکنم تصویب شد و کارمندان رسمی را شامل می شود، سرمایه دار یا بهتر بگوییم دولت سرمایه دار می خواهد خودش را از شر پرداخت مزایایی مانند مرخصی سالانه و تعطیلات، ساعات

کارفرما اغلب منافع مشترکی را دنبال می کنند که با منافع کارگران و حقوق بگیران همسو نیست و نماینده کارگران برای دفاع از منافع نیروی کار در تعیین دستمزدها در اقلیت قرار می گیرد. در عین حال باید توجه کرد که معمولاً به دلیل نگاه امنیتی و پلیسی که دولت کارفرما به تشکل های مستقل و غیر وابسته به دولت دارد و از فعالیت این تشکل ها جلوگیری می کند زنان کارگر هم به علت ترس و نداشتن آگاهی و پشتوانه و حمایت متعارف، معمولاً از مشارکت و عضویت در تشکل های کارگری پرهیز دارند. با توجه به این واقعیت که معمولاً نماینده کارگران بیش از اینکه انتخابی باشد انتصابی است از این رو کارگران بویژه زنان کارگر برای تعیین دستمزدشان از پشتوانه قوی و متشکل کارگری در جامعه برخوردار نیستند. لذا قدرت لازم را برای چانه زنی بر سر دستمزد ندارند. به نظرم همین پرهیز از مشارکت و جلوگیری از فعالیت تشکل های مستقل کارگری یکی از جدی ترین موانع برای پراکنده کردن کارگران، تمییز کردن و بی قدرت ساختن آنان برای دریافت دستمزد بیشتر است.

کاوه مظفری: علاوه بر ترفندها و اقداماتی که به صاحبان سرمایه یا دولت مربوط است، نظام پدرسالاری در این میان چه نقشی دارد؟

الهام هومین فر: پارسونز به عنوان یک نظریه پرداز کارکردگرا معتقد است که زن باید در خانه بماند و کار خانگی را به درستی انجام دهد تا مردی که در بیرون از خانه کار می کند کارکرد بهتری داشته باشد. تاحدی این نوع تفسیر در ذهن جامعه ما هم وجود دارد. یعنی همکاری نزدیک سرمایه داری و مردسالاری! اما در مورد دولت های تسهیل دار به دلیل اینکه درآمدش مثلاً از نفت است، بنابراین خواسته نیروی کار زیاد برایش اهمیت ندارد. حال آن قسمتی از نیروی کار که در جامعه جایگاه پایین تری دارد، در قبال دولت باز هم در در موقعیت فرودست تری قرار می گیرد. در این وضعیت حتی حمایت هایی که در پدرسالاری قدیمی نسبت به زنان وجود داشت تضعیف می شود و در مواقعی به فرودستی بیشتر هم منجر خواهد شد.

هاله صفرزاده: مکانیسم های مختلفی برای کاهش دستمزد وجود دارد که به برخی از آنها در طول صحبت ها اشاره کردیم، مثل گسترش کار نیمه وقت و پاره وقت، پرداخت دستمزد به صورت کارمزدی، افزایش ساعات کار روزانه، استفاده از شرکت

دارند در آمار بیکار محسوب نمی شود به طوری که اگر یک نفر حتی یک ساعت در هفته کار کند، شاغل به حساب می آید و از نظر آمار رسمی بیکار نیست.

با اینکه طبق قانون به برابری دستمزد اشاره شده اما در عمل شکاف دستمزدی بالا است و روند رو به افزایش هم دارد. در مصاحبه با کارگران خدماتی در بیمارستان‌ها که از طریق شرکت‌های پیمانکاری استخدام می‌شوند، متوجه شدیم که این شرکت‌ها اولاً نصف دستمزد را خودشان بر می‌دارند. در تقسیم دستمزد بین کارگران زن و مرد در ظاهر پرداختی‌ها برابر است اما در عمل دریافتی زنان باز نصف مردان است. یعنی کارگران مرد حداقل حدود ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار تومان در ماه دریافتی داشتند در حالی که زنان حدود ۳۰۰ هزار تومان. چراکه زنان نمی‌توانستند مانند مردان اضافه کاری کنند. به دلیل شرایط فرهنگی یا همان ساختار مردسالاری امکان اینکه زنان هم بتوانند مانند مردان اضافه کاری کنند وجود ندارد. زنان باید بروند خانه و در خانه خدمات ارائه دهند. پس بدین ترتیب خود به خود میزان دریافتی زنان کمتر از مردان می‌شود.

در بخش کشاورزی شکاف دستمزدی بیشتر است. مثلاً در شمال در زمان شالی کاری زنان برای یک روز کاری که حداقل ۱۲ ساعت است حدود ۲۰ تا ۳۰ هزار تومان دستمزد دارند. در حالی که این میزا برای مردان حدود ۵۰ هزار تومان است. در باغات چای، وچین کاری، میوه چینی و سایر بخش‌های کشاورزی هم این مسئله به چشم می‌خورد. پس چگونه ما می‌توانیم بگوییم که شکاف دستمزدی بین زنان و مردان در ایران وجود ندارد یا کم‌رنگ است. کارکنان فامیلی بدون مزد بخش دیگری از نیروی کار را شامل می‌شوند که در واقع هیچ دستمزد مشخصی ندارند. این‌ها جدا از کار خانگی، کارهایی مانند قالبی بافی هم انجام می‌دهند اما معمولاً هیچ دستمزدی به خود آن‌ها تعلق نمی‌گیرد بلکه نصیب سرپرست خانواده می‌شود. با توجه به این موارد با اینکه بنابر آمار رسمی شکاف دستمزدی به لحاظ جنسیتی در ایران خیلی بالا نیست اما به نظر من وضعیت زنان شاغل خیلی اسفناک‌تر از آن چیزی است که تبلیغ می‌شود.

نهار و مواردی از این دست خلاص کند. در کار نیمه وقت یا پاره وقت و به تازگی هم در دورکاری، پرداخت دستمزد به صورت «کارمزدی» است. در طرح دورکاری دولت نمی‌خواهد بابت زمان کاری که توسط نیروی کار صرف می‌شود دستمزد پرداخت کند، بلکه می‌خواهد بابت کاری که انجام می‌شود پول بدهد تا بدین ترتیب هزینه‌ها را کاهش دهد. در کارهای پاره وقت و نیمه وقت هم از ساعت نهار یا امکانات ایاب و ذهاب خبری نیست و دستمزد ساعتی نه ماهانه پرداخت می‌شود.

در پرداخت دستمزد به شیوه کارمزدی یک اتفاق دیگر هم می‌افتد و آن افزایش شدت کار است. یعنی نیروی کار برای اینکه بتواند در زمان کمتری دستمزد بیشتری به دست آورد ناگزیر می‌شود سرعت کارش را بالا ببرد، مثل صحنه‌ای در فیلم عصر جدید چارلی چاپلین. با این تفاوت که در کارخانه کارفرما یا سرکارگر ناظر بر کار است، اما مثلاً در کارمزدی، خود نیروی کار به سمت افزایش شدت کار سوق داده می‌شوند. مثلاً وقتی کارگری در یک تولیدی مان‌تو به جای حقوق ثابت ماهانه، بابت هر مان‌تویی که می‌دوزد پول دریافت کند آن وقت مجبور می‌شود که شدت کارش را افزایش دهد تا پول بیشتری کسب کند. جالب است که در این شرایط احساس رضایت کاذبی هم برای نیروی کار ایجاد می‌شود؛ زیرا تصور می‌کند خودش است که بر کارش کنترل دارد در حالی که ارزش افزوده نصیب صاحب کار می‌شود. صاحب کارگاه هم با افتخار سینه جلو می‌دهد و می‌گوید: «در کارگاه من دستمزد کارگران از حداقل دستمزد بسیار بیشتر است».

در واقع روان‌شناسان، جامعه‌شناسان و مردم‌شناسانی که در خدمت سرمایه داری هستند این شیوه‌ها را طراحی می‌کنند و در لفافه‌های خیلی زیبایی پنهان می‌کنند و بعد هم در جامعه تبلیغ می‌کنند. مثلاً در ارتباط با دورکاری می‌گویند که در این شیوه کار، زنان وقت اضافه می‌آورند و می‌توانند بیشتر به خانواده شان برسند. این توجیه‌ها برای این است که وقتی زنی وارد این حیطه کاری می‌شود اصلاً متوجه نشود که چه اتفاقی دارد برایش می‌افتد. این شیوه‌ها باعث می‌شود که به شکل ظاهری بیکاری هم پنهان شود. مثلاً کسانی که کار نیمه وقت و پاره وقت

انجام می دهد، دستمزد دریافت خواهد کرد. همانطور که گفتیم این ترفند یکی از روش های کاهش دستمزد است. یعنی ممکن است در ابتدا مدعی شوند که دستمزد و مزایا تغییر نمی کند اما دورکاری به مرور به این سمت خواهد رفت که مزایا حذف شود و دستمزدها هم کاهش پیدا کند. وقتی کارمندی حقوق ماهیانه دریافت می کند در واقع برای چهار تعطیلی جمعه که جز کارش محسوب می شود دستمزد دریافت می کند. تعطیلات رسمی هم همین طور، عیدی و پاداش و غیره. همچنین بابت ۳۰ روز برای حقوق بگیر حق بیمه پرداخت می شود. در مرحله اول، کارکنانی که وارد طرح دورکاری می شوند حقوق و مزایای قبلی خود را دریافت می کنند، اما در ادامه طرح وقتی که حقوق ماهیانه به کارمندی تبدیل شود عملاً دستمزدها کاهش خواهد یافت. دورکاری یا کار در خانه سالها است که دارد انجام می شود به طور خاص در اقتصاد غیررسمی. حالا بخش رسمی و دولتی نیز با فراگیری از بخش زیرزمینی می خواهد همین کار را برای کاهش هزینه هایش انجام دهد. جالب است که یکی از راهکارهایی که برای رفع بیکاری زنان توسط مشاوران وزارت کار ارائه شده، افزایش تولیدات خانگی است. این طور استدلال می کنند که مثلاً در چین ۳۴ درصد تولید به صورت خانگی انجام می شود بنابراین ما هم اگر به این سمت برویم بیکاری زنان را می توانیم کاهش دهیم.

مینو مرتضی لنگرودی: در مورد دورکاری من باز هم اشاره می کنم که وقتی دولت بزرگترین کارفرما باشد، می توانیم بدبین باشیم به اینکه حتماً غرض و مرضی در این طرح موجود است. ولی اصولاً دورکاری برای زنان در بسیاری از کشورهای توسعه یافته کارکرد دارد مثلاً می تواند فضاهایی را برای اشتغال زنان فراهم کند، همچنین می تواند باعث گسترش دسترسی زنان به فرصت های متنوع شغلی بشود. همچنین می تواند زنان را از خشونت موجود در محیط کار دور نگه دارد. در واقع برخی زنان که به دلایل فرهنگی نمی توانند زیاد در محیط اجتماعی باشند به تدریج می توانند در برخی فعالیت ها مشارکت داشته باشند.

اما دورکاری پیش نیاز و پایه اولیه اش مبتنی است بر دولت الکترونیک و دموکراتیک. یعنی تا وقتی دولتی دموکرات نباشد، نمی توان به آینده و اهداف چنین طرحی خوش بین بود. شرط اولیه موفقیت چنین طرح هایی این است که اعتماد متقابل بین دولت و مردم برقرار باشد. اما در ایران در چهار سطح اعتماد

کاوه مظفری: سوالی که پیش می آید این است که چرا با اینکه دستمزد زنان پایین تر از مردان است اما آنان نسبت به مردان بیشتر در معرض بیکاری هستند؟ مگر به نفع سرمایه داران نیست که از نیروی ذخیره و ارزان تر زنان استفاده کنند تا از آن بخش از نیروی کار مردان که دستمزد بیشتری دریافت می کند؟

هاله صفرزاده: البته دارند همین کار را هم می کنند. تمایل بیشتر به استفاده و استخدام نیروی کار زنان روز به روز بیشتر می شود. همانطور که پیشتر اشاره شد در جامعه ما یک تناقضی وجود دارد. از یک طرف جامعه ما بخشی از سرمایه داری جهانی است و در حال پیاده کردن سیاست های تعدیل اقتصادی و برنامه های بانک جهانی و از طرف دیگر جامعه ما دارای یک فرهنگ سنتی مردسالارانه است که می خواهد زن به خانه برگردد. این تناقض میان مسایل اجتماعی، فرهنگی و ضروریات اقتصادی است که جامعه را به سمت خودش می کشاند. بدیهی است که فشار این تناقضات اکثراً روی زن هاست. فرهنگ مردسالارانه و سنتی اضافه می شود به خشونت های جنسیتی و اقتصادی که خاص جوامع سرمایه داری است. همه این ها نشان می دهد علیرغم اینکه در آمارها ذکر شده شکاف دستمزدی میان زنان و مردان در ایران کمتر است وضعیت زنان شاغل به مراتب بدتر و اسفناک تر از آن چیزی است که به نظر می آید.

کاوه مظفری: خوب، تا اینجا بیشتر درباره وضعیت عمومی دستمزد زنان در ایران و علل و پیامدهای تبعیض دستمزدی از نظر جنسیتی صحبت شد حالا به طور خاص نظر شما درباره اهداف و منافع طراحان ه پروژه دورکار کردن زنان چیست؟

هاله صفرزاده: ابتدا به این نکته اشاره کنم که ما نمی توانیم طرح دورکاری را به تنهایی و به صورت انتزاعی مورد بحث قرار دهیم و روند کلی سرمایه داری را در سال های اخیر در نظر نداشته باشیم. به عقیده من طرح «دورکاری» در راستای کوچک سازی و تکه تکه کردن نیروی کار اجتماعی است. دورکاری هم یک ترفند برای کاهش دستمزدهاست. اولین قشری که برنامه دارند تا شامل طرح دورکاری بشوند کارمندان رسمی هستند. پس دولت می خواهد خودش را از شر پرداخت مزایایی مانند مرخصی، حق نهار و غیره رها کند. در واقع، دورکاری به نوعی با «کارمزدی» معنا پیدا می کند. یعنی به تدریج دیگر حقوق ثابت ماهیانه از بین می رود و نیروی کار بر مبنای میزان کاری که

قرار دهد و کار خودش را به تعویق بیندازد. در واقع، تفکر دولتمردان درباره کار زنان هم به همین نحو است. یعنی کار زنان را جانبی و به عنوان کمک هزینه می بینند نه درآمد اصلی خانوار.

کاوه مظفری: حالا، فرضاً اگر بدبینی به دولت وجود نداشت و در شرایط دموکراتیک بودیم، زیرساخت های الکترونیک هم مناسب بود، آیا آنوقت دورکاری آن هم ویژه زنان، طرح خوبی می بود؟

الهام هومین فر: خود دولت مدعی است که دورکاری طرحی برای صرفه جویی اقتصادی است؛ منتها از جیب نیروی کار و از اعتبار نیروی کار. اگر اینطور استدلال کنیم که دورکاری خوب است چرا که باعث می شود زنان از خشونت اجتماعی دور بمانند، به نظرم داریم همان کاری را می کنیم که نظام پدرسالاری از اول می خواسته یعنی تبعید زنان به عرصه خصوصی و حذف آنها از عرصه عمومی. با توجه به شرایط ایران، هر طرحی که درباره زنان مطرح می شود مورد تردید است، تجربه نشان داده که حمایتی از حقوق زنان وجود ندارد. پس وقتی می گویند که طرح دورکاری با اولویت زنان است حتماً یک خوابی برای زنان دیده اند. شاید نتیجه این مساله آن باشد که زنان از جایگاهی که در نتیجه چندین دهه تلاش به دست آورده اند دوباره به عقب برگردانند.

با خانمی که به تازگی دورکار شده بود صحبت می کردم، می گفت که اولاً دورکاری باید اختیاری باشد نه اجباری و ناگهانی. ثانیاً برای فقط چند روز در هفته باشد نه تمام آن. اما علاوه بر همه این ها نگران بود که دورکاری به مرور زمان به بیکاری وی منجر شود. یعنی همان بی اعتمادی که صحبت شد نسبت به چنین طرح هایی وجود دارد.

همانطور که گفتیم بدنه دولت خیلی بزرگ و فربه شده و به دلیل اینکه تسهیل دار بوده، این بدنه تنبل شده است و دیگر به صرفه نیست. حالا دولت می خواهد این بدنه را کوچکتر و تعدیل کند. اما در این میان اتفاقی درد رخ می دهد این است که دولت بیشترین فشارش را به بخشی از نیروی کار وارد می کند که از

مخدوش است. دولت به ملت اعتماد ندارد، ملت به دولت اعتماد ندارد، دولت به دولت اعتماد ندارد و ملت هم به ملت بی اعتماد است. در چنین وضعیت بی اعتمادی گسترده، اساساً طرح دورکاری معلوم نیست با چه هدفی ارائه شده است؟ مگر اینکه همان طور که خانم صفرزاده گفت یک ترفندی باشد برای به حاشیه راندن زنان از عرصه اجتماعی. اگر چنین قصدی در بین باشد آن وقت معایب خیلی بیشتر از محاسنش خواهد بود.

از طرفی در جامعه ای که نگرش عمومی به «کار» و حتی کلماتی که با پسوند یا پیشوند کار باشد، تحقیرآمیز است و از زیر کار در رفتن یک نوع زرنگی محسوب می شود، در جامعه ای که اکثریت طالب موقعیت های اکازیون اند و در جامعه ای که فرهنگ کار در آن چنان پس رفته که بر اساس آمارهای جهانی در رتبه سوم تنبلی در جهان قرار گرفته است و در فرهنگ غلطی که در دوران نوجوانی پیدا کرده که کار کردن را ارزشمند نمی داند، مثلاً مادر به فرزندش می گوید: اگر درس نخوانی «عمله» می شوی. در فرهنگی که انگار درس خواندن به قصد کار نکردن صورت می گیرد و فرهنگ یقه سفیدی مبتنی بر پشت میز نشینی در آن رواج پیدا می کند، وقتی در کنار اقتصاد تک پایه و غیر مولد با ویژگی دلالت صفتی و طرح های زود بازده قرار بگیرد، دورکاری اعم از اینکه زنانه و یا مردانه باشد دردی از دردهای مزمن این ملت و به خصوص زنان ایرانی را دوا نخواهد کرد.

درباره زیرساخت های تکنولوژیک هم که از پیش نیازهای اصلی دورکاری است جای بحث بسیار است. وقتی سرعت اینترنت در ایران به عمد پایین نگه داشته می شود و شبکه فیلترینگ گسترده عملاً اینترنت را بسیار محدود کرده است. و در روزهایی از سال کلاً شبکه قطع است چطور می شود دورکاری را اجرایی کرد؟

یک معضل دیگر فرهنگ پدرسالار است. مجسم کنید که زن و مرد هر دو دورکار شوند و در خانه بمانند، تقسیم کار خانگی چطور می شود؟ آیا هر دو علاوه بر دورکاری در کار منزل هم فعالیت می کنند؟ طبیعی است که زن دچار استثمار مضاعف می شود. یعنی از زن انتظار می رود که کارهای خانه را در اولویت

ناهدید کشاورز: قبل از اینکه به بحث دورکاری اشاره کنم، یک چالشی در مورد بحث تنبلی دارم. چرا وقتی از همین ایران، افراد به کشورهای غربی مهاجرت می کنند، جزء موفق ترین آدم ها می شوند؟ مثلاً نسبت به دیگر مهاجران سطح درآمدشان بیشتر می شود یا حتی موقعیت های اجتماعی بهتری به دست می آورند؟ اما وقتی همین آدم ها در ایران هستند فکر می کنیم که تنبل هستند و راندمان ندارند. در واقع، به نظرم شرایط و ساختار اجتماعی است که باعث می شود افراد بتوانند توانایی های خود را نشان بدهند.

اما در مورد دورکاری، یافته های تحقیقی که در کبک کانادا انجام شده، نشان داده که ۶۰ درصد کسانی که دورکار هستند درآمدشان سالانه کمتر از ۱۴ هزار دلار بوده که یعنی یک درآمد بخور و نمیر. این میزان به نسبت شرایط کانادا درآمد خیلی پایینی است. همچنین در همین تحقیق اشاره شده که دورکاری حتی در کانادا که وضعیت شاخص های جنسیتی نسبتاً خوبی دارد، باعث شده که بین اشتغال زنان در بیرون از خانه با کارخانگی شان تداخل ایجاد شود. یعنی در آنجا هم هنوز کارخانگی عمدتاً بر عهده زنان است. ما در بهترین شرایط ایران، ۱۴ درصد نرخ اشتغال زنان داشته ایم حالا دولت همین ۱۴ درصد را هم نمی تواند در عرصه عمومی تحمل کند و می خواهد دورکار شوند؟

در دهه هفتاد میلادی، یک از شعارهای جنبش زنان، شعار «شخصی، سیاسی است» بود. منظور این بود که خشونت داخل خانواده، صرفاً موضوعی خصوصی نیست، بلکه مربوط به همه جامعه است و دولت باید قوانینی برای مداخله در خشونت خانگی وضع کند. حالا اگر با طرح دورکاری زنان را بفرستیم داخل خانه، با فرض اینکه از خشونت در محیط کار رها می شوند، چه ضمانتی وجود دارد که از خشونت در خانه آسیب نبینند؟ یعنی چه قانونی داریم که از زن در خانه حمایت کند؟ وقتی قانون کار محدود به کارگاه های بالای ده نفر است با اجرای طرح دورکاری جایگاه زنان در قانون کار چه می شود؟

همانطور که گفته شد، کار زنان در بیرون از خانه فقط فایده مادی ندارد بلکه باعث افزایش سرمایه اجتماعی هم می شود. وقتی امکان کار زنان در عرصه عمومی محدود شود در عرصه خصوصی هم کاری اتفاق نمی افتد. چراکه به خاطر فرهنگ

همه ضعیف تر است، یعنی زنان. با این استدلال که برای زنان بهتر هم هست چون نقش های خانگی شان واجب است.

خب، چنین طرحی عوارض ناگواری برای زنان دارد. در جامعه ای که همواره زنان در جایگاه پایین تری قرار دارند و فرصت های شغلی برای کسی که دورکاری می کند مسلماً کمتر می شود نتیجه اش می شود عدم ارتقا شغلی زنان. این در حالی است که زنان از نظر توسعه انسانی روند رو به رشدی دارند و ۶۰ درصد دانشجویان در حال حاضر دختر هستند و تحصیلات عالی در بین زنان رواج یافته است. چنین طرحی مسلماً تهدیدی برای توسعه انسانی زنان خواهد بود. مورد دیگر اینکه، با وجود حضور بیشتر زنان در عرصه عمومی به نسبت گذشته، هنوز در عرصه خصوصی به دلیل ساختارهای مردسالارانه جامعه، تقسیم کارخانگی تغییر نکرده است. هنوز کار خانگی وظیفه زن تلقی می شود. خب مسلم است که در نتیجه دورکاری، فشار کارخانگی بر زنان مجدداً تشدید می شود؛ چراکه فضای کار زنان با فضای خانه تداخل پیدا می کند. قبلاً زنان برای کار وارد حوزه عمومی می شدند و هویت کسب می کردند. اما اگر زنان دوباره به خانه برگردند این هویت اجتماعی نیز از بین خواهد رفت. آن هم در جامعه ای که همه رسانه هایش نقش های سنتی زنان را تبلیغ می کند. وقتی فضای عمومی هم از زنان گرفته شود دیگر مجالی برای نقش ها و هویت های جدید باقی نمی ماند.

نکته مهم دیگری که در نتیجه دورکاری اتفاق می افتد - و البته محدود به جنسیت هم نیست - تضعیف شبکه های اجتماعی میان همکاران و در واقع نیروی کار است. مثلاً اگر کارفرمایی بخواهد صد نفر از پرسنلش را اخراج کند، واکنش نیروی کاری که دورکار شده با نیروی کاری که در یک فضای مشترک کار می کنند، خیلی تفاوت خواهد داشت. همچنین اتحادیه های کارگری که در شرایط ایران شکل گرفته اند معمولاً مردانه بوده اند. اما اگر زنان وارد اتحادیه ها بشوند به دلیل آنکه سرمایه اجتماعی بیشتری نسبت به مردان دارند، می توانند اتحادیه ها را کارآمدتر و منسجم تر بکنند. اما با طرح دورکاری چنین فرصت و امکانی هم از تشکل ها سلب می شود.

در کل من فکر می کنم که طرح دورکاری به دلیل اینکه شبکه روابط اجتماعی و فضای حضور و مشارکت عمومی را از زنان می گیرد، نمی تواند طرح خوبی برای شرایط جامعه ما باشد.

پایین نگاه دارد. تازه مساله بحران های بیکاری وسیع که در سال های اخیر گریبان کشورهای سرمایه داری را گرفته نیز نباید نادیده گرفت.

حالا اگر درباره ایران بخواهیم مثال بزنییم، ما در شهرستان های مختلف با دختران جوان مصاحبه کردیم که با دستمزدهای بسیار اندک کار می کردند، مثلاً ۵۰ تا ۶۰ هزار تومان. وقتی از آنها می پرسیدیم که با این دستمزد پایین چرا همچنان حاضرید تن به کار بدهید، اکثراً می گفتند که محیط خانه برای شان قابل تحمل نیست. یعنی فشاری که فرهنگ مردسالارانه سنتی در خانه به زنان تحصیل کرده وارد می کند علاوه بر فشار اقتصادی باعث می شود که زنان و دختران بخواهند به هر قیمتی بیایند و بیرون از خانه کار کنند.

اما این مساله که دورکاری باعث می شود که برای برخی زنان خشونت در محیط کار کاهش پیدا کند، نه درست نیست. من هم موافقم که خشونت جنسی در محیط کار باعث می شود برخی زنان دورکاری را انتخاب کنند. مثلاً با دختر جوانی صحبت می کردم که کار دست دوزی روی لباس را انجام می داد، می گفت دوست ندارد که در تولیدی کار کند، چون محیط تولیدی ها مناسب نیست، بنابراین ترجیح می داد که داخل خانه کار کند. اما، به نظرم ترویج این انتخاب، اشتباه است. باید در نظر بگیریم که زنان نیاز و حق دارند که در جامعه حضور داشته باشند و اگر جامعه امن نیست، نباید صورت مسئله را پاک کنیم. باید محیط را امن کنیم. بنابراین، ما به عنوان فعالان اجتماعی، باید در تحلیل هایمان حتماً به این نکته توجه کنیم که یکی از دلایلی که زنان تن به دستمزد پائین می دهند و کارفرمایان دستمزد را پایین نگه می دارند، فشارهای مردسالاری و سنتی است.

نکته دیگر اینکه، سرمایه داری طی سال های اخیر در کل جهان دارد سعی می کند واحدهای تولیدی را کوچک و کوچک تر کند. همین سیاست طبق برنامه های صندوق بین المللی پول در ایران هم دارد اجرا می شود. کوچک کردن دولت هم به نظرم ذیل همین برنامه است. و طرح دورکاری هم به نظرم در همین راستا است. یعنی اگر دارند اصرار می کنند که این طرح اجرا شود،

مردسالاری که داریم کار زنان در خانه جدی گرفته نمی شود. اولین وظیفه زن در خانه می شود همان کارهای سنتی. یعنی دیگران از زن انتظار دارند که کارخانگی را بر دیگر کارها مقدم کند.

مینو مرتاضی لنگرودی: من هم موافقم که کار کردن برای زنان ایرانی فقط به معنی کسب درآمد مادی نیست بلکه اعتبار اجتماعی زنان و احساس اعتماد به نفس آنها را هم افزایش می دهد. بنابراین طرح دورکاری باید اختیاری باشد. و البته باید در نظر داشته باشیم که دورکاری در همه مشاغل اصلاً امکان پذیر نیست. همچنین توجه داشته باشیم که در کشورهای توسعه یافته هدف از دورکاری این بوده که زمان فراغت بیشتری در اختیار مردم قرار بگیرد تا بتوانند حضور با کیفیت تری در عرصه مشارکت های عمومی و اجتماعی داشته باشند، نه اینکه به حاشیه رانده شوند و از مشارکت باز بمانند. مثلاً در فنلاند وقتی که می گویند ۵۰ درصد وزرا باید زن باشند، یعنی حق مشارکت زنان در عرصه عمومی لحاظ شده به همین خاطر در آنجا می توان خوشبین بود که دورکاری زمان بیشتری به زنان می دهد تا اتفاقاً بتوانند حضور کیفی تری در عرصه عمومی داشته باشند.

بدین ترتیب حتی اگر فرض کنیم دستمزد و درآمد زنان عادلانه و مناسب باشد ولی اجازه حضور در عرصه حیات اجتماعی و سیاسی نداشته باشند مسلم است که در حق زنان اجحاف شده است. به همین دلیل معتقدم دولتی که دموکراتیک نیست و زیرساخت های مناسب الکترونیک را هم ندارد، مطرح کردن دورکاری برای زنان صرفاً حربه ای است تا یکه تازی خود را افزایش دهد.

هاله صفرزاده: همانطور که گفتم دورکاری را نمی توان به طور انتزاعی و خارج سیستم از سرمایه داری جهانی قرن بیست و یکمی بررسی کرد. دولت های فنلاند و کانادا هم که دورکاری را اجرا کرده اند، اصلاً به این دلیل نبوده که دلشان برای زنان سوخته است. بلکه این دولت ها به دلیل منطق نظام سرمایه داری نیاز به ارتش ذخیره کار دارند. و به زنان این گونه نگاه می کنند که این ارتش ذخیره کار باید همیشه باشد تا بتواند دستمزدها را

مورد نیاز دولت است. اما یک مسئله دیگر این است که به لحاظ ایدئولوژیک که برآمده از همان فرهنگ پدرسالار است، مخالف حضور زنان در عرصه عمومی و قدرت گرفتن زنان هستند. این دوگانگی باعث شده که طرح هایی مانند دورکاری و حمایت از مشاغل خانگی را مطرح کنند.

کاوه مظفری: موضوع دیگری که به نظر می رسد به طور جدی تحت تاثیر دورکاری قرار بگیرد، موضوع اوقات فراغت است. یعنی اینکه بین زمان کار و فراغت تمایزی باشد. البته این تمایز برای مردان همیشه مشخص تر بوده است. در شکل کلیشه‌ای کارخانه محل کار بوده و خانه محل فراغت و استراحت. اما در مورد زنان همیشه مرز این دو نامشخص بوده است بویژه در مورد زنان شاغل بعد از کار مزدی وقتی به خانه باز می گردند مجالی برای فراغت نیست. این زنان دوباره باید وظایف خانگی را انجام دهند. حالا سوال این است که با اجرای طرح دورکاری وضعیت فراغت زنان چه می شود؟ چگونه می توانند زمان فراغت خود را از زمان کار متمایز کنند؟

مینو مرتاضی لنگرودی: در ایران اوقات فراغت تعریف مشخصی ندارد. اغلب مراد از اوقات فراغت یعنی بیکاری و ول گشتن و سر را به ترتیبی گرم کردن. حالا وقتی به زنان می رسیم وضعیت خیلی آشفته تر هم می شود. متأسفانه زیرساخت های لازم برای گذران اوقات فراغت زنان در جامعه ما وجود ندارد. بویژه بعد از انقلاب به دلیل تفکیک جنسیتی نسبت ورزشگاه ها، کتابخانه ها و کلاً اماکن عمومی برای مردان خیلی بیشتر از زنان است. بعلاوه اوقات فراغت ما هم همانطوری که در مورد تنبلی و کار کردن گفتم خیلی سطحی شده و به تفریح و سرگرمی محدود شده است. در حالی که اوقات فراغت باید در جهت ارتقاء کیفیت زندگی باشد.

کاوه مظفری: به عنوان آخرین سوال واکنش عموم زنان در قبال دورکاری را چطور ارزیابی می کنید؟ چه در کوتاه مدت و چه در بلند مدت؟

مینو مرتاضی لنگرودی: من فکر می کنم با توجه به فرهنگ گریز از کار و مسئولیت که در جامعه ایران جا خوش کرده است واکنش زنان در کوتاه مدت خوشحالی و شغف به خاطر فرار از کار است. همچنین ممکن است این توهم هم برایشان ایجاد شود که

نسخه ای است که بانک جهانی و سایر نهادهای سرمایه داری نولیبرال برای ما پیچیده است.

خب، کوچک کردن واحدهای تولیدی باعث می شود که نیروی کار در کنار هم قرار نگیرند و در نتیجه قدرت چانه زنی و اعتراضی اش کاهش پیدا کند. در نهایت با دستمزد کمتر سود بیشتری را عاید سرمایه دار سازد. در مصاحبه ای که با کارگران یک تولیدی داشتیم، متوجه شدیم که کارفرما پنج آپارتمان مجزا اجاره کرده و در هر کدام یک قسمت از کار را انجام می دهد. مثلاً در یک آپارتمان برش می زند، در یکی دوخت را انجام می دهد، در دیگری اتوکاری و بسته بندی و غیره. در هر آپارتمان ۵ تا ۶ کارگر مشغول به کار بودند در حالی که اگر همه یک جا بودند، می شد حدود ۳۰ نفر. وقتی جدا از هم هستند همبستگی کاهش پیدا می کند و به جای آن رقابت میان شان زیاد می شود. اما اگر همه با هم باشند می شوند یک نیروی بالقوه اعتراض. این موضوع به ضرر زنان هم هست. وقتی زنان در یک کارگاه ۵۰ نفره باشند، قدرت چانه زنی بیشتری دارند تا در یک تولیدی کوچک. در واقع این سیاست کوچک سازی که تحت عناوین زیبایی هم اجرا می شود و توسط متخصصان هم تبلیغ می شود، هدفش این است که دستمزد نیروی کار را کاهش دهد.

ناهید کشاورز: در برنامه های توسعه هم متأسفانه نگاه ابزاری به زنان حاکم است. مثلاً در برنامه های اول و دوم توسعه یکی از هدف ها را کنترل موالید برای کاهش جمعیت در نظر گرفته بودند. جالب است که یکی از راه هایی که در آن برنامه ها برای کنترل جمعیت پیشنهاد شده بود، تشویق زنان به اشتغال بود. یعنی آن زمان چون توانایی تامین نیازهای جمعیت در حال افزایش را نداشتند و کنترل جمعیت مورد نیاز بود، اشتغال زنان تبلیغ می شد و خوب بود. اما حالا جالب است که دولت آقای احمدی نژاد به دلیل تغییر سیاست های توسعه ای مدعی است که کنترل جمعیت اشتباه بوده و جمعیت ایران باید زیاد شود. بعد به همین دلیل خانه نشینی زنان را از طریق دورکاری پیگیری می کنند. یعنی می خواهند زنان را از عرصه عمومی به این بهانه حذف کنند.

مینو مرتاضی لنگرودی: به نظرم یک تناقض جدی در برنامه های دولت پیش آمده؛ چراکه از یک طرف نیاز به کار زنان دارند، یعنی در امتداد رویکرد خصوصی سازی نیروی کار ارزان زنان

محرومیت و انقیاد مردسالارانه، برای دست یابی به شرایط بهتر و انسانی تر زندگی.

مساله اصلی آن تفکری است که نمی‌خواهد واقعیت وجودی زنان را در عرصه‌های اجتماعی به هر نحو بپذیرد، اما دیده‌ایم که در این زمینه همیشه تیرشان به سنگ خورده است و این بار هم همان خواهد شد. گسترش نهادهای مردمی، (بخصوص نهادهای زنان) و مشارکت در فعالیت های اجتماعی راه مقابله با این دیدگاه است که زنان ما ید طولایی در این زمینه دارند.

در جریان دورکاری می‌توانند جای دیگری هم شاغل شوند و کار بیشتری انجام دهند. اما در درازمدت یکی از جدی ترین پیامدهای دورکاری برای زنان می‌تواند افسردگی ناشی از کم تحرکی و دور بودن از اجتماع باشد. در حال حاضر هم میزان افسردگی در بین زنان زیاد است به طوری که طبق آمار، ۶۵ درصد زنان خانه دار افسرده هستند. در عین حال، دورکاری می‌تواند روابط مجازی را بر روابط واقعی انسان ها در تعامل های رو در رو سیطره ببخشد.

الهام هومین فر: پیش‌بینی من این است که دورکاری به تدریج باعث کاهش شدید دستمزد و حتی بیکاری می‌شود. در نتیجه شاغلان بخش دولتی که دورکار می‌شوند به تدریج جذب بخش خصوصی خواهند شد. حتی این فرایند ممکن است با هدایت دولت از طریق ایجاد شرکت های خصوصی وابسته انجام شود. در واقع، از این طریق نیروی کار به تدریج دستمزدش کاهش پیدا می‌کند و تحت قراردادهای تبعیض آمیز به خدمت شرکت های پیمانکار به اصطلاح خصوصی در می‌آید که زیر مجموعه دولت است. اما متأسفانه از آنجایی که نیروی کار در ایران متشکل نیست و با طرح هایی مثل دورکاری بیشتر هم پراکنده می‌شود در نتیجه امکانات واکنش و اعتراض هم از این طریق برایش کم می‌شود.

هاله صفرزاده: به چند نکته باید اشاره کرد: ۱- طرح دورکاری در مورد همه ی مشاغل قابل اجرا نیست و تنها قشر کوچکی از زنان کارمند را در بر خواهد گرفت. در نتیجه به حذف بخش بزرگی از زنان از همه عرصه‌های اجتماعی منجر نخواهد شد. ۲- این طرح در مورد کارهایی است که با کامپیوتر انجام می‌شود و کامپیوتر خود وسیله‌ی ارتباطی بسیار قوی‌ای است در نتیجه در زمینه قطع کردن ارتباط اجتماعی زنان به ضد خودش تبدیل خواهد شد. ۳- زنان ما درهمه‌ی عرصه ها نشان داده‌اند که حصرپذیر نیستند، حتا در سخت ترین شرایط. زمانی همین مردسالاران و سرمایه سالاران می‌خواستند زنان را از تحصیل محروم کنند، اما میزان ۶۰ درصدی دانشجویان دختر مثال بارزی از تلاش مدام و بی وقفه و موفق زنان ماست، در مقابل هر نوع

آزادی طبقه کارگر بدون آزادی زنان معنا ندارد

گفتگو با هاله صفرزاده

تهیه و تنظیم: آیدا ابروفراخ و کاوه مظفری

منتشر شده در سایت [تا قانون خانواده برابر](#)

تا قانون خانواده برابر: اشتغال و استقلال اقتصادی در زندگی زنان و بخصوص در کسب برابری جنسیتی در جامعه جایگاه ویژه ای دارد. اما علی رغم این اهمیت، به نظر می آید به اندازه ی لازم به آن پرداخته نشده و یا فقط از دیدگاه های خاص پرداخته شده است. به همین منظور مصاحبه ای داشتیم با هاله صفرزاده، روزنامه نگاری که در زمینه مسایل کارگری کار می کند.

استقلال اقتصادی چه جایگاهی در زندگی زنان دارد و بر زندگی آنها چه تاثیری می گذارد؟ آیا استقلال اقتصادی فقط برابر است با اشتغال؟

هاله صفرزاده: به نظر من استقلال اقتصادی یکی از مهمترین مبانی حقوق زنان است و نقشی تعیین کننده در تمام ابعاد زندگی شان دارد. یعنی اگر زنی بخواهد از حقوق واقعی خود به عنوان یک انسان برخوردار باشد در اولین قدم باید از استقلال مالی برخوردار گردد و بتواند زندگی خود را تامین کند. اما بخاطر فرهنگ مردسالارانه و قوانین موجود در جامعه، زنان بسیاری از این حیطه تقریباً کنار گذاشته شده اند و حتا بسیاری از زنان حتی باور ندارند که استقلال اقتصادی چقدر ضروری است و تامین هزینه های زندگی را مسوولیت مردان می بینند. خانمی مطرح می کرد که همسر، من را تحقیر می کند و به من می گوید تو هیچ چیز نمی دانی. من آرزوی سفر دارم و خسته ام ولی او می گوید پول ندارم، اما به بهانه کار با منشی خود به مسافرت می رود و ... اگر از این خانم بپرسیم اکنون می خواهی چه کار کنی؟ در جواب می گوید: «می خواهم امکانات بیشتری داشته باشم و باید راهی پیدا کنم که پول بیشتری از او بگیرم تا به خواسته هایم برسم». اصلاً گوشه ای از ذهنش هم تامین زندگی

خودش نیست و به این نمی اندیشد که اگر من زندگی خودم را تامین کنم، می توانم خود را در عرصه های اجتماعی و فعالیت های زندگی به همسرم اثبات کنم. او می خواهد پول را از همسرش بگیرد و در کلاس های مختلف شرکت کند تا اطلاعات خود را بالا ببرد و از این طریق خود را به همسرش اثبات کند. می بینید در ذهن برخی از زنان ما، حق داشتن شغل اصلاً جایی ندارد. در قوانین موجود هم نواقصی در این زمینه وجود دارد. یکی از این نواقص این است که مسوولیت اقتصادی و ریاست خانواده با مرد است و به تبع آن و در مقابل این مسوولیت که بر دوش آنان گذاشته شده، شمار زیادی امتیازات به مردها داده می شود که زنان از آن بی بهره اند. بنابراین اگر قرار به ایجاد برابری است، این بخش از قانون نیز باید اصلاح شود. فراهم آوردن امکانات شغلی برابر برای زنان و مردان یکی از پایه های اصلی برای از بین بردن نابرابری های جنسیتی است. این نکته ای است که باید در قانون تصریح شود و هم همه بر این قرار بگیرد که اجرا شود.

البته همیشه بخش عمده ای از زنان زحمتکش ما به شکل های رسمی و غیررسمی در گرداندن چرخ اقتصادی خانواده سهیم بوده و هستند. منظورم کارخانه داری زنان نیست که سهم بزرگی در بازتولید نیروی کار دارد و کار بی اجرو موجب است؛ منظورم زنان روستایی هستند که همیشه بار اصلی اقتصاد خانواده را بر دوش می کشند و مشارکت فعالی در دامپروری، کشاورزی، قالیبافی و تمام کارهایی دارند که برای خانواده درآمدزاست. اما هیچ چیزی بعنوان درآمد مستقل این زنان به ثبت نمی رسد و هیچ کس اینها را به عنوان شاغلینی که باید دستمزد دریافت کند به رسمیت نمی شناسد و جزء کارکنان فامیلی بدون مزد به حساب می آیند. آنان استثمار می شوند اما به دست پدر، برادر و یا همسرانشان. با فرهنگ مردسالارانه ای که در جامعه وجود دارد، مرد روستایی تمام درآمد خانواده را به نام خود ثبت می کند و زنان معمولاً نقشی در تصمیم گیری برای چگونگی هزینه کردن آن ندارند. داشتن قدرت تصمیم گیری درمورد هزینه کردن درآمدها نیز بخشی از استقلال اقتصادی است.

قرن 18 تا اواخر قرن ۱۹ در انگلستان بیش از ۷۰ درصد کارگران بخش صنعتی، زنان و کودکان بودند.

این گونه است که زنان وارد بازار کار می شوند و نیروی کار را زیاد می کنند. اما کار پیدا نمی کنند. بنابراین به جای زنان خانه دار، می شوند ارتش ذخیره کار که مانند زنان خانه دار از حقوقشان محروم هستند. در کشورهای کمتر توسعه یافته، پایین بودن بهره وری نیروی کار نیز مزید بر علت می شود. این ارتش ذخیره کار که به دنبال کار است وقتی بیکاری به او فشار آورد، حاضر است با دستمزدهای بسیار پایین تری مشغول به کار شود. این را می توانیم به عینه در جامعه بینیم. زنان و دختران بسیاری با حقوق های بسیار کمتری نسبت به مردان کار می کنند. به عنوان مثال، در دفترخانه ای در غرب تهران، حقوق ماهیانه دختران جوان با روزانه کار ۸ الی ۱۰ ساعته حدود ۱۵۰ هزار تومان است. یا در تولیدی های لباس دستمزد زنان حدود ۲۰۰ هزار تومان است (می توانید به گزارش هایی که کانون مدافعان حقوق کارگر در مورد دستمزد زنان منتشر کرده مراجعه کنید). با توجه به تورم پیش بینی شده بعد از طرح حذف یارانه ها مصیبت بیشتر هم می شود.

به نظر من، افزایش سطح تحصیلات یکی از علل رشد قابل توجه در حوزه اشتغال زنان نیست، عامل اصلی نیاز سیستم سرمایه داری است که سبب می شود امکاناتی برای زنان فراهم شود تا هر چه بیشتر به بازار کار روانه گردند. پس در واقع فراهم کردن امکانات تحصیلی در این دوره، در واقع وسیله ای است برای پرورش این ارتش ذخیره کار، برای پرورش نیروی کار ماهر و مناسب.

همانطور که در خبرها می بینیم، دولت تمایلی نسبت به اشتغال زنان ندارد. با اینکه آمار بیکاری زنان بیش از

در چند سال اخیر، رشد قابل توجهی در حوزه اشتغال زنان صورت گرفته و زنان نسبت به گذشته بیشتر خواهان فعالیت اقتصادی در خارج از خانه هستند. شاید افزایش سطح تحصیلات یکی از علل وقوع این پدیده باشد. با این وجود، هنوز نسبت اشتغال زنان بسیار کمتر از مردان است، به نظر شما موانع اصلی در رابطه با اشتغال زنان در ایران چیست؟

هاله صفرزاده: در زمینه مشارکت زنان در فعالیت های اقتصادی جامعه و اشتغال زنان، تضادی در جامعه ما وجود دارد. از سویی به لحاظ ایدئولوژی حاکم در جامعه، این اعتقاد وجود دارد که جایگاه زنان در خانه است و مهمترین کار و مسوولیت آنان خانه داری، رسیدگی به فرزندان و شوهر است. این دیدگاه می خواهد زنان از عرصه های اجتماعی، محیط های کار کنار گذاشته شوند و در این راه تلاش های بسیاری هم صورت می گیرد و موانع زیادی برای زنان در زمینه اشتغال ایجاد می کنند.

اما واقعیت دیگری هم در جامعه جاری است. سیستم اقتصادی کشور ما بخشی از سیستم سرمایه داری است. سیستم سرمایه داری خواهان استفاده روزافزون از نیروی کار ارزان است. و هر چه بیشتر تلاش می کنند که نیروی کار زنان نیز به نیروی کار مردان در جامعه افزوده شود. چراکه هرچه تعداد بیشتری متقاضی فروش نیروی کارشان باشند، میزان دستمزدها بیشتر کاهش می یابد و سرمایه دار می تواند به راحتی سود خود را از این طریق افزایش دهد. و چه گروهی بهتر از زنان. هم خوب کار می کنند، هم کم توقعند، هم اهل رشوه و زدوبندهایی نیستند که در محیط های مردانه کار شایع است و... خلاصه نیروی کار کم در دسترتری نسبت به مردان هستند. زمانی در آغاز دوره سرمایه داری، اواخر

برق و آب و... را نمی پردازد و هم بابت افزایش شدت کار مورد سرزنش و بازخواست قرار نمی گیرد و هم نیروی کار در کنار هم نیستند که بتوانند دسته جمعی اعتراض کنند و...

دورکاری از سال های بسیار پیش در کارگاه های تولیدی مثل لباس، ساخت کیت های الکترونیکی و... در ایران وجود داشته و دارد. بخشی از بازار غیر رسمی کار را بخصوص در رابطه زنان شامل می شود. کارهایی مانند پاک کردن حیوانات، درست کردن عروسک و دوخت لباس از باقیمانده پارچه ها و چرم های کارگاه های بزرگ و...؛ دستمزد در این بخش بسیار بسیار پایین تر از بخش رسمی کار است. خاطر م هست با خانمی مصاحبه می کردم که همسرش دنبال خوشگذرانی خود بود و او مجبور شده بود برای تامین هزینه زندگی دو فرزندش کار کند. چون آنها کوچک بودند و هیچ تخصصی هم نداشت بریده های پارچه را از یک تولیدی می گرفت و با دوختن آنها کنار هم از آنها دامن می دوخت. می گفت: «مدتی که گذشت حس کردم تمام زندگی من شده دوختن این درزها. از تمام وقتم برای این کار استفاده می کردم. دیگر حتی فرصت رسیدگی به فرزندانم را هم نداشتم که به خاطر آنها این کار را شروع کرده بودم. مرتب سر آنها داد می زدم که مرا راحت بگذارند تا تعداد درزهای دوخته شده را بیشتر کنم. هیچ کارفرمایی نمی توانست مرا مجبور کند این گونه شدید و بی توجه به سلامت خودم و فرزندانم کار کنم». در موارد زیادی هم زنانی که مشغول به این کار هستند کودکانشان را هم وادار به کار می کنند.

حال این طرح قرار است در ادارات دولتی اجرا شود. برخی از زنانی که تاکنون مشمول این طرح شدند اعلام می کنند که این طرح برای کنار گذاشتن ما از مشاغل است، با اینکه در این مرحله دستمزد آنها پرداخت می شود. البته برخی از زنان از این طرح استقبال می کنند. زنی که می خواهد شغلی داشته باشد باید بجنگد تا شاغل بودن خود را به اطرافیانش تحمیل بکند، حتی در قشرهای تحصیل کرده، ما شاهد هستیم که اگر زنی بخواهد کار کند باید به همسرش و خانواده و اطرافیان بقبولاند که این حق من است و من می خواهم از این حق ابتدایی خودم استفاده کنم.

مردان است، اما هیچ اقدامی در این خصوص انجام نمی شود، شما دلیل این امر را در چه چیز می بینید؟

هاله صفرزاده: این هم بخشی از تضادی است که در ابتدای صحبت گفتم. همانطور که می دانیم آمار دقیقی از بیکاری زنان وجود ندارد، زیرا زنان خانه دار را تحت عنوان بیکار محسوب نمی کنند و در نرخ بیکاری حساب نمی شوند، بنابراین هم نرخ و هم تعداد زنان بیکار بیشتر از آمارهای اعلام شده است. نیروی کار جوانی که می خواهند وارد بازار کار شوند به دلیل نبود فرصت شغلی به اندازه کافی با کمبود کار مواجه می شوند (آمار بیکاری حدود ۳۰ درصد است) خوب طبیعی است که اولین گروهی که باید در این صف حذف شود زنان هستند و قوانین هم در این حذف کمکشان می کند: «گرداندن چرخ اقتصادی خانواده» (در ظاهر) و «ریاست خانواده» با مردان است، بنابراین «اولویت کاری هم باید با آنها باشد» و این گونه مساله بیکاری زنان توجیه می شود و این یکی از مهمترین راه حل هایی است که برای حل مشکل بیکاری مردان یافته اند!؟

نظرتان درباره طرح دورکاری زنان کارمند چیست؟

هاله صفرزاده: طرح دور کاری چیز جدیدی نیست. در واقع در دهه ۷۰ میلادی و به دنبال بحران انرژی مطرح شد. بخصوص با کتاب موج سوم تافلر. این طرح باید از جنبه های مختلف مورد بررسی قرار گیرد. پس این مساله خاص کشور ما نیست. و در کشورهای توسعه یافته و یا توسعه نیافته مثل ویتنام، تایلند، بنگلادش و... نیز که کارگاه های بزرگ تولید لباس مارک های معروف و... در آنجاها فعالند نیز همین مساله به چشم می خورد. در این طرح، کار در منزل انجام می شود و در مقابل کار انجام شده مزد پرداخت می شود. یعنی سیستم کارمزدی. دیگر از حقوق و مزایا و اضافه کار و بیمه و... به شکلی که اکنون هست خبری نیست. یکی دیگر از خصوصیات این طرح این است که تو اگر دستمزد بیشتری می خواهی باید کار بیشتری انجام دهی. در حقیقت خودت فشار کار را بالا میبری. و از این طریق سود سرمایه دار افزایش می یابد. هم هزینه مکان و نگهداری کارگاه و

هاله صفرزاده: طبیعتاً زنان همین که از فعالیت های اجتماعی کنار گذاشته می شوند، مهم ترین پیامد منفی حاصل شده است. به نظر من، این هم بخشی از ترفندهای سرمایه داری است برای افزایش سودش از طریق کاهش دستمزدها.

آنچه در سالهای اخیر در کل جهان شاهدیم این است که امکانات رفاهی که مردم طی سال ها مبارزه به دست آورده بودند و از مزایای آنها استفاده می کردند، تک تک از آنها بازپس گرفته می شود. بحران اقتصادی بزرگی در جهان حاکم است و فقط مختص کشور ما نیست. مثلاً افزایش کار نیمه وقت در اروپا و امریکا را نیز مشاهده می کنیم. در آنجا هم زنان به نوعی از طرح های این چنین استقبال می کنند. سرمایه داری می خواهد به هر میزان و به هر طریق که می تواند دستمزدها را کاهش دهد. در اثر چنین طرح هایی ساعت کار برای زنان کوتاه می شود، در نتیجه دستمزد دریافتی آنان نیز کاهش می یابد. نتیجه چه می شود؟ با این تورم افسار گسیخته، با کار یک نفر از لحاظ اقتصادی، یک خانواده قادر به تامین نیازهای خود نمی باشد. پس هر دو نفر باید کار کنند. چون دستمزدها کاهش یافته، در واقع دو نفر کار می کنند ولی دستمزد یک نفر را می گیرند. در هر صورت شگردهای مختلفی برای پس گرفتن امتیازاتی که مردم سال ها با مبارزاتشان بدست آوردند، ایجاد کرده اند، که در جای خودش باید به آن پرداخته شود.

اگر دولت تضمین کند که دستمزد زنان را تا هنگام بازنشستگی پرداخت کند، آیا باز هم اجرای این طرح به ضرر زنان است؟

هاله صفرزاده: بله، در کل به زیان زنان است، مگر آنکه ما خواسته برابری جنسیتی در همه زمینه ها را نادیده بگیریم. زیرا

برای زنانی که استقلال اقتصادی برایشان مهم است و می خواهند کار کنند، و یا زنانی که مجبورند همراه همسرانشان کار کنند تا زندگی شان بچرخد، اما باید مسئولیت نگهداری از فرزندان و خانواده را نیز بر دوش بکشند و... در نگاه اول طرح دور کاری می تواند وسوسه انگیز باشد: «من در خانه می مانم، روزی چند ساعت کار می کنم. دست خودم است که آن را کی انجام دهم. آن زمانی است که کارهای منزل را انجام داده ام و در کنار فرزندانم هم هستم، هزینه مهد کودک هم نمی دهم و... به طور کلی به کارهای خانه بهتر می توانم سامان بدهم و درآمدی هم دارم». واضح است که برای زنان دشوار است که ده الی دوازده ساعت را صرف کار و رفت و آمد به محل کار کنند و بعد از رسیدن به خانه تازه با انبوهی از کارهای خانه مواجه باشند؛ از نظر جسمی هم دیگر توانی برایشان باقی نمی ماند؛ پس طبیعی است که در مرحله اول از این طرح استقبال می کنند و این باعث می شود که تبعات و انتهای خط و دلیل اجرای این طرح را نبینند.

البته به این نکته هم اشاره کنیم که یکی دیگر از مشکلات زنان، بخصوص زنان جوان در برخی محیط های کار، ناامنی این محیط هاست. تقاضای غیرمتمتعرف داشتن رابطه خصوصی از طرف برخی از کارفرماها و مدیران و بعضاً همکاران مرد، محیط کار را برای زنان ناامن می کند. به نظر می آید در برخی محیط های کار این گونه خواسته ها کم کم دارد عادی می شود. یعنی اگر زنان بخواهند کارشان را حفظ کنند و یا حقوقشان را دریافت کنند، باید به خواسته های جنسی آنان پاسخ دهند. این ناامنی باز خود دلیلی است برای اینکه زنان از طرح های این چنینی استقبال کنند. این مساله ای بسیار مهم است که نیاز دارد به طور خاص و جداگانه به آن پرداخته شود و نمونه بارز خشونت علیه زنان است.

خب، این طرح چه تبعاتی در طولانی مدت دارد؟

هاله صفرزاده: در حقیقت مرز ظریفی وجود دارد و به این مسئله باز می‌گردد که چقدر فعالان حقوق کارگران و زنان هوشیارانه با این قضیه برخورد کنند و ماهیت سیستم سرمایه داری و شگردهای آنان را بشناسند. اینکه زنان ساعت شیردهی داشته باشند یا از امتیازاتی مثل مرخصی زایمان و مهد کودک و... برخوردار باشند، در طی مبارزاتی بدست آمده که از ابتدای شروع سرمایه داری انجام شده است. اما زمانی که به بهانه رسیدگی به فرزند و همسر طرح‌های این چنینی ارائه می‌شود، در ابتدا به نظر می‌رسد که حق و حقوق زنان تامین می‌شود، در حالی که بعد از مدتی می‌توان دید که در نتیجه اجرای این طرح‌ها عملاً زنان از عرصه کار کنار گذاشته می‌شوند. بعلاوه، به دلیل بحران اقتصادی جامعه و بنگاه‌های اقتصادی، کارفرماها کارگران و کارمندی را استخدام می‌کنند که مجبور نباشند سه تا شش ماه به آنها مرخصی زایمان یا ساعت شیردهی بدهند و همان دستمزد را بپردازند و کار کمتری دریافت کنند. یا به صورت غیر انسانی تری، برای زنان و دخترانی که استخدام می‌کنند، این شرط گذاشته می‌شود که اگر کار می‌خواهید نباید ازدواج کنید یا بچه‌دار شوید. در عمل، به تدریج در رده بیکاران قرار می‌گیرند گرچه به ظاهر زنان از حیطة کار کنار گذاشته نمی‌شوند. به این ترتیب به آن ارتش ذخیره کاری افزوده می‌شود که گفتیم سرمایه دار برای تامین سود بیشتر از طریق کاهش میزان دستمزدها به آن نیاز دارد. این تضاد در جامعه همیشه جاری است.

اما، این مسائل را نمی‌توان این گونه برای زنان توضیح داد. موضوع برایشان ملموس نیست. زندگی خودش برایش ملموس‌تر است. می‌گوید: «حرف‌های شما باعث می‌شود زندگی من به هم بخورد. اگر من اصرار کنم که بیرون از منزل کار کنم ممکن است زندگی ام از هم بپاشد و همسرم اجازه‌ی کار کردن را به من ندهد چون باید مراقب بچه‌ها باشم. من می‌خواهم کار کنم و درآمد داشته باشم و هم به فرزندانم برس». در نتیجه اعتمادی به این گونه صحبت‌ها و بحث‌ها ایجاد نمی‌شود. بنابراین باید برای این مسئله، اطلاع‌رسانی هوشیارانه صورت گیرد که کار

باز به آنجایی می‌رسیم که زنان باید در خانه بمانند. بخش مهمی از فعالیت اقتصادی، حضور در صحنه اجتماعی است و این مساله ای است که به هیچ وجه زیان‌های آن را نمی‌توان جبران نمود. در اثر این طرح زنان در خانه می‌مانند و تبعات خانه نشینی گریبان آنها را می‌گیرد. بخصوص در جامعه ای مثل ایران.

به نظر شما، به جز استقبال در کوتاه مدت، آیا زنان عکس العمل‌های دیگری هم در مقابل این طرح‌ها از خود نشان خواهند داد؟

هاله صفرزاده: بله، احتمال مخالفت زنان مجرد با این طرح وجود دارد. از دور و نزدیک شاهد این مخالفت‌ها می‌توان بود. همین الان بخشی از دختران و زنان جوان تحصیل کرده، مخصوصاً در شهرهای کوچک، به دلیل اینکه هیچ فضای فعالیت اجتماعی ندارند، چون نمی‌خواهند خانه نشین باشند، حاضر می‌شوند با دستمزدهای خیلی پائین مشغول به کار شوند. می‌گویند از خانه نشستن که بهتر است. پول توجیبی مان که تامین می‌شود و از بلاهای خانه نشینی، که ساده‌ترین افسردگی است، نجات پیدا می‌کنیم. طبیعی است که این قشر از زنان اصلاً موافق خانه نشستن نیستند، ولی زنان متاهل و بچه دار احتمال دارد از این طرح‌ها حمایت کنند. تا ماهیت این طرح برای آنها روشن شود و بتوانند عکس‌العمل درست نشان دهند، زمان می‌برد و به این بر می‌گردد که چه میزان روشنگری در جامعه صورت گیرد و اطلاعات درست به دست آنها برسد.

جالب اینجاست که کاهش ساعت کاری زنان به بهانه بچه داری یا شیردهی زنان توجیه می‌شود. آیا به راستی هدف سیاستگذار این است که به حقوق زنان احترام بگذارد یا اینکه این سیاست‌ها در واقع شگردی است برای فرار از بحران‌های اقتصادی؟ چگونه می‌توان بین این نوع شگردها و حقوق زنان مرزی را قائل شد؟

دستمزدها نباید نادیده گرفت. آنان نیز بخشی از دستمزد کارگران را می بلعند. تامین نیرو برای واحدهای تولیدی و خدماتی از طریق این شرکت ها در سالهای اخیر در تمام دنیا بسیار رایج شده است. این هم یکی دیگر از شگردهای سرمایه داران است برای افزایش میزان سود. به بقیه موارد هم که در بالا اشاره شد.

برخی اینطور تصور می کنند که چون شرایط اقتصادی وخیم است، خیلی از کارفرماها توان پرداخت دستمزد کافی به زنان را ندارند. چنین نگرشی در میان زنان کارگر باعث شده که آنها احساس همدردی با کارفرما داشته باشند، بعلاوه نگران از دست دادن کار و بیکاری نیز هستند، در نتیجه نسبت به دستمزد پائین خود اعتراضی نمی کنند. پاسخ شما به چنین تصویری چیست؟

هاله صفرزاده: درست است که وضعیت اقتصادی وخیم است، اما کارفرما با تحمیل حقوق کمتر به کارگران نمی گذارد که سودش کمتر شود. در نتیجه مساله برای کارفرما عدم توانایی در پرداخت دستمزد نیست، بلکه ثابت نگه داشتن نرخ سودش است. در واقع، کارفرما چنین تصویری را با حقه بازی به ذهن کارگر القاء می کند. متأسفانه پرداخت کم یا عدم پرداخت دستمزد به یک عرف تبدیل شده است، و تاسف آورتر اینکه بسیاری از زنان راضی می شوند که با دستمزدهای خیلی پائین، مثلاً حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار تومان در ماه، کارهایی را انجام دهند که مستلزم حداقل دستمزد، یعنی ۳۰۰ هزار تومان است. هرچند که این حداقل حقوق تعیین شده هم به هیچ وجه برای تامین یک زندگی انسانی کفایت نمی کند.

البته برخی از کارفرماها از طرق دیگر هم این دستمزدها را کاهش می دهند. یکی از این روشها آزمایشی کار کردن است که در واحدهای خدماتی و شرکت های خصوصی شایع است.

زیادی را می طلبد. این در همه زمینه هایی است که به زندگی زنان برمی گردد و فقط در بحث اشتغال نیست. باید از مسایل ملموستر و عینی تر زندگی زنان آغاز کنیم. خیلی مواقع فعالین از جایگاه خود به مسائل نگاه می کنند و یا چیزهایی را مطرح می کنند که برای آنها قابل درک نیست. فکر می کنم یکی از دلایلی که باعث شده بین فعالین حقوق زنان و زنان زحمتکش پیوند خوبی برقرار نشود، همین باشد.

با توجه به اینکه بر اساس قانون کار، تفاوتی بین دستمزد زن و مرد وجود ندارد، به نظر شما چه عواملی باعث می شود که سطح دستمزدهای زنان پائین تر از مردان باشد؟

هاله صفرزاده: بر اساس قانون دستمزد زن و مرد برابر است. یعنی برای کار برابر، دستمزد برابر دارند. شاید بشود گفت که این یک ماده مترقی در قانون کار ما است که البته دستاورد مبارزات کارگران است. اما، عملاً دستمزدی که زنان دریافت می کنند، کمتر از مردان است. چراکه برخی از امتیازات مثل حق عائله مندی، حق مسکن، حق اولاد و... به زنان یا پرداخت نمی شود یا در حد مردان پرداخت نمی شود. و حتا همین یارانه های نقدی هم سهم مردان می شود و نه زنان و کودکان. یعنی می توان گفت این قانون اجرا نمی شود یا با آن تبصره ها و بخش نامه های دیگر عملاً خنثی می شود.

همانطوری که می بینیم در شرایط امروز درآمد خیلی از مردان نیز از حداقل دستمزد تعیین شده پائین تر است؛ اما متأسفانه دستمزد زنان خیلی پائین تر از حد اعلام شده است. بسیاری از مردان مجبورند دو یا سه شیفت کار کنند. مثل پرستاران یا کارگران خدماتی بیمارستانها، اما زنان چون بچه دارند و کار خانگی نیز وظیفه آنهاست، نمی توانند اضافه کاری کنند یا دو شیفت یا سه شیفت کار کنند. در نتیجه دریافتی مردان بیشتر از زنان می شود. نقش شرکت های پیمانکاری را نیز در پایین بودن

موجود را می شناسند، دید خوبی از آنها ندارند. چرا؟ چون تشکل های موجود دولتی هستند و عملکرد بدی داشته اند. آنها اظهار می کردند که از آنها حق عضویت گرفته می شود و کاری برای آنها انجام نمی شد و در صورت ایجاد مشکل هم، آنها طرف مدیریت بیمارستان را می گیرند. وقتی دید منفی نسبت به تشکل ها وجود دارد، چگونه می توان پرستاران را تشکل پذیر کرد؟ این تازه در رابطه با قشر آگاه و تحصیل کرده است. در قشرهای پایین تر مانند زنان خانه دار چگونه می توان آنها را متشکل کرد و یا زنانی که در کارخانه هایی کار می کنند که قراردادهای هفتگی و ماهیانه دارند. عملاً این قراردادها مانع بزرگی برای تشکل یابی است و این محدود به زنان نیز نمی شود. یعنی شگردهایی که استفاده شده تا مانع تشکل یابی شود بسیار حساب شده است که کار را دشوار می کند. این کار فوق العاده دشواری است گرچه نشدنی نیست. راه و روش و ابتکار و همت می خواهد.

با توجه به تجربه های موفق تشکل های گذشته، آیا می توان راهی را یافت تا از آن تجربه ها استفاده کرد؟

هاله صفرزاده: بهترین دوران تشکل های کارگری زنان در جامعه ما بین سالهای پنجاه و هفت تا شصت بود. در این دوران، تشکل های زیادی بوجود آمد ولی به واسطه حوادث دهه شصت تمام تجربیات آنها از بین رفت. متأسفانه، افرادی که از آن دوران به جای مانده اند اندک هستند و این دستیابی به آن تجربیات را سخت می کند و کار زیادی را می طلبد. شاید بتوان این را زمینه فعالیت مشترک فعالین کارگری و زنان دانست. در آن دوران زنان در بعد وسیعی به فعالیت های اجتماعی کشیده شده بودند و خواسته هایشان را از طریق تشکل های محلی و صنفی و... که ایجاد کرده بودند مطرح می کردند.

ولی شنیده ایم که برخی سازمان های مطرح چپ در اوایل انقلاب همراهی چندانی با خواسته های زنان نداشتند. مثلاً در جریان برگزاری تظاهرات هشتم مارس سال ۵۷، اکثر سازمان های چپ مطالبات زنان را انحرافی ارزیابی کردند، و معتقد بودند که مبارزه با امپریالیسم باید محور اصلی

نیروی متقاضی کار در ابتدا باید بطور آزمایشی مشغول به کار شود که دوره یک تا سه ماه است. به بهانه کارآموزی در این مدت یا دستمزدی پرداخت نمی شود یا مبلغ بسیار اندکی داده می شود. بعد از طی این دوره هم به راحتی می گویند از کار شما راضی نبودیم و فرد دیگری به کار گرفته می شود. تازه اگر هم استخدام شود بعد از یک سال در واقع وی دستمزد ۹ ماه خود را گرفته است و زنان بیشتر قربانی این روش هستند. اگر سری به دفاتر خدمات هوایی بزینم به راحتی می توانیم این شیوه کار را ببینیم.

به نظر شما چطور می توان با سیاست هایی که خانه نشینی زنان را تبلیغ می کند، مقابله کرد؟ نقش فعالان حقوق زنان در این رابطه چه می تواند باشد؟ در یک کلام، چطور می توان برای تغییر این سیاست ها، اقدامی جمعی ترتیب داد؟

هاله صفرزاده: با توجه به شرایط کنونی جامعه ما، متأسفانه ارتباط خوبی مانند چند سال قبل بین زنان و فعالین اجتماعی و همچنین کارگران و فعالین کارگری وجود ندارد و روز به روز هم محدودتر می شود و می خواهند این ارتباط را قطع کنند. زیرا می دانند آگاهی است که سبب ایجاد حرکت می شود و می خواهند جلو این آگاهی را بگیرند. من معتقد نیستم که فعالین اجتماعی می توانند حرکت اجتماعی را بوجود آورند. آنها نمی توانند خواسته هایشان را به مردم تحمیل کنند، تنها می توانند آگاهی را به میان آنان ببرند.

مهم ترین مساله این است که زنان بتوانند تشکل های خود را بوجود آورند و دسته جمعی از منافع خود دفاع کنند. متأسفانه جای تشکل های صنفی و اجتماعی زنان خالی است. پرستارها و معلمان، قشرهایی هستند که سابقه تشکل را داشته اند، اما در یک کار تحقیقی که بر روی پرستاران انجام شده، دیدم که هیچ یا چندان تمایلی به تشکل در آنها وجود ندارد. خیلی از پرستاران تصویری از فعالیت متشکل و هماهنگ با یکدیگر ندارند. اولاً تجربه تشکل های قبلی اصلاً به آنها منتقل نشده است. در یک دوره پرستاران تشکل های خوبی داشتند. آنها می توانستند تشکل های

و... به روشنی عنوان می کردند. بسیاری از اینها در تظاهرات علیه حجاب شرکت داشتند و حتا کتک هم خوردند. اما گروه هایی هم بودند که در مورد این تظاهرات از عنوان: «زنان بورژوا به میدان می آیند» یا عنوانی شبیه به آن استفاده کردند. آنان با مقایسه این اعتراضات با تظاهرات زنان بورژوا علیه دولت آلمند در شیلی و با این تحلیل که در شرایطی که امپریالیسم برای کشور ما دندان تیز کرده، نباید این گونه عمل کرد، این اعتراضات را محکوم می کردند. این سیاستشان تنها به مسایل زنان محدود نمی شد، حتا می توان گفت در سایر زمینه ها افراطی تر هم عمل می کردند. جالب است بدانیم که یکی از مطرح ترین زنان عضو یک حزب با چنین گرایش فکری در مراسم ۸ مارس ۵۷ با حجاب شرکت کرد. ولی این تفکر غالب نبود.

در مورد عدم استقلال شاخه های زنان سازمان های چپ نیز نمی توان حکم کلی صادر کرد. بر خلاف نظر شما این گروه ها نسبت به مسایل زنان توجه داشتند و همراهی زیادی با خواسته های زنان داشتند. البته با توجه به شرایط آن روز. اما باید دانست همراهی را شما چگونه معنا می کنید؟ زنان بسیاری دوشادوش مردان برای تغییر جامعه شان وارد عمل مستقیم شده بودند. زنان در محلات، محل های کار، مدارس و دانشگاه ها مشغول بودند. خواسته های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، جنسیتی و... همه و همه مطرح بودند. سال ها خفقان قبل از این دوره آزادی، سبب شده بود که این خواست ها فوران کند. اما این دوره آنقدر کوتاه بود که جلوی این فوران قبل از آنکه به تعادل برسد، گرفته شد و خب...

موجی بزرگ جامعه ایران را به هم ریخته بود و برای آگاهی از این که بخش های زنان این سازمان ها چگونه عمل می کردند و غیره می توان به نشریات و آثار باقی مانده از آن دوره مراجعه کرد. البته این به این مفهوم نیست که همه عملکردهای آنان مورد تایید باشد و یا هیچ نقدی به آن وارد نباشد. اما این غیرمنصفانه

باشد و سایر خواسته ها حاشیه ای و انحرافی است. در مورد شاخه های زنان سازمان های چپ نیز این نقد وجود دارد که این شاخه ها از استقلال کافی برخوردار نبودند. نظر شما در مورد این انتقادات چیست؟

هاله صفرزاده: می گویند «اکثر سازمان های چپ»؟ برای این حرف خود چه مستنداتی دارید؟ این حرف شما درست نیست و با واقعیت بیانیه ها و مواضع آنها نمی خواند. البته در مواردی سرسری گرفتن موضوع متاسفانه وجود داشت. اگر می خواهیم یک مساله تاریخی را بررسی کنیم باید این کار را دقیق انجام دهیم. از دو جنبه مساله را باز می کنم.

اولاً، در میان هر گروه از فعالان اجتماعی گرایشات فکری متفاوتی وجود دارد که هر کدام بر مبنای آن، مسایل را به گونه ای خاص تحلیل می کنند و راهکارهای متفاوتی هم برای فعالیت هایشان انتخاب می کنند. نمی توان راهکارها و نظرات یک گرایش فکری را به تمام گرایشات فکری دیگر تسری داد. آیا می توان گفت تمام فمینیست ها معتقدند که مردان دشمن اصلی زنان هستند و...؟ مسلماً نه.

ثانیاً، برای بررسی یک پدیده تاریخی باید آن را در شرایط همان زمان بررسی کرد. اینکه من از این جایگاهی که الان در آن هستم و شرایطی را که پشت سر گذاشته ام که سبب شده تجربیاتی داشته باشم، بیایم و آن را مورد نقد قرار دهم، غیر علمی است. من ابتدا باید شرایط کلی جامعه آن روز را بررسی کنم و بعد مثلاً موضوعی مثل تظاهرات زنان علیه حجاب اجباری را در ظرف تاریخی خودش ببینم و ارزیابی کنم.

خب حالا با در نظر گرفتن این دو جنبه به خود موضوع بپردازیم. بسیاری از گروه ها و سازمان های سیاسی چپ با پوشش اجباری برای زنان مخالف بودند و مخالفت خود را در بیانیه ها، نوشته ها

تنگناکنگی با زنان کارگر برقرار نشود، نه می توان آگاهی را به آنها منتقل کرد و نه در تشکل یابی آنها تاثیر گذار بود.

نگرش فعالین کارگری نسبت به مسائل زنان چگونه است؟

هاله صفرزاده: تا آنجا که من مطالعه و شناخت دارم فعالان کارگری «کور جنس» نیستند و مسائل زنان، بخصوص زنان کارگر را نادیده نمی گیرند. فعالان کارگری این دید را دارند که زنان بخشی از نیروی کار هستند و طبیعتاً هر تلاشی برای آزادی طبقه کارگر انجام شود، برای زنان نیز موثر خواهد بود و نمی توان آنها را تفکیک کرد. اما فکر می کنم بعضی از فعالین زنان خیلی مکانیکی به قضیه نگاه می کنند. یک گزارش درباره تظاهرات جی ۸ در آلمان می خواندم که در آن نوشته شده بود تشکل های زنان در این تظاهرات توانستند خواسته های خود را مطرح کنند و با شعار «آزادی سقط جنین» چهار هزار زن را به آن تجمع بیاورند. برای من این گونه طرح مسایل تا حد زیادی ناملموس است. مثلاً، اگر قرار باشد یک حرکت کارگری شکل بگیرد و یک خواسته ای داشته باشد مانند حق ایجاد تشکل یا افزایش دستمزد، و از طرف دیگر این خواسته ها در محیط های کاملاً مردانه مطرح شود، ما چطور می خواهیم خواسته های زنان را در اینجا بگنجانیم؟ مثلاً اگر حق طلاق زنان را مطرح کنیم برای کارگران آنجا، در آن شرایط قابل درک و ملموس خواهد بود؟

پس باید هوشیارانه مطالباتی را در مورد زنان مطرح کرد که برای آنان نیز ملموس باشد. به عنوان مثال ایجاد شغل به اندازه کافی، تا برای همه کار وجود داشته باشد و فرصت های برابر شغلی برای زنان و مردان به وجود آید (که در غیر این صورت نمی توان از برابری مرد و زن صحبت کرد)، می تواند یکی از این خواسته ها باشد. یا خواسته «حقوق و دستمزد برابر برای کار برابر»، برای مرد کارگر هم ملموس است. چرا که اگر زنش حق عائله مندی و حق اولاد را دریافت کند در واقع خانواده و فرزندانش از این مساله منتفع می شوند و شرایط زندگی شان بهتر می شود. پس از این خواسته حمایت خواهند کرد. و یا مواردی از این قبیل.

است که بدون تحقیق کافی و بدون در نظر گرفتن شرایط آن روز، این گونه و به شکل کلی حکمی این چنینی صادر کرد. مخصوصاً که بسیاری از فعالان آن دوران دیگر امروز در میان ما نیستند. با این مستندات و اطلاعات کمی که الان از آن دوره داریم نمی توان به راحتی حکم صادر کرد.

گاهی به نظر می آید عمدی در کار است تا نسل جدید از آن دوره، تنها با چنین حکم های کلی غلط آشنا شوند. بهتر است به جای این که راجع به تعداد دندان های اسب بحث کنیم دهان اسب را باز کرده و دندان هایش را بشماریم، آن هم بدون پیشداوری.

تقریباً از ابتدای دهه ۱۳۸۰، فعالیت تشکل های کارگری در ایران مجدداً احیاء شده است. با این وجود، تشکل های موجود اکثراً مردانه هستند و اگر هم محدودیت نداشته باشند اعضاء به هر حال مرد هستند. نگاه این تشکل ها را نسبت به مسائل زنان را چگونه می بینید؟

هاله صفرزاده: معدود تشکل های مستقل موجود مردانه هستند. زیرا این تشکل ها در کارخانه هایی بوجود آمده که مردان کار می کنند و کارگر زنی وجود ندارد که در این تشکل ها عضو شود. با این حال، در برخی تشکل ها خانواده ها و یا همسران کارگران در امور مشارکت دارند. در کارخانه هایی که زنان کار می کنند، تعداد کارگران زن کاهش یافته است. در کارخانه های تولید مواد بهداشتی که تعداد کارگران زن بسیاری دارند، اکثر قراردادهای سه ماهه است و حتی کمتر، آخر قرارداد هم چیزی به عنوان حق سنوات کارگران پرداخت می شود و تسویه حساب می گیرند و دوباره قرارداد نوشته می شود. اگر اعتراضی صورت بگیرد دیگر قرارداد جدید تنظیم نمی شود. در کارگاه های تولیدی لباس هم حدوداً به همین شکل عمل می شود. متأسفانه درباره کارخانه های دیگر که زنان در آنها کار می کنند اطلاعات زیادی در دسترس نیست، زیرا این کارخانه ها اجازه ارتباط با کارگران را نمی دهند. تا زمانی که در محیط های کار و زندگی ارتباط

اثر خشونت خانوادگی به اندازه مسائل معیشتی اهمیت ندارد؟

هاله صفرزاده: اتفاقاً بحث خشونت علیه زنان بحثی است که از اولویت برخوردار است، آن هم برای تقریباً همه اقشار زنان. خوب معلوم است که زن باید اول بتواند زنده و سالم بماند و بعد بقیه چیزها. جامعه الان ما، جامعه ۱۵۰ سال پیش نیست. امروزه به قدری مسائل در هم تنیده است که به راحتی نمی توان مسائل فرهنگی را از اقتصادی، اجتماعی، سیاسی تفکیک کرد. البته، زیربنا و منشا تمام این تبعیضات تامین سود و نفعی است که اقشار فرادست جامعه می برند، بخصوص بخش مردانه آن. بر همین اساس، حرفم این نیست که فلان خواسته از خواسته دیگر مهمتر است، بلکه اعتقاد دارم که برای اقشار مختلف، در زمان های مختلف، اولویت ها فرق می کند. یعنی خواسته برابری جنسیتی، حق همه زنان است، اما ستم چندگانه ای که بر زنان کارگر می رود، باعث می شود که نتوان به راحتی اولویت خواسته های او را مشخص کرد. ما نمی توانیم اولویت زنان را از بیرون مشخص کنیم. باید از زبان خود آنها بشنویم که خواسته شان چیست. برای یک زن فقیر خانواده روستایی که اصلاً جزء حق حقوق خود نمی داند که طلب دستمزد بکند، علیرغم کار زیادی که انجام می دهد، چطور می توان خواسته ای را مطرح کرد که مثلاً زنان کارمند شهرنشین دارند؟ ابتدا باید با زندگی او ارتباط برقرار کنیم، خواسته های ملموس او را بشناسیم و بعد از طرح آنها، به تدریج خواسته های دیگر را هم مطرح کرد. اگر با خواسته های ملموس زنان فرودست ارتباط برقرار نکنیم، بخش عظیمی از زنان ما کنار گذاشته می شوند. اگر فقط زبان بخش محدودی از زنان را بفهمیم، مثلاً زنان طبقات متوسط به بالا، فعالیت ما هم صرفاً محدود به آنها می شود. پس منظوم این نیست که خواسته برابری حقوق مدنی، مثل حق طلاق، حضانت و... خواسته زنان کارگر نیست و نباید مطرح کرد. مسلماً بسیاری از قوانین مدنی

البته، همانطور که گفتم تفکر مردسالارانه در بخش هایی از جنبش کارگری وجود دارد - کما اینکه به نظر من چنین تفکری حتی در بین برخی از فعالان زن نیز وجود دارد - چراکه ریشه های بسیار عمیقی در جامعه ما دارد و کارگران هم از این امر مستثنا نیستند. اما باید تلاش کرد تا چنین تفکری را تغییر داد. همان گونه که تفکر اولویت دادن نا به جا و غیر اساسی به مسایل زنان نیز وجود دارد.

همان طور که گفتم فعالان این جنبش به مسائل زنان حساس هستند. برای آنان آزادی طبقه کارگر بدون آزادی زنان معنا ندارد. اما باید توجه داشت که این اعتقاد نباید به صورت شعاری و ویتربینی مطرح شود. بلکه باید در جریان عمل مورد توجه قرار گیرد. در برخی موارد مشکلات معیشتی به قدری جدی می شود که خواسته های جنسیتی دیگر اولویت ندارد. مثلاً نمی توان برای زنی که نیاز به سرپناه دارد، در مورد حق طلاق صحبت کرد. چنین زنی حاضر می شود که به خاطر نیازهای اولیه اش، از خیلی حقوق دیگرش بگذرد. مثلاً برای چنین زنی، دو زنه بودن شوهرش آنقدر مهم نیست که داشتن سرپناه و نیازهای معیشتی اش اهمیت دارد. خوب، من چطور می توانم خواسته حق طلاق را به چنین زنی بقبولانم؟ در واقع، چنین زنانی خیلی مسائل مهمتری دارند که با خواسته های فعالان زنان فاصله دارد. در واقع، تاکید من به خواسته های ملموس تر و ضروری تر است. منظوم این نیست که حق طلاق مهم نیست، بلکه بحث بر سر خواسته ضروری تر، در زمان مشخص و برای اقشار مشخص زنان است.

مبنای اولویت بندی و تعیین اهمیت خواسته های مبارزاتی از نظر شما چیست؟ به عبارت دیگر، بر چه اساسی استدلال می کنید که مثلاً نیازهای معیشتی مهمتر از نیاز به امنیت در خانه است؟ آیا به خطر افتادن جان زنان در

ایدئولوژی خاص صادره می شود. باید پرسید، آیا اصلاً این خانم زندانی موافق بوده جایزه ای که رایس و کلینتون می دهند، به او اهدا شود؟ به نظرم، در این خصوص خیلی ضرورت داشت و دارد که فعالین زنان موضع گیری کنند. آیا جایزه خانم رایسی که در جریان حمله امریکا به عراق زمینه ساز فجایع بسیاری علیه زنان و دختران عراقی بوده، شایسته است که به زنان ایرانی اعطاء شود؟ باید موضع خودمان را مشخص کنیم و خط و مرزهای اولیه را حفظ کنیم. در غیر این صورت تحت «گفتمان» آنها قرار می گیریم. اتفاقاً این مدت اخیر خیلی سعی می شود که با دادن جایزه و دعوت به سخنرانی و ... فعالان مدنی در ایران را جذب «گفتمان» خودشان کنند. نتیجه این شود که فعالیت ها به سمت رسانه ای شدن و تبلیغاتی شدن سوق پیدا می کند. یعنی تنها در سطح باقی می ماند، اما در عمل توخالی است و به نفع خودشان. البته، این صرفاً مشکل زنان نیست، فعالان حقوق کودک، و همچنین فعالان کارگری هم با این مشکل مواجه هستند. در نتیجه، با وجود تمام تلاش هایی که صورت می گیرد، هیچ تغییری اتفاق نمی افتد و همچنان در حال درجا زدن هستیم. به نظرم باید از رسانه ای شدن و تبلیغاتی عمل کردن فاصله بگیریم و تلاش کنیم که بیشتر کار واقعی کنیم.

خیلی ممنون خانم صفرزاده، با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید

موجود به ضرر زنان است. اما باید بدانیم برای چه زنانی، چه خواسته هایی را چگونه طرح بکنیم. باید ابتدا از خواسته های ملموس شروع کنیم و بعد به تدریج خواسته های دیگر را پله به پله مطرح کنیم.

در انتها می خواستیم در مورد دلایلی که باعث فاصله بین جنبش ها شده بپرسیم؟ فکر می کنید برای اینکه مثلاً جنبش زنان و جنبش کارگری بتوانند به هم نزدیکتر شوند، لازم است تا چه مواعی مرتفع شود؟

هاله صفرزاده: متأسفانه خیلی مسائل باعث می شود که این فاصله ها ایجاد شود. یکی اینکه نولیبرالیسم حاکم و غیر حاکم نمی خواهد و به نفعش نیست که بین جنبش های مختلف نزدیکی بوجود آید، زیرا در این صورت اساس نظام سرمایه داری به خطر می افتد. به همین دلیل به طرق مختلف سعی می کند که از آن جلوگیری کند. از طرح مسایل غیر واقعی گرفته تا طرح خواسته های انحرافی، توسط نهادهای وابسته به خودش، آن هم در هیات سازمان ها و تشکل های زنان، کارگران و ... که به ظاهر مستقلند ولی در اصل بسیار وابسته. ممکن است این وابستگی تنها وابستگی نظری و ایدئولوژیک باشد.

می بینید، مساله بسیار پیچیده است و نیاز به هوشیاری و آگاهی بسیار زیاد دارد. نمونه های بسیاری را می توان در سراسر دنیا دید. به یکی از نمونه هایش اشاره می کنم. جایزه «شجاعت» به یکی از خانم های وکیل ایرانی داده می شود. در برنامه ای که از صدای امریکا پخش شد، هنگامی که خانم کلینتون اعلام کرد که جایزه شجاعت به خاطر فلان و بهمان دلیل به ایشان داده می شود، خانم کاندولیزا رایس هم در کنارش ایستاده بود. در انتها هم اعلام شد که این خانم جایزه اش را به زن جوانی تقدیم کرده که در زندان است. به نظرم، چنین اتفاق هایی نشان دهنده آن است که خیلی از مسائل در حال مخلوط شدن اند، یعنی خط و مرزها با چنین شانناژهای رسانه ای در حال مخدوش شدن است. در واقع، در زیر این سر و صداها و تبلیغات رسانه ای، مبارزه آن زن زندانی اصلاً گم می شود، یا حتی به نفع یک سیاست و

زنان و ستم دوگانه

علیرضا ثقفی

کانون مدافعان حقوق کارگر - چرا سرمایه‌داری نمی‌تواند مسالهی ستم بر زنان را حل کند؟!

نظام طبقاتی و سودمحوری از آن جا نمی‌تواند مشکل ستم بر بخشی از جامعه و به خصوص زنان و کودکان را حل کند که سیستم طبقاتی و استثمار و بهره‌کشی انسان از انسان، بنیان آن را تشکیل می‌دهد. این سیستم طبقاتی و سودمحوری فشار خود را بر آن بخش‌هایی بیشتر وارد می‌آورد که چه به طور سنتی و چه به صورت روزمره از امکانات کمتری برخوردارند. آن بخش از اجتماع که دارای مالکیت و دارایی کمتری هستند و برای گذران خود چیزی به جز فروش نیروی کار ندارند همواره باید مطیع و فرمانبردار بخشی باشند که دارای امکانات و مالکیت‌های بیشتری هستند و بخش اعظمی از سرمایه را در اختیار دارند.

نظام و سیستم حاکم بر یک جامعه، آن هنگام که بنیان اصلی خود را بر میزان مالکیت قرار می‌دهد و تمام ارگان‌ها و ابزار خود را برای حفظ و برتری دارندگان سرمایه و قدرت به کار می‌گیرد، سلب قدرت‌شدگان و فروشندگان نیروی کار به عنوان فرودست تحت ستم قدرت‌مداران و صاحبان مالکیت‌های کلان هستند و این سیستم یا نظم و نظام تنها در آن جا به هم می‌ریزد که ارکان حفظ قدرت و مالکیت کارایی نداشته باشند.

ارگان‌های حفظ قدرت و مالکیت از سیستم قضایی تا نظامی و انتظامی و سیستم فرهنگی حاکم همه در آن جهت قرار دارند تا با تمام توان خود نظم و نظام موجود را به صورت جزیی لایتغیر از طبیعت بشری درآورند و در این تحمیل همگانی، آن بخش از جامعه که دارای قدرت کمتری است و به طور مشخص دارای حق مالکیت کمتری است، بیشترین فشار را تحمل می‌کند. از همین

جهت حق ارث نابرابر یکی از مهمترین قسمت‌های تحمیل فقر و ستم بر زنان در آن کشورهایی است که هم چنان قوانین سنتی حاکم است. در آن قوانینی که زنان در ارث به صورت نیمی از مردان در نظر گرفته می‌شوند، از یک سیستم خود تنظیم برای فرودست نگه داشتن زنان استفاده می‌شود. یعنی آنکه در نسل‌های آینده هم زنان باید به صورت فرو دست در یک نظام نابرابر سرمایه‌داری پذیرفته شوند.

از همین جهت است که مالکیت و داشتن حق برتری به زنانی داده می‌شود که توانسته‌اند در نظام سودمحور و سرمایه‌سالار بخشی از سرمایه یا دارایی‌ها را در اختیار خود بگیرند. آن بخش از زنان که در مجموعه‌ی قدرت حاکم سهمی از مالکیت و قدرت جامعه را در اختیار گرفته‌اند، ستم دوگانه‌ای را تحمل نمی‌کنند، آن‌ها می‌توانند مردان را با پول و سرمایه‌ی خود به خدمت درآورند و ضرورتی بر تحمل ستم ندارند.

این جامعه‌ی سرمایه‌داری است که انسان‌ها را به دو جنسیت تقسیم می‌کند و از وجود نابرابر زنان در جوامع گذشته حداکثر استفاده را می‌برد تا آن که دستمزدها را پایین نگه دارد. حفظ روابط مردسالارانه در کشورها و اقوام عقب‌مانده برای آن است که همچنان سودهای افسانه‌ای را با حفظ دستمزدهای پائین برای سرمایه تضمین کند. در کشورهای مهد سرمایه‌داری از جاذبه‌های جنسی در جهت سودطلبی و فروش کالاهای خود و جامعه‌ی مصرفی استفاده می‌کند تا سلطه خود را تداوم بخشد. در شرایط حاکمیت سرمایه صحبت از برابری جنسیتی یا برابری حقوق انسان‌ها به امری صوری و ظاهری می‌ماند که تنها برای اصلاح و بزک کردن نظام سرمایه‌داری بیشتر مفید است تا برابری واقعی افراد انسانی. زیرا که سرمایه‌داری اساساً نظامی نابرابر است و یک نظام نابرابر نمی‌تواند برابری را در بخشی از جامعه برقرار کند. نظام سرمایه‌داری که بنیانش بر نابرابری در سهم انسان‌ها از زندگی و نعم مادی قرار دارد، اگر برابری را در حقوق مساوی برای

متفاوت زن و مرد دقت نمی‌کنند، و ستم‌های مردان بر زنان را مشاهده نمی‌کنند ...

برای روشن‌تر شدن مطلب به گزینه‌های مختلف از گفته‌های آنان که برداشتی از نظراتشان است می‌پردازیم:

اولین مطلبی که ممکن است گفته شود آن است که چرا در حقوق کارگر زن و مرد تفاوت‌ها را نمی‌بینند- و یا آن که به اندازه کافی بر این تفاوت حساسیت نشان داده نمی‌شود. در پاسخ به آن مطلب می‌توان گفت هرچند ممکن است که در پافشاری بر حقوق کارگران و اقشار مختلف کارگری و هم چنین دفاع از حق تشکل کارگری، بیشتر تاکید فعالان کارگری بر لفظ کارگر اعم از زن و مرد است. اما این مسئله به هیچ وجه به معنی نادیده گرفتن زنان نیست. زیرا که در دید فعالان کارگری همواره زنان با مردان مساوی فرض شده‌اند و حقوق برابر آنان مسلم دانسته شده است. و این امری تاریخی است که همواره در فرهنگ فعالان کارگری از ابتدای ظهور طبقه کارگر با تاکید بسیار مطرح شده است. و بهترین دلیل آن هم از همان ابتدای ظهور جنبش‌های کارگری در سراسر دنیا است و دلیل بزرگ آن هم پایه‌گذاری روز زن توسط فعالان کارگری شناخته شده، کلارا زتکین و رزا لوکزامبورگ است که تمام فعالان کارگری سراسر جهان آنان را استاد و معلم خود می‌دانند و تنها نظام سرمایه‌داری است که از نام آنان هم وحشت دارد. حتی سازمان جهانی کار که تنها بازمانده‌ای از فعالیت‌های کارگری قرن گذشته فعالان کارگری و در حقیقت تغییر شکل یافته خواسته‌های فعالان کارگری قرن گذشته در شکل رسمی و بورژوازی آن است، یکی از مقاله‌نامه‌های مهمش مقاله نامه ۱۱۱ است که همواره درباره آن در کشورهای مختلف بحث کرده است. در این مقاله نامه که در حقیقت کاریکاتوری باقیمانده از مبارزات برابری زنان و مردان و اقلیت‌ها در قرن گذشته است، تساوی در دستمزد که همان تساوی در استثمار است به رسمیت شناخته شده و در حقیقت همین تساوی در استثمار بازمانده مبارزات تصاحب شده فعالان کارگری گذشته توسط نهادهای سرمایه‌داری است. و در سال‌های اخیر نیز با استناد به همین مقاله نامه حکومت ایران مورد باز

زنان و مردان و از آن طریق برای آحاد انسانی بپذیرد، در حقیقت نفی نابرابری در مالکیت را پذیرفته است و این آغازی برای نفی خود خواهد بود.

با محو سرمایه‌سالاری نگاه جنسیتی از صورت سیستمی حاکم و قدرتمند خارج شده و پشتوانه سرمایه‌سالاری خود را برای حفظ سود و حاکمیت سرمایه از دست می‌دهد، دیگر پشت نگاه جنسیتی، قدرت و حاکمیت سرمایه نهفته نیست و تفاوت‌های جنسی به مقولات فرهنگی و سنتی که قدرت حکومتی ندارند تبدیل خواهد شد و برخورد با آن در چارچوب فرهنگی و هنری قابل حل است. این دیگر وظیفه هنر و ادبیات است که پیرایه‌های جامعه کهن را بزداید و برتری مردان را بر زنان به سوژه‌های تاریخ بسپارد.

در این میان مساله جالب توجه آن است که گاه از جانب محافل سرمایه‌داری و یا وابستگان آنان، فعالان کارگری و مخالفان نظام سرمایه‌داری به کور جنسیتی متهم می‌شوند و گفته می‌شود که آنان حساسیت لازم را در برابر تفاوت‌های جنسیتی و یا ستم دوگانه ندارند. کورجنسیتی خواندن مخالفان نظم و نظام سرمایه‌داری، در حقیقت درک نادرست از بنیان نگاه به جنسیت در میان مخالفان نظم و نظام سرمایه‌داری است. زیرا که مخالفان نظام سرمایه‌داری نه تنها با نابرابری‌های جنسیتی که با نابرابری‌های قومی و ملیتی و نابرابری در اصل استفاده از نعم مادی توسط تمامی افراد انسانی مخالفند و نظام نابرابر را در مالکیت ابزار و وسائل زندگی بشری، مانع هر نوع تکاملی در جامعه انسانی می‌دانند.

کورجنسیتی: یا همه چیز را جنسیتی دیدن

این که می‌گویند طرفداران حقوق کارگران کورجنس هستند چه معنی دارد؟ آیا معنایش آن است که آنان تفاوت جنسیتی را مشاهده نمی‌کنند؟ من هرچه از نوشته‌های این نظریه پردازان به اصطلاح حقوق زنان خواندم چیزی مشخص را نیافتم و بیشتر به شعار دادن و یا مغلطه کردن بسنده کرده‌اند، می‌گویند مبارزین کارگری، تفاوت جنسیت را نمی‌بینند و یا آن که به خواسته‌های

ایستادگی و مقاومت کرده‌اند اما روز به روز مجبور به اعتراف به ناکامی خود هستند. از عرصه‌ی مبارزات رو دررو با نیروهای واپسگرا و میدان نبرد و شکنجه‌گاه‌ها که بگذریم، که خود داستان‌های مفصل و صحنه‌های قهرمانانه فراوان دارد، در عرصه‌های خود زندگی اجتماعی امروزه، برابری میان توانائی‌ها و حقوق زنان و مردان تا حدود زیادی بر کسانی که می‌خواهند مانع راه تکامل جوامع انسانی شوند، قبولانده شده و با برداشتن آخرین گام‌ها در جهت دگرگونی نظام سودمحور این تلاش‌ها کامل خواهد شد.

۲- در آخرین مرحله از برگزاری کنکور رشته‌های فوق لیسانس و یا همان کارشناسی ارشد، در تمام رشته‌ها شرکت‌کنندگان زن بیشتر از مردان بوده‌اند و در برخی رشته‌ها این نسبت به بیش از ۸۰ درصد برای زنان و کمتر از بیست درصد برای مردان بود. این امر بیانگر مبارزه مداومی است که زنان و دختران برای دستیابی به حقوق از دست رفته خود به رغم فشارها و تهدیدها و سرکوب‌هایی که به وسیله نیروهای ارتجاعی شده‌اند، ادامه یافته است.

در این راه زنان چه سختی‌ها و رنج‌ها و مرارت‌ها که نکشیدند از تقاضاهای غیرمشروع اساتید به اصطلاح دانشگاه‌های عقب‌مانده حکومتی تا قتل‌ها و تحقیرها و رنج و شکنجه روزانه از طرف جنس مذکر. اسید پاشی‌های مکرر از جانب جنس مذکر عقب‌مانده در دانشگاه‌ها بر روی دختران و چاقوکشی‌ها و نقص عضو کردن‌ها و سوء استفاده‌ها، همچنان به مبارزات‌شان ادامه داده‌اند.

سرمایه‌داری همان بلایی را بر سر زنان کارگر می‌آورد که بر سر مردان، و این ناآگاهی و عدم درک طبقاتی مردان است که گمان می‌کنند بدبختی‌هایشان از زنان است و فشار منتقل شده از نظام سرمایه‌داری و استثمار را به زنان و در انتها به کودکان منتقل

خواست قرار گرفته است که هر چند صوری و بسیار ابتدائی است اما ظاهراً مقامات ایران قول داده‌اند که این مقاوله‌نامه را اجراء کرده و غیره..... پس عقب مانده‌ترین بخش فعالان کارگری که همان بخش‌های سازمان جهانی کار و به اصطلاح بخش‌های رسمی کارگری هستند و سه جانبه‌گرا و در حقیقت حافظ نظام سرمایه‌داری‌اند و در حقیقت نهادهای دوران سرمایه‌داری برای کارگران هستند، دیگر مساله تفاوت جنسیتی را به اجبار پذیرفته‌اند و درباره آن مقاوله‌نامه و قرارهای صادره و تحمیلی از جانب فعالان کارگری را قبول کرده‌اند. به طور قطع بخش پیشرو کارگری دیگر کاملاً آن را درک می‌کنند و می‌فهمند و بخش پیشرو کارگری امروز از کسانی که صد سال پیش از حقوق کارگر دفاع می‌کرده‌اند نمی‌توانند عقب تر باشند. مبارزین قدیمی این مقاوله‌نامه‌ها را با مبارزه بر سرمایه‌داری تحمیل کرده‌اند، اما چرا آن را در بوق و کرنا نمی‌کنند و هر لحظه از آن دم نمی‌زنند؟ و بیشتر بر حقوق کارگران به صورت کلی می‌پردازند؟

۱- در برخی از زبان‌ها مانند انگلیسی و فرانسه و آلمانی و عربی انسان‌ها و اشیاء به دو دسته مذکر و مونث تقسیم می‌شوند و در برخی زبان‌های دیگر مانند فارسی این تقسیم‌بندی به خصوص در مورد انسان‌ها کمتر وجود دارد. صرف نظر از جنبه‌های تاریخی مساله که بیانگر مشارکت زنان در امور زندگی و تولید اجتماعی از هر نوعش در طول تاریخ است، این مساله نمایانگر امر مهم دیگری است که مبارزات اجتماعی در تاریخ ما را از برجستگی خاصی بر خوردار می‌کند. برجستگی‌ای که در سنت‌های اجتماعی ما مشارکت زنان را در تمام سطوح اقتصادی و اجتماعی نشان می‌دهد. مبارزات زنان علیه ستمگری نظام سرمایه‌داری و به خصوص عقب‌مانده‌ترین بخش‌های آن در چند دهه گذشته نشانگر پیشرفت قابل ملاحظه و چشمگیری در بدست آوردن حقوق برابر زنان با مردان در عرصه‌های اجتماعی زندگی است. هر چند نیروهای ارتجاعی با تمام وجود در برابر این برابری‌طلبی

خواهان آنند که زنان نیز دارای کار باشند تا معیشت خانواده تامین شود. زیرا که همگان می‌دانند با فروش نیروی کار یک نفر امکان تامین هزینه خانواده وجود ندارد و هزینه زندگی یک خانواده بیش از آن است که با کارکردن یک نفر تامین شود. تنها هنوز بخشی از طبقه متوسط و یا سنتی است که برایشان کارکردن زنان و یا در خانه ماندن آنان به امری اختلاف برانگیز تبدیل می‌شود و گرنه برای آنان که چیزی جز فروش نیروی کار ندارند، این امر به مساله‌ای حل شده تبدیل شده است. تنها امری که مانده است امنیت محیط کار و امنیت شغلی است که در جامعه‌ای سرمایه‌سالار و از آن جهت مرد سالار، هم چنان امنیت مراکز کار را برای تمام زنان به امری مهم تبدیل کرده است. امروزه کارگران و زحمتکشان بیش از آنکه نگران کارکردن زنان باشند نگران محیط نا امن کار زنان هستند. آنها خواهان کار کردن زنان در محیطی هستند که امنیت فردی و اجتماعی آنان حفظ شود و این خواستی معقول و پیش رونده است.

۴ - سرمایه‌داری زن را کالایی می‌کند این کالایی کردن در تمام زمینه‌ها ادامه دارد امروزه به اصطلاح متخصصان سرمایه‌داری تلاش می‌کنند تا آن که امر تن فروشی را رسمی کنند. آنان به تن فروشی لقب کار جنسی می‌دهند و به تن فروشان کارگران جنسی می‌گویند.

تا آن که آن را همانند کارهای عادی و به اصطلاح فروش نیروی کار جلوه دهند. نظام سرمایه‌داری که از هر چیز به عنوان کالا استفاده می‌کند، این امر را نیز در مورد زنان به وقیح‌ترین شکلی به نمایش می‌گذارد. به این آگهی در نیازمندی‌ها توجه کنید که بسیار آشناست، "به یک خانم مجرد با ظاهری آراسته برای نیازمندیم" این چنین آگهی‌هایی در تمام روزنامه‌های سراسر دنیا امری آشناست و یک وسیله شناخته شده برای سودآوری سرمایه است. مدل‌های مانکن را وادار می‌کنند تا برای حفظ اندام مناسب خود به خوردن دستمال کاغذیو یا انواع و اقسام رژیم‌ها عادت کنند تا آن که سرمایه‌داری به سودهای بادآورده برسد. بازار فروش جنسیت یکی از سودآورترین بازارها برای نظام سرمایه‌داری است در حالی که تمام سرمایه‌داری از این بازار سود

می‌کنند. مردی با خشونت با زنش رفتار می‌کند و آن زن همان خشونت را به صورت مضاعف به کودکش منتقل می‌کند. ستم مرد بر زن چیزی جز ستم منتقل شده سرمایه از مرد به زن نیست، و پایمال شدن حقوق کودک در این زمینه چیزی جز بازتاب همان ستم بر کودکان به عنوان ضعیف‌ترین حلقه نظام طبقاتی نیست. نگاهی که می‌خواهد ستم مردان بر زنان را در چارچوب روابط جنسیتی حل کند هیچ گاه نمی‌تواند با اصل مساله برخورد کند. هر چند به همان گونه که بررسی شد عوامل فرهنگی و سنتی در نگاه مردسالارانه همچنان ادامه دارد و نیازی مبرم به تداوم کار فرهنگی و هنری دارد.

۳ - فعالان کارگری و مدافعان حقوق کارگر برای رهایی زن کارگر از دست مردش مبارزه نمی‌کنند زیرا که این امر را مساله ای می‌دانند که با پشتوانه قوی در نظام مردسالار به نتیجه‌ای نمی‌رسد و آن را امر روبنایی در مسیر تحقق حقوق کارگران می‌دانند. بلکه برای رهایی کارگر مبارزه می‌کنند و حقوق زنان را مساوی مردان می‌دانند و این سرمایه‌داری است که حقوق این دو را از هم جدا می‌کند تا آنان را استثمار کند و...

از آن زمان تا کنون

از نوشتن کتاب "خانه ای از آن خود ویرجینیولف" که برای بسیاری از زنان و فعالان حقوق زنان آغازی برای استقلال زنان محسوب می‌شود تا امروز فاصله‌ای است که مبارزات روزمره زندگی آن را پر کرده است. این امر که نظر بر آن دارد تا استقلال مالی زنان را به صورت یک مساله‌ای در زندگی آنان مطرح کند که در چارچوب حق استقلال زندگی زنان در جامعه موجود است و تعرضی به ساختار این جامعه ندارد. هر چند که استقلال اقتصادی بنیانی برای استقلال اجتماعی است، اما استقلال اقتصادی بدون دگرگونی نظام طبقاتی نمی‌تواند آزادی انسان‌ها را تامین کند. امروزه استقلال مالی و زندگی مستقلانه برای بسیاری از زنان کارگر و زحمت کش به اجبار پذیرفته شده است. امروزه برای کارگران و زحمت‌کشان دیگر مانند زن در خانه چندان حفظ شرف نیست، بلکه بسیاری از توده‌های کارگری به اجبار

چرا زنان کمتر از مردان مزد می‌گیرند

هاله صفرزاده

در حالی است که طبق قوانین موجود در بسیاری از کشورها، مزد برابر برای کار برابر در نظر گرفته شده اما همواره دستمزد زنان نسبت به مردان کمتر است. این مساله به کشورهای در حال توسعه و عقب‌نگهداشته شده اختصاص ندارد بلکه در کشورهای پیشرفته نیز این تفاوت وجود دارد. در تمام بخش‌های اقتصادی و شغل‌ها وضع به همین منوال است. دستمزد زنان به دلایل مختلف در همه‌ی دنیا کمتر از مردان است. در این مختصر می‌خواهیم به دلایل این تفاوت دستمزد و شیوه‌هایی بپردازیم که این تبعیض را امکان‌پذیر می‌کند.

شرایط موجود

دستمزد زنان در ایران مانند سایر نقاط جهان کمتر از مردان است. این تفاوت و تبعیض در بخش دولتی و خصوصی فرق می‌کند. در بخش دولتی بخش‌هایی از دستمزد مثل حق عائله‌مندی و حق‌الجذب و اضافه‌کاری و حق ماموریت و... دریافتی زنان کمتر از مردان است و در بخش خصوصی نیز به طور مشخص دستمزد مردان بیشتر از زنان است. این تفاوت در مشاغل غیر رسمی بسیار مشهودتر و قابل لمس‌تر است. مطابق آمار ۱۳۷۵، متوسط درآمد سالانه مردان مناطق روستایی و شهری در ایران ۲/۲ و ۸/۱ برابر درآمد زنان است و در ساعات کار مساوی مردان شهری ۶۳ درصد بیشتر از زنان شهری درآمد کسب می‌کرده‌اند. (۱)

زنان کارگر در تولیدی‌های لباس، دستمزدی کمتر از مردان همکارشان دارند. (بین ۲۰ تا ۱۵۰ هزار تومان) این زنان خود به این تفاوت دستمزد آگاه بوده و برخی از آنان دلایلی نیز برای آن می‌آورند: "خب مردها باید خرج خانواده‌شان را بدهند." در مغازه‌ها نیز دستمزد زنان فروشنده با مردان فروشنده متفاوت است. مردان حاضر نیستند با حقوقی کار کنند که زنان دریافت می‌کنند. دستمزد و حقوق معلمان مرد و زن در مدارس

می‌برد، تلاش می‌کنند تا آن را به عنوان زیبایی تجارت سکس مطرح کنند و از این طریق بر فساد و تباهی، نظام سرمایه‌داری پرده افکنند و آن را هم ردیف سایر تجارت‌ها قرار دهند و از آن طریق با ایجاد اتحادیه با نام کارگران جنسی، آدم فروشی و تن فروشی را امری عادی جلوه دهند. امری که در تمام تاریخ تمدن بشر همواره زشت و ناپسند بوده است. اما نظام سودمحور فروش انسان‌ها و تن و بدن آنان را وسیله‌ای برای درآمد قرار دادن به امری عادی تبدیل می‌کند تا آن که سودهای خود را تامین کنند. نتیجه:

نظام سرمایه‌داری باید دگرگون شود و رهایی زن جز با محو استثمار از مردان و زنان امکان‌پذیر نخواهد بود. این امری است که فعالان کارگری تلاش خود را بر آن گذارده‌اند. رهایی زن جدا از رهایی کل نظام تولید و زندگی اجتماعی از سلطه اندکی سرمایه‌دار که جهان را کنترل کرده و قدرت‌های غیرمشروع را بر مردم مسلط می‌کنند، امکان‌پذیر نخواهد بود. آن‌ها با سرمایه‌های کلان خود ارتش‌های بزرگ را مجهز می‌کنند سلاح‌های کشتار جمعی را می‌سازند، جنگ‌ها به راه می‌اندازند و در این جنگ‌ها کسانی که بیشترین لطمات را می‌خورند، همانا زنان و کودکان هستند. زنان و کودکانی که تحت نظام سلطه سرمایه‌داری یا قربانیان تجاوز و جنگ‌اند و یا نیروی کار ارزانی که برای سودآوری بیشتر به کار گرفته می‌شوند. (۱)

زیرنویس

۱- <http://afaghezohoor.blogfa.com/post-47.aspx>

بر اساس آمارهای سازمان ملل متحد سومین تجارت پر سود جهان تجارت انسان است

جمهوری کره یکی از بزرگترین اختلاف درآمدی بین زنان و مردان را در جهان دارد: دستمزد زنان در بخش تولید به طور میانگین تنها برابر با ۵۷ درصد حقوق مردان است. (۴) طبق قانون کار ژاپن، حقوق نابرابر در ازای کار برابر بر اساس تبعیض جنسی ممنوع است. با این وجود متوسط حقوق زنان ۶۵ درصد حقوق مردان است.

برای روشن شدن شیوه‌های تفاوت دستمزدهای زنان و مردان، بحث را با یادآوری چند نکته شروع می‌کنیم:

- ۱- وجهی که خریدار نیروی کار (کارفرما) به صورت نقدی یا غیر نقدی به فروشنده نیروی کار (کارگر) پرداخت می‌کند، دستمزد نامیده می‌شود.
- ۲- دستمزد به اشکال گوناگون پرداخت می‌شود و زنان نیز دستمزد کار خود را به شکل‌های متفاوت دریافت می‌کنند. حقوق ماهیانه، هفتگی، روزانه، ساعتی، کارمزدی. دستمزد ممکن است نقدی باشد یا غیرنقدی مانند مثل بن کالا، حق بیمه‌ای که به سازمان تامین اجتماعی پرداخت می‌شود و...
- ۳- مجموع دستمزدی که کارگر در ازای کار روزانه، هفتگی و ... دریافت می‌کند، مبلغ دستمزد اسمی اوست و مبلغ دستمزد با ارزش واقعی نیروی کار تفاوت دارد و همین تفاوت سرچشمه سود سرمایه‌داران است.
- ۴- بهای نیروی کار باید با میزان مایحتاجی سنجیده شود که یک کارگر و خانواده‌اش نیاز دارند تا بتوانند ادامه زندگی دهد. غذا، استراحت، تفریح، آموزش، بهداشت و ... برای خود نیروی کار و خانواده‌اش.
- ۵- در جامعه طبقاتی سرمایه‌داری نیروی کار کالا شده است و کارگر با فروش نیروی کارش می‌تواند آن‌چه را که لازم دارد، به دست آورد. بنابراین سرمایه‌داران این‌گونه تبلیغ می‌کنند که مانند سایر کالاها، عرضه و تقاضا باید قیمت نیروی کار را تعیین کند. هر چه عرضه‌ی این کالا افزایش یابد طبیعتاً قیمت آن کاهش می‌یابد. یعنی تعداد متقاضیان کار (بیکاران) زیاد باشند.
- ۶- سرمایه‌داری به اشکال گوناگون سعی می‌کند که همواره دستمزدها کاهش یابد تا سود خودش افزایش یابد.
- ۷- سرمایه‌داری مولد نابرابری‌هاست و از گستردن بساط نابرابری‌ست که سودهای کلان می‌برد. نابرابری جنسیتی یکی از اولین و مهم‌ترین این نابرابری‌هاست.

غیرانتفاعی متفاوت است. خانمی در یکی از این مدارس بابت سه روز کار ماهیانه ۶۰۰ هزار تومان دریافت می‌کند و آقای همکارش بابت یک روز کار ۴۰۰ هزار تومان. در میان خبرنگاران نیز این تبعیض و تفاوت دستمزد به چشم می‌خورد.

خبرنگار خانمی می‌گفت: "در نشریات دولتی تعرفه‌ها یکی است ولی وقتی من و همکار مردم حق التحریری کار می‌کنیم، پول ما را دبیر سرویس می‌پردازد. من می‌دیدم که دبیر سرویس به من ۱۶ هزار تومان و همان زمان به آقای همکارم ۵۰ هزار تومان می‌داد. دبیر سرویس روش نمی‌شه به مردها کمتر بدهد اما به زنها کمتر می‌دهد."

در نشریات دولتی هم تعداد زنانی که سردبیر یا دبیر سرویس هستند کمتر از مردان است. سردبیر و دبیر سرویس حقوق و دستمزد بیشتری می‌گیرند.

در سایر نقاط دنیا هم وضع همین‌گونه است. طبق گزارش اداره آمار کار ایالات متحده، متوسط دستمزد یک زن با یک شغل تمام وقت و با شرایط یکسان ۸۰ درصد درآمد یک مرد با شرایط مشابه است. اختلاف دستمزد میان اقشار مختلف جامعه آمریکایی، در طول عمر کاری یک زن شاغل مدام بیشتر و بیشتر می‌شود. یک زن رنگین‌پوست تنها معادل یک سوم تا ۴۵ درصد مازاد حقوق یک زن سفیدپوست را دریافت می‌کند که شامل مزایای تامین اجتماعی یا مقرری بازنشستگی است. یافته‌ها نشان می‌دهند درآمد یک زن در طول زندگی کاری ۳۵ ساله خود، ۴۳۴ هزار دلار کمتر از هم‌تایان مرد خود است. (۲)

براساس نتایج تحقیقی که اداره آمار اروپا بین کشورهای اروپایی انجام داده، در سال ۲۰۰۸ حقوق زنان ۱۸ درصد کمتر از مردان بوده است. در این میان، اتریش کمترین و ایتالیا بیشترین دستمزد را به زنان پرداخت می‌کنند. این تفاوت در فرانسه ۱۹ درصد (یعنی دستمزد زنان ۱۹ درصد کمتر از مردان است)، در انگلیس ۲۱ درصد و در آلمان این میزان ۲۳ درصد است. در ایتالیا هم که تفاوت دستمزد بین زنان و مردان ۴٫۹ درصد است میزان اشتغال زنان در این کشور نسبت به دیگر کشورهای عضو اتحادیه اروپا پایین‌تر است. (۳)

است که این شرکت‌های واسطه‌ای بخش اعظم دستمزدهای کارگران را می‌بلعند.

شرکت‌های پیمانکاری برای تامین نیروی کار یکی از دلایل کاهش دستمزدها به طور کلی است. سابقه‌ی تاسیس این شرکت‌ها به اوایل قرن بیستم برمی‌گردد و در سال‌های اخیر در سراسر دنیا بسیار گسترش یافته‌اند. در گزارشی که اداره‌ی کار آلمان در ژانویه ۲۰۱۳ منتشر نموده است، از سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۲ شرکت‌های واسطه سه برابر شده‌اند و تعداد کارگران مشغول به کار در این شرکت‌های واسطه، از صفر به یک میلیون نفر رسیده است. (۲۹ درصد زنان و ۷۱ درصد مردان). کارگران پیمانی بیشتر کارخانه‌های تولیدی و شرکت‌های خدماتی مشغول به کار هستند، با وجود اینکه با شغل برابر کار برابر را انجام می‌دهند، اما در مقایسه با یک کارگر یا کارمند دائم تا ۵۰ درصد کمتر حقوق دریافت می‌کنند. سرمایه به دنبال کار ارزان است. تقریباً تمام ادارات دولتی، بیمارستان‌ها، آموزش و پرورش نیز نیروهای خود را از طریق این شرکت‌ها استخدام می‌کنند. کار در بیمارستان‌ها و آموزش و پرورش معمولاً کاری زنانه است و تعداد زنانی که در این دو بخش درمان و آموزش کار می‌کنند بسیار زیاد است.

البته در ایران آماری مقایسه‌ای معتبری در مورد تعداد کارگران زن و مردی وجود ندارد که از طریق شرکت‌های پیمانکاری و واسطه کار پیدا می‌کنند. اما با توجه به این خبر که در سال ۹۰ [حدود ۳۰ هزار شرکت پیمانکاری تامین نیروی انسانی تعطیل شده‌اند](#)، (۵) می‌توان نتیجه گرفت که استخدام از طریق این شرکت‌ها در ایران نیز رشد بی‌سابقه‌ای داشته است.

روش‌هایی مانند کارانعطاف‌پذیر، کار نیمه‌وقت یا پاره وقت، پرداخت دستمزد به صورت کارمزدی از دیگر روش‌هایی است که بهای نیروی کار را از طریق آن کاهش می‌دهند.

کار انعطاف پذیر

سرمایه‌داری با شگردهای مختلف سعی در کاهش دستمزدها و افزایش سود سرمایه دارد:

❖ یکی از شگردهای سرمایه‌داری این است که دستمزد را چند پاره کرده و نام‌های گوناگونی بر آن می‌گذارند: مزد ثابت، حق جذب، فوق‌العاده شغل، کمک هزینه مسکن و خواربار، حق اولاد، فوق‌العاده سختی کار، پاداش سالانه، اضافه کار، حق ماموریت و ... این ترفند باعث می‌شود، هنگام افزایش سالانه دستمزدها، فقط یک بخش از دستمزد که مزد ثابت محسوب می‌شود افزایش پیدا کند و نه همه‌ی دستمزد. این چند پاره شدن دستمزد سبب می‌شود که کارگران از بخش‌هایی از آن محروم شوند و زنان بیشترین زیان را از این چندپاره شدن دستمزدها می‌بینند.

در جوامعی مثل ایران که زنان به دلایلی مثل مسوولیت خانه و فرزندان و مسایل فرهنگی و ... امکان اضافه‌کاری را ندارند، امکان رفتن به ماموریت‌های شغلی را کمتر دارند، در نتیجه دریافتی‌شان بسیار کمتر از مردان خواهد بود. تا چندی پیش در قانون این تبعیض هم وجود داشت و به زنانی که همسرانشان نیز تحت پوشش تامین اجتماعی بودند، حق اولاد و مسکن و... نیز تعلق نمی‌گرفت.

کارگران خدماتی را در نظر بگیریم که از طریق شرکت‌های پیمانکاری در بیمارستان‌ها مشغول به کارند. طبق قانون و قراردادی که با آنان بسته می‌شود زنان و مردان حقوق مساوی دارند. حتی حق اولاد و حق مسکن نیز به هر دو تعلق می‌گیرد. اما زن شاغل در بخش خدمات بیمارستان تنها ۸ ساعات در روز کار می‌کند و دریافتی او برابر حداقل دستمزد است اما همکار مرد او که همان کارها را انجام می‌دهد با اضافه کاری ۴ ساعته در هر روز، دریافتی بیشتری می‌تواند داشته باشد. این همه در حالی

جمعیتی اشتغال در اتریش نشان می‌داد که کار نیمه‌وقت در این کشور، کاری زنانه است. ۸۵ درصد از ۸۰۰ هزار نیروی کاری که نیمه وقت استخدام هستند، زنان می‌باشند. (۱۳۸۷)

مطابق آماری که مجله اتحادیه متال (دیپرکت) منتشر نموده، در آلمان بیش از ۷۹ درصد کار نیمه وقت را زنان تشکیل می‌دهند و تنها ۲۱ درصد را مردان به عهده می‌گیرند. با این وضعیت بارآوری تولید از سال ۲۰۰۰ تا سال ۲۰۱۲ تا ۱۳،۴ درصد بالا رفته در صورتی که ارزش هر ساعت کاری ۳،۱۱ درصد نسبت به بار آوری تولید کمتر است. (۷)

اختلاف بین درآمد کارگران تمام وقت و نیمه وقت حدود دو برابر است. در کشور ما نیز این مقوله، از سال‌های پیش به روش‌های گوناگون مطرح شده است. قانون خدمت نیمه‌وقت بانوان در سال ۶۲ و قانون نحوه اجرای آن در سال ۶۴ تصویب و اصلاحاتی در سال ۷۶ در آن انجام شد. (۸)

کارگران نیمه وقت افرادی هستند که ساعات کاری آنها کمتر از کارگران تمام وقت می‌باشد. تعریف واحدی از حداقل ساعت کار در هفته وجود ندارد در نتیجه نمی‌توان یک ساعات خاص را به عنوان کار تمام وقت به حساب آورد.

در کار نیمه وقت و پاره وقت دستمزد به صورت ساعتی پرداخت می‌شود. در این نوع شیوهی کار تنها دستمزد ساعتی پرداخت می‌شود که فرد مزدبگیر مشغول به کار است. مزد ساعتی به نحوی مشخص می‌شود که سرمایه‌دار مجبور نباشد که مزد را به صورت روزانه و هفتگی بپردازد. در پرداخت دستمزد به صورت روزانه سرمایه‌دار مجبور است، دستمزد ساعات نهار و استراحت روزانه و همچنین تعطیلات هفتگی را بپردازد، اما در کار ساعتی سرمایه‌دار می‌تواند مقدار مشخصی اضافه کار از گردهی کارگر بیرون بکشد بدون آن که کار لازمی را که برای زیست او ضروری است به وی بازگرداند. یعنی در واقع به این ترتیب ساعات کار روزانه افزایش می‌یابد.

در این شیوه، نیروی کار با حضور چند ساعت در هفته در محل کار می‌تواند کار را انجام دهد و به جای استراحت برای تجدید قوا و بازتولید نیروی کارش، باید بقیه ساعات را در

انعطاف پذیری" به معنای هر گونه تغییر در ساعات کاری استاندارد یک روز کاری است. زمان کار شناور شامل یک هفته کار فشرده، استخدام نیمه وقت، تقسیم نوبتی کار، کار ساعتی و فرصت‌های مطالعاتی، دورکاری باشد." از جمله مهم‌ترین مزایای این روش برای سرمایه داران سود بیشتر، کاهش میزان مرخصی‌های یک روزه و مشکلات ناشی از نامنظم آمدن کارکنان یا تنبیه آنان به خاطر تأخیر در ورود و ممانعت از پرداخت اضافه کاری است.

و مطابق معمول زنان جزو اولین اقشاری بودند و هستند که شامل این طرح‌های جدید شده و می‌شوند.

متخصصان، مدیران سرمایه‌داری و کارفرمایان معتقدند که انعطاف‌پذیری بازار کار در نهایت منجر به توسعه اشتغال، افزایش بهره‌وری کار و کاهش نرخ بیکاری می‌شود. اساس بهبود انعطاف بازار کار مبتنی بر مقررات‌زدایی بازار کار است. در انگلستان در سال‌های دهه ی ۸۰ تاچر برنامه‌هایی در رابطه با قانون‌زدایی روابط بازار کار و رویکرد انعطاف‌پذیر کردن بازار کار انگلستان اعمال کرد. از ابتدای این دهه محدودیت‌های جدیدی بر کارگران در زمینه ی حق اعتصاب کارگران و ایجاد و سازماندهی اتحادیه های کارگری ایجاد شد و قوانین حمایت آمیز از مادران و زنان و ... حذف شد. هر چند در سال ۹۳ با تجدید ساختار اتحادیه‌ها حقوق لغو شده مرتبط با مرخصی‌های بارداری کارکنان و حمایت‌ها استخدامی مجددا تعریف یا دوباره به شکل سابق اعمال شد اما برخی دیگر از حقوق کارگران کاملا منسوخ و کنار گذاشته شد مانند منحل شدن شورای حقوق و دستمزد که مسوولیت تعیین حداقل سطح پرداخت را بر عهده داشت. این روند در کشورهای دیگر نیز اجرایی شده یا در حال اجراست. (۶)

کار پاره وقت

در اکثر کشورها، تعداد بسیار زیادی از زنان به صورت نیمه‌وقت کار می‌کنند. در کشورهای صنعتی (پیشرفته) تفاوت چشمگیری در کار نیمه وقت زنان و مردان وجود دارد.

آمار ارائه شده توسط سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۴ میلادی، حاکی از آن بود که ۸۰ درصد در سوئیس، ۶۸ درصد در ژاپن و ۵۸ درصد در کره در مشاغل پاره وقت فعالیت می‌کردند. آمار

در این شیوه‌ی پرداخت دستمزد، به نظر می‌رسد چیزی که کارگر می‌فروشد و در مقابل آن مزد دریافت می‌کند، نیروی کارش نیست، بلکه تعداد کار انجام شده یا کالای تولید شده است که میزان آن به مهارت فردی وی بستگی دارد. پس تصور می‌کند که مهارت فردی و سرعتش است که میزان دستمزد او را تعیین می‌کند. کالای تولید شده باید دارای کیفیت خوبی باشد تا مزد آن پرداخت شود. در نتیجه کیفیت کار و شدت کار توسط خود نیروی کار انجام می‌شود. پس مراقبت سرکارگر را به طور کلی زاید می‌کند.

این شیوه پرداخت دستمزد در حقیقت سرچشمه کسر مزد و سوءاستفاده‌ی سرمایه‌دار است. در این حالت به نظر می‌رسد که به نفع کارگر است که روزانه‌ی کارش افزایش یابد. زیرا تنها در آن صورت است که دستمزد هفتگی یا ماهیانه‌ی او افزایش می‌یابد و همان طور که گفتیم طولانی شدن روزانه‌ی کار به خودی خود باعث پایین آمدن بهای کار می‌شود. کارفرمایی در یک تولیدی لباس با افتخار می‌گفت: "من دستمزد زیادی به کارگرانم می‌پردازم. کارگر زنی دارم که بیشتر از یک میلیون تومان در ماه درآمد دارد!؟" اما این دست و دلبازی کارفرما نیست که سبب می‌شود درآمد این کارگران افزایش یابد، بلکه این خود کارگران هستند که با شدت بیشتری کار می‌کنند تا در زمان کمتر، کار بیشتری تولید کنند.

افزایش شدت کار باعث افزایش سود سرمایه‌دار است. به عنوان مثال در یک کارگاه تولید مانتو در شرایطی که دستمزد به شکل روزانه پرداخت می‌شود در هر ۸ ساعت کار یک کارگر روزانه مثلا ۴ الی ۵ مانتو می‌دوزد. ولی وقتی دستمزد به شکل کارمزدی پرداخت می‌شود، کارگر با شدت بیشتری کار می‌کند تا درآمد بیشتری داشته باشد و به این ترتیب میزان تولید روزانه افزایش می‌یابد و به ۶ یا ۷ مانتو می‌رسد. در نتیجه برای تولید هر لباس زمان کار کمتری صرف می‌شود و بهای نیروی کار کاهش می‌یابد.

مکان‌های دیگر مشغول به کار شود تا درآمد کافی برای گذران زندگی داشته باشد.

شیوه کار بسیاری از روزنامه‌نگاران و خبرنگاران، تکنسین‌هایی که خدمات کامپیوتری شرکت‌ها و مراکز مختلف را برعهده می‌گیرند، معلمان مدارس غیر انتفاعی در دبیرستان‌ها و مشاغل از این دست بدین گونه است. برای سرمایه داری کار نیمه‌وقت یا پاره‌وقت فواید دیگری نیز دارد: از این طریق شدت کار نیز افزایش می‌یابد و بیکاری موجود در جامعه نیز پنهان می‌شود.

کارمزد

در برخی از بخش‌های تولید این شیوه‌ی پرداخت دستمزد رایج است، مانند برخی از کارگاه‌های تولیدی لباس و کفش و کیف و ... در اقتصاد غیر رسمی و کارهای خانگی نیز از این شیوه پرداخت دستمزد استفاده می‌شود. به عنوان مثال برای تایپ هر صفحه مثلا ... تومان دستمزد می‌پردازند یا برای ویرایش هر صفحه ... تومان. برای پاک کردن هر کیسه عدس و حبوبات ... تومان، برای درست کردن هر عروسک فلان مقدار و...

در این شیوه، به دلیل این که کار در خانه‌ی کارگر انجام می‌شود، هزینه‌ی اجاره مکان، آب و برق، تلفن و استهلاک وسایل کار نیز به نیروی کار تحمیل می‌شود. بیمه و تامین اجتماعی هم از مخارج کارفرما حذف می‌شود و همه‌ی اینها منابع دیگری می‌شوند برای افزایش سهم سرمایه‌دار یا کارفرما از ارزش اضافی که کارگر تولید می‌کند و این یعنی سود بیشتر و بیشتر. زنی که با دلایل مشخصی که ناشی از فرهنگ مردسالار و تبعیض آمیز است، امکان خارج شدن از خانه را ندارد، با رغبت این نوع کار را می‌پذیرد و احساس رضایت هم می‌کند که هم بالای سر فرزندان است و هم به کار خانه‌اش می‌رسد و هم درآمدی دارد که از هیچ بهتر است. در بسیاری مواقع او سر فرزندان را گرم؟! می‌کند و در واقع آنان را هم به کار می‌کشد.

دوخت (چرخ کردن دو تکه پارچه) تخصص خیاطی لازم نیست. هیچ گونه خلاقیت و ابتکاری در کار وجود ندارد. یک کار بسیار ساده که باید بارها و بارها تکرار می‌شود.

او روند این از خود بیگانگی را به خوبی شرح می‌داد که چگونه خود را استثمر کرده و ساعت‌های طولانی به دوختن و وصل کردن این تکه پارچه‌ها می‌پرداخته است. او به خوبی حس کرده بود که این شیوه کار چگونه بر روی روابط او با فرزندانش تاثیر گذاشته و باعث پرخاشگری و بدرفتاری با آنان شده است. او تعریف می‌کرد که وصل کردن این تکه پارچه‌ها برای او جای همه چیز را گرفته، به حدی که به نوعی وسواس دچار شده بود و حتا نمی‌توانسته جلوی خود را بگیرد تا کار را قطع کند و همه‌اش با گفتن این که: "یک تکه‌ی دیگر بدوزم"، کار را تا ساعت‌های طولانی ادامه می‌داده است. او می‌گفت: "هر گاه فیلم عصر جدید چارلی چاپلین را می‌بینم، یاد آن دوران خودم می‌افتم."

در این کارگاه خیاطی که او ضایعاتش را می‌گرفت، کارگران مرد هم کار می‌کردند. آنها هم قطعه‌کاری می‌کردند و بابت تعداد لباس‌هایی که می‌دوختند پول می‌گرفتند. اما به هیچ وجه حاضر نبودند که این تکه پارچه‌ها را به هم بدوزند. در حقیقت سطح کار مزدی که زنان انجام می‌دهند بسیار پایین‌تر از کار مزدی است که مردان انجام می‌دادند.

در بقیه‌ی صنایع و کارگاه‌های تولیدی همین وضع حاکم است. مثلا کارگر مردی که در یک کارگاه کفافی کار می‌کند بابت هر کفشی که تولید می‌کند چیزی حدود ۲۰۰ برابر بیشتر از همسرش دستمزد می‌گیرد که در به خانه بخش‌های دیگر کار را روی کفش انجام می‌دهد. او کار تخصصی انجام می‌داد اما همسرش تنها کوک‌های تزئینی را روی کفش‌ها می‌زد.

❖ تعیین حداقل دستمزدها به گونه‌ای که برای گذران یک زندگی معمولی کافی نباشد، یکی دیگر از این شگردهاست. کارگران که با این حداقل دستمزد نمی‌توانند زندگی خود را بچرخانند مجبورند ساعات بیشتری کار کنند یا برای گذران زندگی همه‌ی اعضای خانواده مجبورند کار کنند. در نتیجه‌ی افزایش ساعات

هر چند در ظاهر و در مجموع به دلیل افزایش تعداد کالای تولیدی شده دستمزد دریافتی کارگر افزایش می‌یابد اما این روند به کاهش بهای کار منجر می‌شود و سودی نیز که کارفرما از ۷ سانتو می‌برد بیشتر از ۵ سانتو است. در این شیوه ی پرداخت دستمزد کارگر فریب می‌خورد و چنین می‌انگارد که گویا پرداخت دستمزد در برابر محصول تولیدی اوست نه در قبال نیروی کارش. در این شیوه‌ی پرداخت به دلایل روان‌شناختی، کارگر احساس آزادی و استقلال می‌کند و از سوی دیگر بین کارگران رقابت ایجاد می‌کند. کارگری که کمتر از میزان متوسط تولید می‌کند، در رقابت با دیگران سعی می‌کند خود را به حد کارگری برساند که تولید بالاتری دارد. این نوع رقابت مانع اتحاد عمل آنان برای دستیابی به حقوق مشترکشان می‌شود و این هم سود کارفرماست. در واقع کارفرما با یک تیر چند نشان می‌زند.

دریافت مزد بیشتر برای کارگر انگیزه‌های درونی می‌شود. کارگری که چنین انگیزه‌ای برای کار دارد تمایل بیشتری برای انجام موفقیت‌آمیز کار دارد. فردی که دارای انگیزه‌ی درونی است احساس می‌کند که کنترل اوضاع کارش را در اختیار دارد. او خود را با کفایت می‌داند و این احساس کفایت به او کمک می‌کند به گونه‌ای فعال عمل کند. او افزایش تولید را به نفع خود می‌بیند و مرتباً عملکرد کنونی و گذشته‌ی خود را مقایسه می‌کند و سعی در افزایش تولید دارد. سرمایه‌داران نظرات تخصصی روان‌شناسی صنعتی و کار را بسیار خوب به کار می‌برند.

این شیوه به حدی بر روی کارگران تاثیر دارد که به تدریج به از خود بیگانگی آنان منجر خواهد شد و میل به خود استثماری را در آنان بوجود می‌آورد و تقویت می‌کند.

خانمی که همسرش به دنبال زن دیگری رفته و تامین و هزینه‌ی زندگی خود و دو فرزندش برعهده‌ی خودش بود، مجبور شده بود که به این شیوه کارمزدی برای یک تولیدی لباس کار کند. او که تخصصی نداشت، تکه‌های پارچه اضافه از لباس‌ها را از تولیدی می‌گرفت و با چرخ کردن آنها به هم دامن می‌دوخت و برای هر دامن دستمزد مشخص و بسیار اندکی می‌گرفت. برای این نوع

بیشتر و بیشتر شود، زمانی که نیاز به ارتش بیکاران است تا عرضه‌ی نیروی کار افزایش یابد، زنان هم باید وارد بازار کار شوند. در این هنگام است که شیپور آزادی زنان و رهایی زنان از کارخانگی نواخته می‌شود تا زنان روانه‌ی بازار کار شوند. هنگام تورم و بیکاری که باید این زنان به خانه برگردند، این بار از سر دیگر شیپور نواخته می‌شود که: "جایگاه والای زن در خانه است و وظیفه‌ی اصلی او تربیت فرزندان است..." اما در این هنگام، معمولاً تورم بالا رفته و هزینه‌های زندگی کمرشکن شده است و زنان حتی اگر هم بخواهند نمی‌توانند به خانه برگردند. آنها باید کار کنند تا خود و فرزندان‌شان از گرسنگی نمیرند و این می‌شود برگ برنده‌ای در دست سرمایه‌داران که حاضر می‌شوند این زنان را به کار گیرد اما با دستمزدی پایین‌تر. این سیکل به تناوب تکرار شده و به افزایش سود سرمایه کمک می‌کند و از این رهگذر دستمزد واقعی زنان روز به روز کاسته می‌شود، بسیار بیشتر از دستمزد مردان.

❖ زنان معمولاً به کارهایی مشغولند که تخصصی نیست. سطح سواد زنان کمتر از مردان است. در نتیجه امکان ارتقای شغلی و دست یافتن به مشاغلی که نیاز به تحصیلات و تخصص بالاتر و در نتیجه سطح دستمزد بیشتری دارد برای زنان بسیار کمتر است. به طور مثال در روزنامه‌ها تعداد زنانی که سردبیر یا دبیر سرویس هستند کمتر از مردان است و این دلیل دیگری است که تبعیض جنسیتی دستمزد را ایجاد می‌کند.

❖ بیکاری وسیع و گسترده در میان زنان نیز از دیگر دلایل تفاوت دستمزد زنان و مردان است. زنان، به خصوص دختران جوان مجرد که مسوولیت سرپرستی خانواده را ندارند، حاضرند برای اینکه بیکار نباشند و حداقل پول توجیبی خود را تامین کنند، با حقوق بسیار کمتر از مردان همسرنشان مشغول به کار شوند. بسیاری از مردان جوان به همکاران زن خود در محیط‌های کار این انتقاد را می‌کنند که: "حضور شما و دستمزد کمی که حاضرید بگیرید سبب می‌شود که ما هم نتوانیم آن طور که باید و شاید با کارفرماها سر افزایش دستمزد چانه بزنیم."

کار و اضافه کاری، در حقیقت بهای هر ساعت کار کارگران کاهش می‌یابد. چرا که بهای متوسط کار با تقسیم ارزش روزانه متوسط فردی کار به تعداد ساعات کار محاسبه می‌شود. طبیعی است که اگر مدت زمان کار افزایش یابد، بی‌شک ارزش هر ساعت کار کاهش خواهد یافت. در این صورت کارگر یا باید اضافه کاری‌های دائم داشته باشد یا اینکه شغل دوم و سوم داشته باشد تا درآمد کافی برای گذران زندگی را به دست آورد، یعنی در واقع کار چند نفر را انجام دهد. وقتی یک نفر کار یک نفر و نیم یا دو نفر را انجام دهد، در حقیقت میزان عرضه‌ی کار افزایش یافته است در حالی که میزان نیروی کار موجود در جامعه ثابت مانده است. در این صورت رقابتی میان کارگران بوجود می‌آید که به سرمایه‌دار اجازه می‌دهد باز هم بهای نیروی کار را کاهش دهد و ساعات کار را افزایش دهد. وقتی با حداقل حقوق و درآمد شغل دوم و سوم کارگر مرد زندگی خانوادگی کارگری تامین نشود، زنان (همسران) و کودکان نیز وارد بازار کار شوند.

حال که برخی از شگردها را برای کاهش دستمزد بیان کردیم به دلایل دیگری نیز اشاره می‌کنیم که در تبعیض جنسیتی دستمزدها و کاهش دستمزد متوسط زنان تاثیر دارند.

❖ یکی از علل تفاوت دستمزد زنان با مردان تعریفی است که نظام سرمایه‌داری از کار زن و مرد دارد. در نظام سرمایه‌داری نیروی کار مرد باید صرف تولید ارزش اضافه شود و زنان باید بخش رایگان بازتولید نیروی کار را به عهده داشته باشند تا به این ترتیب سرمایه‌دار با عدم پرداخت هزینه‌هایی که برای بازتولید نیروی کار لازم است، سهم خود را از ارزش اضافی افزایش دهد. برای اینکه زنان این بیگاری را با جان و دل بپذیرند، پس ویتربینی برایشان تعریف می‌شود: "همسر و مادر خوب بودن". این مساله در کشورهای مختلف رنگ و بوی فرهنگ و عرف موجود در هر کشور را می‌گیرد حتی در قوانین نیز خود را نشان می‌دهد. مثل در قانون تامین مخارج زندگی را وظیفه‌ی مرد محسوب می‌کنند.

اما سرمایه‌داری به این کار مفت و مجانی هم راضی نمی‌شود. در دوران رونق که نیروی کار بیشتری لازم است تا تولید هر چه

تابستان و در ادامه با کاهش ۰,۷ درصدی به ۲۰,۴ در پاییز رسید .

حتا اگر بتوان به این آمار اعتماد کرد و پذیرفت که زنان بیشتری وارد بازار کار شده‌اند، باید بررسی کرد که اشتغال زنان در چه بخش‌هایی افزایش یافته است بیشتر زنان متقاضی کار تنها می‌توانند امید داشته باشند که در بخش غیر رسمی کاری بیابند. اشتغال زنان در بخش غیر رسمی یکی دیگر از دلایل تفاوت دستمزد زنان و مردان است. همان طور که می‌دانیم این بخش از بازار کار شامل هیچ قانونی نمی‌شود و همه چیز به توافق کارگر و کارفرما بستگی دارد. سطح دستمزدها پایین‌تر از دستمزدهای رسمی است. ساعات کار بسیار طولانی است و بسیاری از مزایای قانونی که بخشی از دستمزد محسوب می‌شود، به کارگران این بخش پرداخت نمی‌شود. خروج کارگاه‌های زیر ده نفر از پوشش قانون کار، به رشد گسترده‌ی این بخش افزوده است. به طور مثلا بسیاری از تولیدی‌های لباس، به بخش های مجزایی مانند کارگاه‌های برش، دوخت، اتو و بسته‌بندی و... تقسیم شده‌اند که هر کدام جداگانه با تعداد کارگری کمتر از ده نفر مشغول به کارند.

از کل شاغلان مرد در ۱۳۸۲ در سطح کشور، ۲۵ درصد در بخش غیررسمی فعال بوده‌اند. در حالی که در همین زمان بیش از نیمی از زنان شاغل در سطح کشور (۵۲درصد) در فعالیت‌های غیررسمی شاغل بوده اند. در ۱۳۸۲، از کل شاغلان کشور ۱۲درصد زن بوده اند، ۹ درصد در بخش رسمی و ۲۲درصد در بخش غیررسمی مشغول به کار بوده‌اند. (۱۳) این آمار در سال‌های بعد افزایش چشمگیری داشته است.

میزان دستمزد این زنان در شهرستان‌های مختلف متفاوت است. در کلان شهر تهران نیز این تفاوت از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر قابل مشاهده است. دستمزد زنان از ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار تومان در شهرستان‌ها شروع می‌شود تا حداقل دستمزد مصوب. به ندرت

منابع مستقل، نرخ بیکاری زنان ایران را که نیمی از جمعیت فعال کشور را تشکیل می‌دهند، ۵۰ درصد و نرخ بیکاری فارغ التحصیلان را دست کم ۳۰ درصد اعلام می‌کنند. (۹) شرق نوشت: "بیکاری زنان طی هشت سال گذشته دو برابر شده است. نرخ اشتغال کارگران زن نسبت به کل آمار کارگران در سال‌های اخیر از ۱۵ تا ۱۷ درصد در نوسان است؛ آماری که در عین افزایش ورود زنان به بازار کار، تغییر نکرده است" ... (۱۰)

به گزارش مرکز آمار ایران (سال ۱۳۹۰) نشان می‌دهد که در حالی که بیکاری زنان در سال ۱۳۸۴ در حدود ۳۳ درصد بوده است، در سال ۱۳۹۰ به ۴۳ درصد رسیده است. همچنین اختلاف نرخ بیکاری مردان و زنان که در سال ۱۳۸۴ برابر ۱۰ درصد بوده در سال ۱۳۹۰ به ۲۰ درصد افزایش یافته است. (۱۱)

در گزارش اداره ی آمار در مورد نرخ بیکاری زنان در سال چنین آمده است:

" بررسی جدیدترین نرخ های بیکاری مربوط به ۳۹۲ شهر کشور در بخش زنان نشان می‌دهد که از مجموع شهرهای کشور، ۲۸۹ شهر معادل ۷۰ درصد کل شهرها در بخش زنان دارای نرخ بیکاری بالای ۱۵ درصد است تهران متوسط نرخ بیکاری زنان در این استان ۲۱,۶ درصد است. (۱۲)

به گزارش مرکز آمار این روند در سال ۹۲ تغییر کرده است. نرخ بیکاری در مسیری نزولی از ۱۲,۴ درصد در زمستان ۹۱ به ۱۰,۶ درصد در بهار ، ۱۰,۴ درصد در تابستان و ۱۰,۳ درصد در پاییز ۹۲ کاهش یافت . نرخ بیکاری در بین مردان با وجود اینکه از ۸,۸ درصد در بهار به ۸,۱ درصد در تابستان کاهش یافته و تعداد بیکاران مرد در سن کار به یک میلیون و ۶۵۷ هزار و ۱۹۹ نفر رسیده بود در پاییز با افزایش حدود ۱۱ هزار و ۱۷۰ نفری رو به رو شده و نرخ بیکاری در این قشر به ۸,۵ درصد افزایش یافته است . در مقابل نرخ بیکاری در بین جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر زنان در سال جاری از ۱۸,۷ درصد در بهار به ۲۱,۱ درصد در

می‌توان واحدی را پیدا کرد که به زنان شاغل در آن حداقل حقوق مصوب هر سال یا بیشتر از آن پرداخت شود.

اشتغال زنان در این بخش‌ها به کاهش نرخ دستمزد زنان منجر شده است. و شکلاف دستمزدی روز به روز افزایش می‌یابد.

آنچه به آن اشاره شد برخی از دلایل و شیوه‌های تبعیض جنسیتی دستمزدهاست. اما آیا راه برون رفتی از این شرایط وجود دارد؟ چگونه می‌توان به رفع تبعیض در این زمینه دست یافت؟

حدود صد و پنجاه سال است که مبارزه برای دست یافتن به مزد برابر در مقابل کار برابر از خواسته‌های زنان کارگر و زحمتکش بوده است. این مبارزه متشکل یا غیر متشکل همواره صورت گرفته است و ۸ مارس یادآور اولین تلاش‌های زنان در این زمینه است. خواسته‌ای که با گلوله پاسخ گرفت و اعتراض مسالمت‌آمیز کارگران زن نیویورک را به خاک و خون کشاند. اما زنان آگاه و مبارز نشان دادند که سرکوب، زندان و حتا اعدام نمی‌تواند مانع تلاش آنان برای دستیابی به حقوق برابر و انسانی و عدالت‌جویی آنان شود و زنان همواره در صف اول مبارزات عدالت‌خواهانه و برابری‌طلبانه بوده و خواهند بود.

زیرنویس‌ها:

۱- نابرابری دستمزد، ستمی مضاعف برای زنان کارگر- الهام هومین‌فر- کانون مدافعان حقوق کارگر

۲- Americanprogress.org-

http://jahannews.com/vdchiinxw23ni

۳- http://www.tabnak.ir/fa/news/90921/%D8%B2%D9%86%D8%A7%D9%86-%D8%A7%D8%B1%D9%88%D9%BE%D8%A7%DB%8C%DB%8C-

۱۱- جدول مقایسه ای بیکاری زنان و مردان از سال ۸۴ تا ۹۱

۴- http://www.humanrights-iran.ir/news-17562.aspx
۵- http://www.accpress.com/news/1392/03/%D9%86%DB%8C-%D8%B1%D9%88%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%B4%D8%B1%DA%A9%D8%AA%DB%8C-%D9%87%D9%85%DA%86%D9%86%D8%A7%D9%86-%D8%AF%D8%B1-%D8%A7%D9%86%D8%AA%D8%B8%D8%A7%D8%B1-%D8%B3%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%86%D8%AF/http://pecritique.com/2012/11/12/%D8%AF%DB%8C%DA%A9%D8%AA%D8%A7%D8%AA%D9%88%D8%B1%DB%8C-%D8%A8%D8%A7%D8%B2%D8%A7%D8%B1-%DA%A9%DB%8C%D9%87%D8%A7%D9%86-%D9%88%D9%84%D8%AF%D8%A8%DB%8C%DA%AF%DB%8C

۶- http://www.google.com/url?sa=t&rct=j&q=&esrc=s&source=web&cd=7&cad=rja&ved=0CFkQFjAG&url=http%3A%2F%2Fwww.ketabmah.ir%2FMagazinePdf%2FOLOME-EJTEMAEI-%2853-54%29web.pdf&ei=nLX5UuuDLsnd0wHiyoGgCA&usq=AFQjCNH50jw_Rbf62lxsu4eVEXDy6y82Og

۷- http://www.simayesocialism.com/?p=1823
۸- اجرای قانون مربوط به خدمت نیمه وقت بانوان مصوب دهم آذر ماه ۱۳۶۲
http://rc.majlis.ir/fa/law/show/91056

۹- http://www.persian.rfi.fr/%D8%A7%D9%82%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%AF/20140108-%D9%88%D8%AE%D8%A7%D9%85%D8%AA-%D8%AA%D9%88%D8%B1%D9%85%D8%8C-%D8%A8%DB%8C%DA%A9%D8%A7%D8%B1%DB%8C-%D9%88-%D8%B1%DA%A9%D9%88%D8%AF-%D8%AF%D8%B1-%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86

۱۰- http://www.khabaronline.ir/%28X%281%29S%28xb3prytaezw0pxpmpu-poktmkg%29%29/detail/289957/society/2077

نقدی فمینیستی بر: بازتولید و درک ماتریالیستی از تاریخ

سوزان هیملویت / ترجمه‌ی: علیرضا ثقفی

در این بخش می‌خواهیم یکی از مهم‌ترین نظریات مارکس را مورد بررسی قرار دهیم که مبحث «بازتولید» است. ما مجبوریم به آن بخش‌هایی از نوشته‌های مارکس نظر ببندیم که او این عبارت را به کار برده و به دلایلی بپردازیم که چرا او این جمله را در جاهای دیگری به کار برده است. ممکن است عجیب به نظر برسد و وقت زیادی باید صرف شود تا بفهمیم مارکس و انگلس چه کاری را انجام نداده‌اند. اما

توجه به این غفلت و دلایل آن می‌تواند ما را به بعضی بنیان‌های اساسی متد مارکس آشنا کند. به‌خصوص این مسأله می‌تواند به ما کمک کند تا پیش مارکس را در مورد ماتریالیسم تاریخی درک کرده و بنیان‌های نقد

جدول کامل نرخ بیکاری در سال ۹۱ به شرح زیر است :

تعداد بیکاران مرد	تعداد بیکاران زن	نرخ بیکاری عمومی	نرخ بیکاری جوانان	تعداد بیکاران جوان	تعداد بیکاران سال
1269265	657631	11.5	20.6	1926896	84
1288980	624636	11.3	20.8	1913617	85
1211216	592765	10.5	20	1803982	86
1187033	560302	10.4	20.4	1747336	87
1355667	567313	11.9	22.1	1922980	88
1482622	713610	13.5	25.5	2196233	89
1292016	618055	12.3	24	1910072	90
1333416	640400	12.2	24.5	1973817	91

جدول ۱- شاخص‌های نیروی کار به تفکیک جنسی، نقاط شهری و روستایی - سال ۱۳۹۱

شاخص‌های نیروی کار	کل کشور	مرد	زن	نقاط شهری	نقاط روستایی
نرخ فعالیت اقتصادی جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر	۲۴۱.۵۵۰۶	۱۹۷.۵۳۱۹	۴۴۰.۱۸۶	۱۷۲۲.۰۱۱	۶۸۸.۴۹۵
نرخ بیکاری جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر	۱۲/۲	۲۰.۹۸۳۶	۱۲/۵	۲۳۷۹۵۱۵	۱۳/۸
نرخ بیکاری جوانان ۱۵-۲۴ ساله	۲۶/۹	۷۵.۱۹۲	۲۲/۴	۳۱۷.۲۶	۱۸/۲
نرخ بیکاری جوانان ۲۵-۳۹ ساله	۲۳/۹	۲۰/۹	۲۳/۲	۳۳۰.۵	۱۷/۰
نرخ اشتغال در بخش کشاورزی	۱۸/۹	۳۱۱۳۶۹	۱۷/۶	۵۰۲	۵۰/۶
نرخ اشتغال در بخش صنعت	۳۳/۶	۳۵/۲	۳۵/۲	۱۱۸۹۸	۱۸۹۶۴
نرخ اشتغال در بخش خدمات	۷۱.۵۷۲	۶۲۱۲.۶۸	۸۳۹.۲	۵۲۷۵۱۲	۱۷۲.۸۲۸
سهم اشتغال ناقص جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر	۴/۶	۳/۵	۹/۸	۴۲	۷/۵
سهم شاغلین ۱۵ ساله و بیشتر با ساعت کار معمول ۴۹ ساعت و بیش تر	۴/۶	۳/۵	۹/۸	۱۶/۲	۲۷/۰

مارکس به جای آن که به بازتولید انسان بپردازد، بر روی تولید تمرکز می‌کند. این مسأله به آن مفهوم است که توضیح مارکس برای اختلاف جنسی دو جامعه و درک تاریخی مبارزه‌ی آن‌ها مناسب نیست. مسأله مورد بررسی در این بخش چنین خواهد بود:

از نوشته‌هایی را بررسی می‌کنیم که مارکس کلمه «بازتولید» را به کار برده و منظور از آن بازتولید کل سیستم اجتماعی

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Himmelweit, Susan, 2006. Reproduction and the materialist conception of history: A feminist critique. In: T. Carver, ed. *The Cambridge Companion to Marx*. New York: Cambridge University Press, pp. 196-221

توضیح مترجم: این مقاله حدود پنج سال پیش ترجمه شده است ولی شرایط انتشار آن فراهم نشد. اکنون که تصمیم به انتشار آن در ویژه‌نامه روز جهانی زن گرفته شد دارای کاستی‌هایی است که باید توضیح داده شود. در تصحیح و ویرایش مجدد آن متأسفانه متن انگلیسی آن را پیدا نکردم. ولی از آنجا که اصل مقاله دارای مطالبی قابل طرح بود انتشار آن را مناسب دانستم. به همین دلیل مجبور شدم سه جمله از مقاله را حذف کنم زیرا آن سه جمله نامفهوم بود و احتمالاً در تایپ کلماتی جاافتاده بود و دیگر دسترسی به اصل مقاله امکان نداشت. برخی جملات دیگر نیز نامفهوم بود اما با توجه به روال مطلب می‌شد آن‌ها را تصحیح کرد که انجام شد. به دلیل عدم دسترسی به متن اصلی ذکر کامل منابع مورد استفاده توسط نویسنده در آخر مقاله نیز امکان نداشت. به هر حال هرگونه کاستی در این ترجمه بر عهده‌ی من است.

<http://fararu.com/fa/news/146422/%D9%85%D8%B1%DA%A9%D8%B2-%D8%A2%D9%85%D8%A7%D8%B1-%DB%B2%D9%85%DB%8C%D9%84%DB%8C%D9%88%D9%86-%D9%88-%DB%B9%DB%B4%DB%B4-%D9%87%D8%B2%D8%A7%D8%B1-%D9%86%D9%81%D8%B1-%D8%A8%DB%8C%DA%A9%D8%A7%D8%B1%D9%86%D8%AF>

<http://khabareghtesadi.com/fa/news/20404/%D9%86%D8%B1%D8%AE-%D8%A8%DB%8C%DA%A9%D8%A7%D8%B1%DB%8C-%D8%AF%D8%B1-%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%A8%DB%8C%DA%A9%D8%A7%DB%8C%D8%AF-%D8%A7%D8%B2-%D8%B7%D8%B1%DB%8C%D9%82-%D8%B3%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%86%D8%AF%D9%87%DB%8C-%D8%B1%D8%B4%DB%AF-%D8%AC%D9%85%D8%B9%DB%8C%D8%AA-%D8%B1%D8%B4%D8%AF%D8%A7%D9%82%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%AF%D8%B1%D8%B4%D8%AF%D8%A7%D9%82%D8%AA%D9%88-%D8%AA%D9%88%D8%B1%D9%85-%D8%A9%D9%86%D8%AA%D8%B1%D9%84-%D8%B4%D9%88%D8%AF-%D8%AC%D8%AF%D8%A7%D9%88%D9%84-%D9%85%D8%AE%D8%AA%D9%84%D9%81-%D9%86%D8%B1%D8%AE-%D8%A8%DB%8C%DA%A9%D8%A7%D8%B1%DB%8C>

<http://www.magiran.com/npview.asp?ID=1309903> -۱۳

نمی‌کنند، بلکه در مسیرهای گوناگونی جامعه را سازماندهی می‌کنند. بدین ترتیب دوره‌های مختلف تاریخی به‌وسیله مسیرهای مختلف سازماندهی زندگی مادی جامعه مشخص می‌شود که هر یک از آن‌ها می‌تواند برای مدت طولانی برقرار باشد. هر چند در حقیقت شکل موجود سازماندهی جامعه دوام زیادی نمی‌آورد و ممکن است به‌وسیله‌ی نوع جدید سازماندهی جایگزین شود. این پروسه‌ی تغییر سازماندهی جامعه از یک شکل به شکل دیگر، یکی از تضادهایی است که ممکن است به‌صورت آرام مسیر خود را طی کند و یا به‌طور ناگهانی و احتمالاً با حرکت انقلابی تغییر کند. به هر ترتیب که این مسأله اتفاق بیافتد، پایگاه مادی جامعه نیز تغییر خواهد کرد (Marx, 1975: 425-6).

اما پروسه‌های اجتماعی تنها به تغییر از یک فرماسیون اجتماعی سرنگون شده به فرماسیون اجتماعی دیگر محدود نمی‌شوند، بلکه زمینه‌ای برای عملکرد جامعه در طی دوره‌های با ثبات‌تر نیز هستند. تمام عوامل مادی زندگی همواره به‌وسیله‌ی کار بشر تولید و بازتولید می‌شود. بدون این روند هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند تداوم یابد. این مسیری است که تولید مادی بر مبنای بازتولیدی قرار دارد که امکان تداوم و تغییر را در جامعه فراهم می‌کند. برای به تصویر کشیدن این مسأله ما می‌توانیم به بررسی مارکس در کاپیتال نظری بیاندازیم که در آن دو طبقه‌ی اصلی سرمایه‌داری، طبقه‌ی کارگر و بورژوازی و مناسبات بین آن‌ها، به‌وسیله‌ی روند تولید سرمایه‌داری بازتولید می‌شود که این اصلی‌ترین بررسی او از یک پروسه‌ی بازتولید اجتماعی است. (از این به بعد، برای آنکه از ابهام اجتناب کنیم، بازتولید اجتماعی را به مفهوم روندی به‌کار می‌بریم که روابط طبقاتی در آن بازتولید می‌شوند و بازتولید انسانی برای پروسه‌ای که در آن کودک متولد شده و رشد می‌یابد تا به‌صورت عضوی از نسل بعدی درآید. هر چند جمله‌ی آخرین در این مورد چندان گویا نیست. بدان علت که یکی از نکات این بخش، تأکید بر محتوای اجتماعی این پروسه در بازتولید انسان است، اما این جمله بهتری نسبت به جایگزین آن «بازتولید بیولوژیکی» است و ارتباط آن با مفاهیم تحقیقات روزانه بیشتر است. در آنجا که بازتولید به‌صورت مطلق به‌کار می‌رود، مفهوم آن باید از مفاهیم دیگر مشخص باشد. تولید^۲ به مفهوم تولید ارزش‌های مفید، کالا و خدمات است و نه به

است، به‌خصوص ساختار طبقاتی آن. سپس به این مسأله توجه می‌کنیم که آیا سیستم‌های اجتماعی که خودشان را بازتولید می‌کنند، اگر شامل بازتولید انسان نشود، کامل هستند؟ یعنی پروسه‌ای که مردم در درون چنین سیستم‌هایی به دنیا می‌آیند و رشد می‌کنند تا جایگاه خاص طبقاتی و جنسی خود را بیابند، چگونه است؟ سپس به آن می‌پردازیم که مارکس و انگلس در باره‌ی بازتولید انسان چه گفته‌اند و مسائلی را در نظر می‌آوریم که به‌صورت برجسته آن‌ها به آشکال اجتماعی بازتولید، در تحلیل‌های تاریخی‌شان توجه کرده‌اند. ما متوجه می‌شویم که نوشته‌های آن‌ها در این زمینه یکسان نیست. (به نظر می‌رسد که بازتولید انسان در توصیف متد تاریخی‌شان اهمیت بیشتری دارد تا در تحلیل‌های واقعی‌شان) و ما می‌خواهیم بررسی کنیم که این مسأله چرا اتفاق افتاده است. در انتها می‌خواهیم به همان مسائل در درون سنت مارکسیستی نظر بیاندازیم اما به صورتی که در آن بازتولید انسانی اهمیت بیشتری داشته باشد. این مبحث با ارجاع به سوالات تئوریک خاتمه خواهد یافت که ما آغاز کرده‌ایم و آن سوالات عبارتند از: چه آن که مارکس با بازتولید برخورد کرده یا نکرده باشد، بازتولید پیش‌زمینه‌ی بررسی روش او و پیش‌زمینه بینش ماتریالیستی تاریخ است و برای تحلیل و توضیح اختلاف (جنسیتی) مناسب نیست.

مفهوم بازتولید در نوشته‌های مارکس

در بحث‌های عادی، بازتولید مفاهیم مختلفی دارد و از تصاویر کودکانی که روی دیوار نصب شده باشد شروع می‌شود تا مسائل دیگر. در سنت علوم اجتماعی بازتولید معانی مختلفی دارد که شامل بازتولید انسان هم می‌شود. همچنین شامل حوزه‌های حساس پروسه‌ی تولد کودکان و همچنین احساس بزرگتری را برای ایجاد عضو جدید جامعه، همراه با رشد آنان، اجتماعی‌شدنشان را نیز همانند تولدشان در بر می‌گیرد. اما در مارکسیسم این عبارت، یعنی بازتولید، به مفهوم دقیق و خاصی به‌کار برده می‌شود که مبنای آن توانایی کل سیستم جامعه برای انجام بازتولید خودش به مفهوم پروسه‌هایی است که آن‌ها را متعین و مشخص می‌کند و بر مبنای اساسی قرار دارد که بتواند خودش را تداوم بخشد.

این تمرکز بر روی سیستم‌ها و پروسه‌های اجتماعی است، که کار آن‌ها را به یکی از بزرگ‌ترین مسائل مارکسیسم تبدیل کرده و پایه‌ی بینش ماتریالیستی تاریخ قرار داده است. بر این مبنای، از آنجا که مردم سازنده‌ی تاریخ‌اند، حاکمان و گردانندگان جامعه تنها به‌طور عادی حکومت

². production

مفهوم وجود انسان. مگر آن که زمینه‌ی موضوع خاطر نشان کند که این مفهوم درحوزه‌ی وسیع‌تری به کار برده شده است.)

بازتولید مناسبات طبقاتی سرمایه‌داری

در آغاز پروسه‌ی تولید، کارگران هیچ چیز به جز نیروی کارشان ندارند و بدین ترتیب به خاطر آنکه بتوانند زندگی کنند، برای به دست آوردن وسایل زندگی، آن‌ها مجبور به فروش تنها چیزی می‌شوند که صاحب آن هستند یعنی نیروی کارشان. از طرف دیگر سرمایه‌داران که صاحبان ابزارتولید هستند و مقداری پول دارند اما نمی‌توانند آن را بدون نیروی کار مورد استفاده قرار دهند، مجبور می‌شوند که در ازای پرداخت مزد، از کارگران نیروی کارشان را خریداری کنند. از این پس کارگران ابزار تولید را در جهت تولید کالاهایی به کار می‌برند که به فروش می‌رسند و با خرج کردن پولی که در برابر کارشان دریافت می‌کنند، استخدام‌کننده‌گان سرمایه‌دار خود را قادر به بازتولید به عنوان سرمایه‌دار می‌کنند و همراه با آن توانایی او را برای خریدن ابزار تولید جدید تداوم می‌بخشند. در حقیقت کارگران دستمزدهایشان را صرف غذا و سایر ضروریات زندگی می‌کنند تا توانایی خودشان را برای دوباره کار کردن بازیابند. این بدان مفهوم است که آنان در موقعیت طبقاتی خودشان به صورت کارگران بازتولید می‌شوند تا قادر به فروش نیروی کارشان باشند. بدین ترتیب در پایان پروسه همه‌ی این مردم به همان جایی بر می‌گردند که در ابتدا بوده‌اند. همه‌ی آن‌ها بازتولید شده‌اند.

علاوه بر آن، مناسبات اساسی دو جانبه میان طبقه‌ی کارگر و سرمایه‌دار، خودش بازتولید شده است. کارگران دستمزدهایشان را خرج کرده‌اند، به گونه‌ای که مجدداً نیاز به فروش نیروی کارشان دارند و سرمایه‌داران مجدداً پول و ابزار تولیدی به دست آورده‌اند که نیاز به خرید نیروی کار دارند تا آن‌ها را دوباره به کار ببرند:

از یک طرف پروسه‌ی تولید مداوماً ثروت مادی را به سرمایه تبدیل می‌کند و از طرف دیگر کارگران همواره در روندی قرار می‌گیرند که همان وضعیتی است که بدان وارد شده‌اند. منبع انسانی ثروت محروم از هر نوع استفاده برای خودش، سازنده‌ی همان ثروت است (Marx, 1977: 710).

تولید اجتماعی به مفهوم این نیست که همه چیز دقیقاً تکرار شود. در حقیقت به آن علت که روابط سرمایه‌داری سود به وجود می‌آورد، مبنایی

برای توسعه است و مقداری یا همه‌ی آن سود می‌تواند به طور عام جهت گسترش شغل به کار رود و در تولید در سطح گسترده‌تر مورد استفاده قرار گیرد. بدین ترتیب بازتولید می‌تواند تغییراتی به وجود آورده و به خوبی ادامه یابد و عموماً چنین است. این مطلب نشان می‌دهد که چگونه در مارکسیسم تولید و بازتولید اجتماعی درهم آمیخته هستند. خود پروسه‌ی تولید، شرایطی را به وجود می‌آورد که در آن شرایط می‌تواند دوباره شروع کند و این تداوم، پروسه‌ی بازتولید است. اما تولید تنها لحظه‌ای در پروسه‌ی بازتولید است، به آن دلیل که برای کامل شدن سیکل بازتولید اجتماعی روندهای دیگری در کنار تولید باید به خوبی انجام پذیرند. مارتین نیکولاس^۳ در مقدمه‌ای به گروندریسه توضیح می‌دهد که منظور مارکس از «لحظه» چنین است: «بدان علت که تنها حرکت دائمی است، مارکس همانند هگل لفظ *لحظه* را برای توجه دادن به چیزی به کار می‌برد که در یک سیستم است و در کل سیستم، عامل یا اساس خوانده می‌شود. در نظر مارکس این لفظ در بر گیرنده‌ی یک دوره‌ی زمانی و در عین حال بخش متحرک آن است» (Nicolas, 1974: 29). مارکس همچنین در کارهای اولیه‌اش در گروندریسه درباره‌ی *لحظه‌ی مصرف*، توزیع و مبادله نیز صحبت می‌کند (Marx, 1974a: 88-100).

توزیع، سهم اختصاص یافته به هر یک از طبقات را، به عنوان سهم تولید، به آن‌ها می‌دهد. کارگران دستمزد دریافت می‌کنند و سرمایه‌داران سود. آن‌چنان که مارکس نوشته است شکل توزیع کاملاً به وسیله‌ی شکل تولید متعین می‌شود و بدین ترتیب تولیدات سرمایه‌داری که به طور متعین، توزیع آن در شکل سود و دستمزد است، دیگر تولید سرمایه‌داری نیست. بدین ترتیب توزیع، حوزه‌ی ضروری پروسه‌ی بازتولید مناسبات طبقاتی سرمایه‌داری است که به طور کامل به وسیله‌ی شکل سرمایه‌داری روند تولید متعین می‌شود و این حوزه، یک مرحله مجزا از بازتولید اجتماعی نیست که در نتیجه‌ی حرکت تولید و مبادله تحت مناسبات سرمایه‌داری به وجود آمده باشد.

بخش مبادله روندی است که در آن کالاها خرید و فروش می‌شوند و این مرحله‌ای جدا و ضروری در پروسه‌ای است که مناسبات طبقاتی سرمایه‌داری بازتولید می‌شود. به گونه‌ای که کارگران خودشان را به عنوان اعضای طبقه‌ی کارگر بازتولید کرده و باید وارد دو مبادله شوند. در اولین مبادله، آنان نیروی کارشان را می‌فروشند و این آن‌ها را قادر می‌سازد

³. Martin Nicolas

کار خانگی را به‌عنوان برده‌گی خانگی «پنهان و آشکار» می‌شناسد. چیزی که زن را به خانه وابسته کرده و او را از مشارکت در تولید اجتماعی باز می‌دارد (Engels, 1972: 132, 221).

در دهه‌ی ۱۹۷۰ تلاش‌های زیادی به‌وسیله‌ی فمینیست‌ها صورت گرفت که سعی داشتند این شکاف را در تئوری مارکس پر کنند. آن‌ها کار خانگی را به‌عنوان مقوله‌های موجود در تحلیل مارکسیستی به‌کار می‌بردند؛ که یک عملکرد تولید تحت مناسبات تولید است که جدا از مکان کار سرمایه‌داری است. بحث شدیدی در آن زمان به راه افتاد که آیا کار خانگی باید به‌عنوان کار تولیدی و یا کار غیرمولد به‌حساب آید؟ چه آن‌که این کار، نیروی کار تولید کند یا ارزش‌های مفیدی را به‌وجود آورد که منجر به تولید نیروی کار می‌شود و این که آیا کار خانگی باید به‌عنوان تولید ارزش و یا ارزش اضافی در نظر گرفته شود. بحث‌های دیگر بر روی موضوع‌های سیاسی متمرکز شده بود که اگر کار خانگی در محدوده‌ی مناسبات تولید قرار دارد و زنان باید به‌عنوان طبقه دیده شوند، پس چه کسانی این طبقه را می‌سازند و چه کسانی آن را استثمار می‌کنند؟ آیا شوهرانشان یا سرمایه‌دارانی که شوهران آن‌ها را استخدام می‌کنند و به‌عنوان مصرف‌کننده‌گان نهایی نیروی کار، کار خانگی آن‌ها را تصاحب می‌کنند.^۴ گرچه این بحث به نتیجه نرسید، اما در آن موقع یک باور عمومی درباره‌ی کار خانگی به‌عنوان چیزی مطرح شد که باید در تحلیل‌های مارکسیستی و در سطح معینی مورد نظر قرار گیرد.^۵ علاوه بر آن، این پیوستگی به‌خصوص مارکسیسم سنتی را مورد چالش قرار نداد. مارکسیسم سنتی‌ای که قبلاً ابزارهای لازم را برای تحلیل عملی انواع مختلف تولید چه در اقتصاد و چه در جوامع در حال گذار و چه در جوامع با اقتصاد ایستا ارائه داده بود (Brewer, 1980: Chap. 11).

چیزی که بیشتر مورد تعرض قرار گرفته است اظهارات دیگری مبنی بر غفلت تحلیل مارکس از پروسه‌ای است که مناسبات طبقه‌ی سرمایه‌داری را بازتولید می‌کند. این مسأله بدان مفهوم است که نه فقط نیروی کار افراد کارگر باید بازتولید شود، بلکه نسلی از کارگران باید

^۴ (Fox, 1980; Himmelweit and Mohoun, 1977; Malos, 1980, Molyneux, 1979)

^۵ به عنوان مثال نگاه کنید به: (Green and Sutcliffe, 1987:133-4)

وارد مرحله‌ی دوم شوند که همان مرحله‌ی مصرف دست‌مزدشان برای خرید وسایل زندگی است. پس از این دو مبادله، نیروی کار بازتولید می‌شود، اما کارگران (اعم از زن یا مرد) چیزی به جز نیروی کار ندارند و بدین ترتیب برای ادامه‌ی زندگی، باید دوباره نیروی کارشان را بفروشند. هم‌زمان با آن سرمایه‌داری وارد دو پروسه‌ی مبادله می‌شود تا بتواند خود را به‌عنوان سرمایه‌داری بازتولید کند. در ابتدا نیروی کار کارگران و ابزار تولید را می‌خرد و در ثانی درآمد تولید فروخته‌شده، سرمایه‌دار را به‌عنوان دارنده‌ی پول قادر به خرید نیروی کار و ابزار تولید می‌نماید.

پروسه‌ی مصرف آن طور که مارکس می‌گوید تنها مصرف وسایل زندگی به‌وسیله‌ی کارگران نیست که نیروی کار خود را بازتولید می‌کنند؛ بلکه شامل مصرف ابزار تولید و نیروی کار می‌شود که در درون خود روند تولید، نیز هست. این نوع دیگر مصرف، مرحله‌ی دیگری از پروسه‌ی بازتولید اجتماعی نیست، بلکه از نگاه دیگر، در روند خود تولید است، در عین حال تولید ارزش مفید، خود مصرف ابزار تولید و نیروی کار است.

هم‌زمان با آن، مصرف وسایل زندگی، به‌گونه‌ای موثر بازتولید کارگر است که به‌صورت مرد یا زن نیروی کار تولید می‌کند، مرحله‌ای که خارج از مناسبات تولید سرمایه‌داری است اما نمی‌تواند حذف شود. در حالی که کل پروسه‌ی بازتولید مناسبات طبقاتی سرمایه‌داری در حال انجام است.

کاستی‌های بررسی مارکس از پروسه‌ی بازتولید اجتماعی

برای تحلیل پروسه‌ی بازتولید مناسبات طبقاتی، اضافه‌کردن فرآیندهای توزیع، مبادله و مصرف در تولید، کافی نیست؛ بدان علت که روندهای اساسی جایگزینی نیروی کار در نظر گرفته نشده است (Seccombe, 1980). در ابتدا کارگران مستقیماً کالایی را مصرف نمی‌کنند که با مزدشان می‌خرند. در عمل تقریباً تمام کالاهای خریداری‌شده در روند دیگری از تولید قرار می‌گیرند. روندی که در منزل اتفاق می‌افتد و کالاهای خریداری‌شده از مغازه را قابل مصرف می‌کند. مارکس درباره‌ی این پروسه‌ی تولید بحثی نکرده است. پروسه‌ای که به‌طور عمومی «کارخانگی» نامیده می‌شود. او به‌طور ضمنی این مسأله را در درون پروسه مصرف می‌بیند. انگلس به شکل جالب توجهی، وجود کار خانگی را می‌شناسد. هر چند او هرگز اهمیت اقتصادی آن را بررسی نمی‌کند. او

زبان انگلیسی man ترجمه کرد یکی mensch به معنای انسان است و دومین کلمه mann که تنها به معنی جنس مذکر است. مارکس و انگلس کلمه‌ی menschen را به کار برده‌اند که جمع است که نتیجتاً به صورت کلمه men ترجمه شده است. گرچه آن‌ها ترجمه را ندیده بودند که این کلمه به صورت men آمده و در ۱۹۳۸ ترجمه شده بود. متأسفانه این مسأله کتاب مانیفست کمونیست را نیز در بر گرفته بود. که با جمله‌ی مشهور! Working Men of All Countries, Unite! پایان یافته بود (Marx, 1974b: 98). اما در طول زندگی‌شان آن‌ها در ترجمه‌های دیگری که از آثارشان شده بود هر جا به کلمه‌ی men برخوردند بودند ترجیح دادند که عبارت men and women را بگذارند.)

نکته‌ی دوم آن است که ارضای نیاز اول، نیازهای جدید و ایجاد نیازهای جدید اولین حرکت تاریخی را به وجود می‌آورد (Marx and Engels, 1975: 42). بنابراین همزمان با تولید برای ارضا نیازهای مادی، نیازهای بیشتری بر وجود می‌آید و تبادل میان این دو شروع پروسه‌ی پیشرفت تاریخ است. اما «محیط سومی وجود دارد که خارج از آن است و آن عبارت از ورود به جریان پیشرفت تاریخ است و عبارت است از انسان‌هایی که روزانه زندگی خود را بازتولید می‌کنند و سایر انسان‌ها را به وجود می‌آورند، برای آنکه نسل خودشان، مناسبات بین زن و مرد، والدین و فرزندان و خانواده را تداوم بخشند.» (3-42). نتیجه این است که «تولید زندگی و آنچه که مربوط به تداوم نیروی کار می‌شود و هم آنچه که مربوط به زندگی جدید می‌شود، دو جزء جدایی ناپذیرند. از یک طرف این مسأله امری است طبیعی و از طرف دیگر امری است مربوط به مناسبات اجتماعی.» (43). بنابراین برای مارکس و انگلس در این مرحله از نوشته‌های اولیه‌شان، در نهایت تولید ارزش‌های مفید برای تامین نیازها است و در کنار آن مناسبات اجتماعی تولید و زندگی انسانی، همراه با هم، مبنای بینش ماتریالیستی تاریخ را می‌سازند. اما این مسأله در نوشته‌های اولیه به صورتی نیست که اهمیت تئوریک بازتولید انسانی را توضیح دهد. انگلس در ادامه بحث هایش، تحلیل بازتولید انسانی را به گونه‌ای دیگری ببند و آن را به عنوان ضرورتی برای تداوم پروسه‌ی تولید می‌یابد. در مقدمه‌ی کتاب *مثنی‌آ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت* (که در ۱۸۸۴، حدوداً چهل سال پس از ایدئولوژی آلمانی و یک سال پس از فوت مارکس چاپ شده است) انگلس توضیح می‌دهد که او میراث مارکس را به کار می‌برد تا انسان‌شناسی مورگان را با بینش

جایگزین نسل دیگر شود. به زبان دیگر در حالی که بررسی مارکس به صورت ریشه‌ای در باره‌ی چگونگی ایجاد ارزش‌های مفید است، اما در توضیح اهمیت واقعیات اجتماعی هم ارز آن ناقص است که در آن مردم مجبور به تداوم زندگی هستند و صرف نظر از آن که سرمایه‌داری یا هر سیستم دیگری وجود داشته باشد، این امر ادامه دارد.

مارکس و انگلس و بازتولید انسانی

این مسأله صحیح نیست که مارکس بازتولید نسل طبقه‌ی کارگر را به فراموشی سپرده باشد. مارکس به درستی ابزار اعاشه‌ای را می‌شناخته است که برای جایگزینی روزانه‌ی نیروی کار افراد کارگر باید مصرف شود و بدین ترتیب سطح دستمزدی را بررسی می‌کند که باید به وسیله‌ی میزان پول مورد نیاز برای خرید کالاها‌ی مصرفی مورد نیاز به منظور این جایگزینی معین شود. هم چنین مارکس دستمزد کارگران را به میزان لوازمی نیز مرتبط می‌داند که برای تداوم زندگی فرزندان آنان، به عنوان کارگران جایگزین، ضروری است. به گونه‌ای که در این روند ویژه، صاحب این کالا (نیروی کار)، بتواند مداوما حضورش را در بازار حفظ کند (Marx, 1975: 275). اما این تنها چیزی است که درباره‌ی روند بازتولید انسانی و نه خود روند گفته شده است.

به نظر می‌رسد که مارکس از کنار گذاردن بحث مصرف نیروی انسانی و بازتولید نیروی انسانی در کاپیتال راضی است. او چنین نوشته است: «تداوم بازتولید طبقه‌ی کارگر شرط ضروری برای بازتولید سرمایه است. اما سرمایه‌داری ممکن است که این مسأله را به خود کارگران واگذار کند.» (Marx, 1977: 78). بازتولید طبقه‌ی کارگر در این مرحله صرفاً از نقطه نظر سرمایه است و مشخص است که در این بررسی هر نوع تحلیلی از بازتولید مناسبات سرمایه‌داری کنار گذارده شده است. اما در جای دیگر، هم مارکس و هم انگلس، اهمیت بیشتری به پروسه‌ی بازتولید انسانی داده‌اند. در یکی از اولین نوشته‌های مشترکشان، *ایدئولوژی آلمانی*، آن‌ها درباره موضوع بینش ماتریالیستی تاریخ بحث کرده‌اند. اولین بحث این است: «انسان (مرد و زن) باید زندگی کند تا قادر باشد تاریخ را بسازد... بنابراین اولین حرکت تاریخی تولید وسایلی است که نیازهای او را برآورده کند، تولید خود زندگی مادی» (Marx and Engels, 1975: 41-42). (واژه‌ی انسان که در اینجا به کار رفته است از زبان اصلی نویسنده ترجمه شده است. آن‌ها این بحث را به زبان آلمانی نوشته‌اند. دو کلمه آلمانی وجود دارد که می‌توان آن را در

جهانی جنس مونث است» (تأکید از انگلس) (Engels, 1972: 120). «مردان تبدیل به رهبر خانه شدند و در همین حال زنان به خدمت‌گذاران خانه تنزل یافتند. زنان به برده‌گان شهوت و ابزار صرف تولید فرزند تبدیل شدند.» (1-120).

این بررسی تلاش می‌کند اهداف انقلابی را در توسعه‌ی هسته‌ی خانواده توضیح دهد. به جای آنکه آن را به‌عنوان یک ضرورت طبیعی در مسیر سازمان‌دادن بازتولید ببیند و هرگز توجهی به شکل خانواده به‌عنوان وابسته به مناسبات اجتماعی تولید ندارد. شواهدی وجود دارد که می‌گوید مارکس در نوشته‌های اولیه‌اش این نظر در مورد خانواده را تقسیم کرده است. او و انگلس در ایدئولوژی آلمانی چنین نوشتند که «خانواده که تنها با آن مناسبات اجتماعی آغاز می‌شود، بعداً هنگامی که نیازها افزایش می‌یابد مناسبات اجتماعی جدیدی را ایجاد می‌کند و افزایش جمعیت نیازهای جدیدی را به‌وجود می‌آورد که یکی تابع دیگری است.» (Marx and Engels, 1975: 43-5). اما در اینجا مشخص نیست که آیا خانواده در ارتباط با نقشش در تولید مورد بررسی قرار می‌گیرد و یا در ارتباط با بازتولید انسانی.

بدین ترتیب بازتولید انسانی کاملاً مشخص نشده است. به‌رغم توجه انگلس به این مسأله در مقدمه‌ی کتاب، اما توجهی به نقش توضیحی در بررسی ماتریالیستی از خانواده به‌عنوان نهاد واقعی، که بازتولید انسانی بر آن مبتنی است، ننموده. بدین ترتیب ما در عمل شاهد ماتریالیسمی نیستیم که بر روی بنیان‌های دوگانه‌ای از مناسبات اجتماعی تولید و بازتولید انسانی پایه‌گذاری شده باشد. به جای آن خانواده به‌عنوان فرم اجتماعی و مناسبات حاکم و تابعیت میان مردان و زنان دیده می‌شود و به‌عنوان نتایج مناسبات مخصوص اجتماعی تولید به‌تنهایی مورد بررسی قرار می‌گیرد. این مسأله به آن مفهوم است که تقسیمات و تضادهای جنسیتی اساساً به‌وسیله‌ی همان عوامل توضیح داده می‌شود، یعنی به‌وسیله‌ی نیروها و مناسبات تولیدی که به‌صورت سنتی برای فهم تقسیم طبقات و مبارزه‌ی آن‌ها به‌کار برده می‌شود. علاوه بر آن مناسبات بازتولید انسانی بدون شباهت به مناسبات تولید به‌عنوان دینامیسم داخلی خودش ظاهر نمی‌شود. بدین ترتیب آن را باید به‌عنوان تأثیرات یک دوره‌ی تاریخی دید و نه آنکه علل دوره‌ی تاریخی باشد.

ماتریالیستی تاریخ روشن کند و سپس چنین می‌گوید: «بر مبنای بینش ماتریالیستی، در تحلیل نهایی عامل تعیین‌کننده در تاریخ، تولید و بازتولید بلاواسطه زندگی است. این مسأله به‌وجودآورنده‌ی حالتی دوگانه است. از یک طرف تولید انسان وجود خودش را و تداوم نوع انسانی سازمان اجتماعی بر مبنای آنکه مردم دوره‌ی خاصی از تاریخ و زندگی در کشوری خاص را می‌گذرانند، به‌وسیله‌ی هر دو نوع تولید متعین می‌شود؛ به‌وسیله‌ی مرحله انکشاف نیروی کار از یک طرف و خانواده از طرف دیگر.» (Engels, 1972: 71-2).

بنابراین بر مبنای آن چه که هر دو نوشته‌اند، بازتولید انسانی باید در کنار تولید اشیا مورد نیاز زندگی مورد بررسی قرار گیرد. این در صورتی است که بخواهیم بررسی ماتریالیستی تاریخ را گسترش دهیم.

اما به‌رغم این مسأله‌ی آشکار، هیچ نویسنده‌ای به بازتولید انسانی و جایگاه مهم آن در نوشته‌های تاریخی مارکس و انگلس نپرداخته است. در حالی که انتظار می‌رود که بازتولید انسانی در کتاب منشأ خانواده جایگاه مهمی داشته باشد، اما در این کتاب انگلس در بررسی شکل‌گیری خانواده‌ی مدرن، در مورد مناسبات اجتماعی بازتولید توضیح کافی نمی‌دهد. در عوض، او گسترش ازدواج تک‌همسری و خانواده‌ی هسته‌ای را بر مبنای تحلیل توسعه‌ی نیروها و مناسبات تولید بررسی می‌کند و تشکیل این خانواده‌ها را بر آن مبنای می‌داند که ابزار تولید، بخصوص گله‌های حیوانات، به مالکیت خصوصی در می‌آیند. خانواده در این مرحله نهاد اجتماعی‌ای می‌شود که به‌صورت فردی، مالکیت را از اعضا یک نسل به نسل بعدی منتقل می‌کند. صاحبان این دارایی‌ها مردها هستند. بدان علت که تقسیم جنسی نیروی کار، مردان را در وضعیتی قرار می‌دهد که ابزار تولید را به‌دست آورده و جمع‌آوری کنند. بدین ترتیب تک‌همسری برای زنان از آن جهت مناسب بود که مردان قادر به تعیین طبیعت پسرانی باشند که بتوانند مالکیت را به آن‌ها واگذار کنند.

قبل از آن، زنان امور تولید را در نزدیکی منزل انجام می‌دادند، زیرا نگهداری از کودکان حرکت آنان را محدود می‌کرد. اما این مسائل مانع از رفتن مردان به صحراهای دور نمی‌شد. گرچه با توسعه تک‌همسری زنان در محدوده‌ی حوزه‌های محلی محدود می‌شدند تا از حق و مالکیت مردان‌شان محافظت کنند و این مسأله از نظر انگلس «شکست تاریخی

نقد انگلس از خانواده

گرچه این مسائل به‌صورت خاص مربوط به منطق درونی نوشته‌های مارکس و انگلس نمی‌شود، اما فمینیست‌ها دلایل دیگری برای مورد مناقشه قرار دادن این نتایج دارند. از نظر مسائل سیاسی، سیاست فمینیستی در برابر سیاست‌های طبقاتی کنار گذارده می‌شود. به‌خصوص برای مبارزه در برابر مالکیت خصوصی که در مرکز هر دو ستم قرار دارد. مالکیت خصوصی از طرفی ابزاری است برای تحت‌ستم قراردادن طبقه‌ی کارگر به‌صورت سرمایه و تحت‌ستم قراردادن زنان در شکل ثروت خانواده. اما در عمل این اتحاد در برابر دشمن عام، یعنی مالکیت خصوصی، ثابت نشده است که هر دو مشارکت برابر دارند. پیوستگی مالکیت خصوصی به تولید و مبارزه‌ی اصلی طبقاتی مستقیم‌تر از آن وابستگی است که انگلس آن را تحت عنوان مالکیت خصوصی در برابر بازتولید انسانی و آزادی جنسیتی مطرح می‌کند. مناسبات مالکیت، سرمایه‌داران و کارگران را تعیین می‌بخشد، بدون آنکه زنان و مردان را متعین کند. طبقه‌ی کارگر با فقدان مالکیت متعین می‌شود. نیروی کار خودش را ذخیره می‌کند و سرمایه‌داری با مالکیت سرمایه متعین می‌شود.

اما نه مارکس و نه انگلس در هیچ جا معین نکرده‌اند که منظورشان از زنان و مردان چیست؟ احتمالاً بدان علت که آن‌ها تمایزی را مشخص می‌دیده‌اند که از نظر بیولوژیکی معین است و مربوط به نقش هر یک از دو جنس در بازتولید انسانی می‌شود. جای تعجب نیست که فمینیست‌ها دارای یک سوءظن و بدبینی نسبت به تحلیل‌هایی هستند که بیشتر بر روی سیاست طبقات متمرکز می‌شود تا آنکه مبارزات آنان را مشاهده کند. و جنبش آزادی زنان را به‌سادگی تابعی از مبارزه‌ی طبقاتی می‌داند.

هم‌چنین انتقادات بیشتری از تئوری انگلس وجود دارد. بخشی از آن مربوط به تأیید کار انسان‌شناسی مورگان است که انگلس آن را به‌عنوان تأیید آشکار تئوری‌هایش مورد استفاده قرار می‌دهد. (Leacock, 1972; Redclift, 1987). اما این انتقادات به این مسأله در اینجا به ما مربوط نمی‌شود، بلکه چارچوب بحث انگلس بیشتر مربوط به مسأله‌ی تاریخی و زیرساخت فرهنگی است.

انگلس به این خاطر مورد انتقاد قرار می‌گیرد که تعدادی از فرضیات غیرقابل توضیح را در بحث خود مطرح می‌کند. اولین مسأله آن است که مشخص نیست که چرا مردان تصادفاً کسانی هستند که مالکیت

خصوصی را جمع‌آوری می‌کنند. چیزی که نیاز به بررسی دارد. انگلس این مسأله را بر مبنای یک تقسیم جنسیتی کار توضیح می‌دهد. به گونه‌ای که هر جنس مالک ابزار تولیدی است که آن را در تولیدی به کار می‌برد، و به آن مبادرت می‌کند. بر مبنای تقسیم کار در درون خانواده در هر زمان این مردان هستند که غذا به دست می‌آورند و ابزار تولید ضرورتاً بدین منظور است. بدین ترتیب مردان صاحب ابزار تولید می‌شوند و به همان ترتیب زنان کالاهای شوهرانشان را نگهداری می‌کنند (Engles, 1972: 119). در اینجا انگلس درباره‌ی دوره‌ی قبل از آن چنین می‌نویسد: «شکست تاریخی جنس مونث» با تغییر از یک سیستم مادرسالاری به سیستمی که در آن مالکیت خصوصی به دست پدر افتاد، متحقق شد. قبل از این تغییر «بر مبنای ارزش‌های اجتماعی آن دوره مرد هم‌چنین صاحب منابع جدید اعاشه، مانند گله بود. سپس مالک ابزار جدید کار، مالک برده‌ها شد.» (119-120).

در حقیقت تجمع مالکیت در دست مردان با اختصاص نسل به جنس مونث در هم آمیخت. در اینجا بود که فرزندان متعلق به خانواده مادر شدند. در حالی که پدران آن‌ها بخشی از خانواده مجزای خودشان بودند. به علت آنکه چنین مالکیتی در فامیل باقی بماند بچه‌ها نمی‌توانستند از پدران‌شان ارث ببرند، بلکه از مردانی ارث می‌بردند که از فامیل مادر بودند. این مسأله به نظر انگلس وضعیت ناپایداری بود. تجمع ثروت در دست مردان آن‌ها را قدرتمندتر کرد و به آنان این امکان را داد که به نفع کودکان سنت ارث‌بری را دگرگون کنند. مادرسالاری از میان رفت و آنچه بود دگرگون شد. (119-120).

بحث انگلس شامل دو فرضیه‌ی غیرقابل توضیح است. اولین مسأله آن است که چگونه تقسیم کار موجب شکل‌گیری و به‌دست‌آوردن مالکیت ابزار تولید توسط مردان شد. دومین مسأله آن است که چرا مردان باید چنین افزایشی را داشته باشند که برطبق آنچه انگلس می‌گوید به فرزندان‌شان به ارث بگذارد. هر دوی آن مسائل بدون توضیح است و به نظر می‌رسد که تضمین مشخصی نداشته باشد. تنها توضیح تقسیم جنسی کار به‌گونه‌ای که مردان کنترل‌کننده‌ی مالکیت قابل‌تمرکز باشند، آن است که طبیعت زندگی زنان بر روی نقش مواظبت از فرزندان متمرکز شده باشد. و این مسأله به‌سادگی می‌تواند به‌عنوان کوششی برای طبیعی جلوه‌دادن این عقیده‌ی رایج در آن زمان باشد که زنان باید مواظب خانه و بچه باشند و از این جهت مورد نقد قرار

زنان به‌عنوان پایه‌ی تک همسری باقی ماند، بدون آن که رابطه‌ی علاقه میان زوجین مورد سوال قرار گیرد.

در هر دو طرف [چه عشق حاکم باشد و یا ازدواج ساده] ازدواج به‌وسیله‌ی وضعیت طبقاتی افراد مشروط می‌شود که از طبقات متخاصم هستند و در چنین وضعیتی همواره ازدواج هماهنگی تسهیلات است. در هر دو زمینه این هماهنگی تسهیلات برای رواج فحشا کافی است که این مسأله بعضاً از جانب دو طرف صورت می‌گیرد که البته به‌صورت عادی‌تر از جانب زنان که از فاحشه‌های عادی متفاوتند. به صورتی که زن نمی‌تواند بدن خود را همانند کارگر در معرض فروش قرار دهد. بلکه آن را یک‌باره می‌فروشد و برای همیشه در معرض برده‌گی قرار می‌دهد.

(Engels, 1972, 134)

البته این مسأله تنها به ازدواج طبقه‌ی سرمایه‌دار مربوط می‌شود. طبقه‌ی کارگر مالکیتی ندارد که در معرض ازدواج بگذارد و هیچ انتظار ندارد که پس از مرگ چیزی برای فرزندش باقی بگذارد. تنها مالکیتی که طبقه‌ی کارگر دارد نیروی کار اوست که با خود او می‌میرد. بدین دلیل انگلس رابطه‌ی جنسی پرولتاریا را تقریباً از تمام مسائل ازدواج بوژوایی جدا می‌بیند:

عشق جنسی در رابطه با یک زن تنها نقش واقعی خود را در میان طبقات تحت‌ستم می‌یابد. طبقه‌ای که امروزه پرولتاریا است، خواه آن که این رابطه رسماً ممنوع باشد یا نباشد. اما در اینجا تمام بنیان‌های مشخص تک‌همسری روشن است. در اینجا مالکیت وجود ندارد که بخواهد برای حراست از ارث، به ایجاد تک‌همسری و حاکمیت مرد متکی باشد، هم‌چنین در اینجا انگیزه‌ای برای حاکمیت موثر جنس مرد وجود ندارد. آنچه مهم است انگیزه‌ای برای این مسائل وجود ندارد و ... در حال حاضر صنایع بزرگ زن را از خانه بیرون آورده و به بازار کار و کارخانه وارد می‌کند و در بسیاری از موارد او را به نان‌آور خانواده تبدیل می‌کند که دیگر جایی برای حاکمیت مرد در خانه‌ی پرولتاریایی باقی نمی‌گذارد. به‌جز آن که احتمالاً برخوردهای خشونت‌آمیز در آن وجود داشته باشد که در برابر زن به‌کار رود که این امر از زمان جوانه‌زدن تک‌همسری برای مردان به ارث رسیده است. بدین ترتیب خانواده‌ی پرولتری از نظر احساسی تک‌همسری نیست، حتی در آنجایی که آتشین‌ترین عشق‌ها و شدیدترین سلطه‌ها از هر یک از دوطرف وجود

می‌گیرد. این بیان خاصی از قدرت ایدئولوژی خانگی است. بدین ترتیب انگلس یکی از اولین کسانی است که به این مسأله توجه کرد که این ایده‌ی دوره‌ی ویکتوریا به‌ندرت در عمل به‌دست آمده است و حتی هنگام وجود آن خیلی خوشایند نبوده است. انگلس در کتاب *شرایط طبقه‌ی کارگر در انگلستان* که در ۱۸۴۵ به چاپ رسید خاطر نشان می‌سازد که نیاز صنایع سرمایه‌داری چگونه تمایزات جنسیتی را با معیارهای عادی از میان می‌برد. «در بسیاری مواقع استخدام زن، خانواده را کاملاً از میان نمی‌برد، بلکه زیوررو می‌کند. زوجه خانواده را اداره می‌کند و شوهر در خانه می‌نشیند و بچه را نگهداری می‌کند. خانه را نظافت می‌کند و غذا می‌پزد.» اما در همان زمان مرد نمی‌تواند نتایج ناهماهنگی اقتدار را که به هر ترتیب بدتر از نقش سنتی پیشین است را بپذیرد: «اگر حاکمیت زوجه بر مرد به‌صورت ضرورتی که به‌وسیله‌ی سیستم صنعتی به‌وجود می‌آید، غیرانسانی است. حاکمیت قبلی شوهر بر زن نیز غیرانسانی بوده است» (Marx and Engels, 4/1975: 438, 439).

هم‌چنین اگر در نظر بگیریم که انسان نیازمند مالکیت خود برای گذراندن زندگی بیولوژیکی خود و تولیدمثل است، باید در چرخه‌ی تولید اجتماعی دوره‌ی زندگی خود شرکت داشته باشد. سلب مالکیت از انسان در یک پروسه‌ی خونین صورت می‌گیرد که به نتایج مشخص وجود مالکیت خصوصی می‌انجامد. اگر مالکیت خصوصی در گذشته طولانی‌تر از زندگی افراد است، پس ضروری است که شیوه‌هایی از گذر آن از مرگ به زندگی وجود داشته باشد. عمل واگذاری مالکیت به فرزندان بیولوژیکی که در تعدادی جوامع عادی بوده است، اما سراسری نبوده و مربوط به نهادینه‌شدن خود مالکیت خصوصی نیست.

انگلس دلایل خود را برای توضیح پیدایش خانواده‌ی مدرن به‌کار می‌برد. اختلاف اصلی که مربوط به آغاز سرمایه‌داری است، این است که هیچ‌گونه کاهشی در اهمیت مالکیت در ازدواج پدید نمی‌آید، بلکه قرارداد میان مزدوجین در مقایسه با قراردادهای مشابه باید به‌طور آزاد به‌وسیله‌ی دو طرف بسته می‌شد. به زبان دیگر سرمایه‌داری به افراد اجازه داد که حق انتخاب به‌وسیله‌ی طرفین صورت گیرد تا صحیح‌تر باشد و خود مزدوجین آن را بپذیرند. به جای آنکه والدین آن‌ها درباره‌ی آن‌ها تصمیم بگیرند و یا به‌وسیله‌ی خانواده تعیین شوند. اما در عین حال، ازدواج به همان صورت باقی ماند و حقوق میراثی مردان در کنترل

هیچ‌گونه شکل مشخص خاصی ندارند. حتی اگر ضروری باشد که آن‌ها به شکلی از شخصیت ثروت تنزل کنند، این مسأله ربطی به نقش آن‌ها به‌عنوان سرمایه‌دار ندارد و این مسأله نیز ربطی به آن ندارد که ثروت آنان زیاد است یا کم. به زبان دیگر تعداد و وضعیت مناسب فیزیکی طبقه‌ی سرمایه‌دار اهمیتی در بازتولید سراسری و شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری ندارد، و شکل اجتماعی بازتولید سرمایه‌داری هم چنان اهمیتی دارد. آنچه که در این زمینه در بررسی سرمایه‌داران اهمیت دارد این است که در آن مالکیت سرمایه به‌عنوان مالکیت خصوصی در طول زمان بازتولید می‌شود.

اما برای کارگران به‌عنوان ایجادکننده‌گان طبقه‌ی کارگر وضعیت کاملاً متفاوت است: نقش آن‌ها در مناسبات تولید به‌عنوان عرضه‌کننده‌گان نیروی کار وابسته به بازتولید فیزیکی (فیزیولوژیکی) آنان به‌عنوان وجود انسانی است. نیروی کار نمی‌تواند در هیچ شکلی به جز به‌صورت مشخصی به‌دست آید که در ارتباط با مردم در حال زندگی است. شمار طبقه‌ی کارگر بدین‌ترتیب مسأله‌ای است که در بازتولید اقتصادی سرمایه‌داری و مناسبات طبقاتی آن تأثیر قطعی دارد. این مسأله نمی‌تواند نادیده گرفته شود، حتی زمانی که فقط منظور توضیح مناسبات و نیروهای تولید است و می‌خواهیم حوزه‌های سنتی تولید ارزش‌های مفید را به تنهایی توضیح دهیم و به مردم کاری نداریم. مناسبات تولید نمی‌تواند بدون توجه به بازتولید انسانی معین شود.

در عین حال مناسبات سرمایه‌داری تولید به شکل مجزا از مناسبات هماهنگ توزیع، مصرف و مبادله قابل تعیین نیست. برای توجه به این مسأله کافی است در نظر بگیریم که چگونه تعیین دستمزد نیروی کار بدون توجه به مبادله، مزد و چگونگی مصرف مزد قابل تعیین نیست. اگر مارکس به مصرف طبقه‌ی کارگر توجه نکرده است بدان مفهوم نیست که این مسأله در پروسه‌ی تولید، اساسی نیست، بلکه بدان علت است که وجود و شکل اجتماعی خاص تاریخی آن، یعنی آنچه که نیازهای خصوصی و بومی نیروی کار است، به‌نظر می‌رسد که به او داده می‌شود. بازتولید انسانی طبقه‌ی کارگر به‌نظر می‌رسد که به همان‌ترتیب انجام می‌شود. این مسأله باید مورد تأکید قرار گیرد که تحلیل مارکس انتزاعی بود. به‌طوری‌که مشخصاً به تولید توجه می‌کرد. که اساسی‌تر از بازتولید انسان در جامعه است. بدین‌ترتیب این مسأله قابل قبول است که هنگامی که به ساختار کاپیتالیسم می‌پردازیم آن را از مناسبات بازتولید انتزاع

دارد و حتی کلیه‌ی مقدمات مذهبی و الزامات تمدن آن را تأیید می‌کند ... به‌طور مختصر ازدواج پرولتری از نظر ریشه و مفهومی کلمه‌ی تک‌همسری است. اما از نظر مفهوم تاریخی تک‌همسری نیست.

(Engels, 1972, 135)

بنابراین تحلیل انگلس از تک‌همسری به‌عنوان پایه‌ی خانواده‌ی مدرن با خانواده‌ی طبقه‌ی کارگر منطبق نیست. بلکه به جای خوش‌باوری فوق‌العاده داشتن، آن را ارجح می‌شمارد و بدون توجه به عواملی نظیر خشونت مردان و یا وابستگی اقتصادی زنان به‌عنوان عامل اصلی تابعیت زن در میان خانواده‌ی طبقه‌ی کارگر، انگلس آن را به‌عنوان بررسی آلترناتیو ساده به‌کار می‌برد. در حقیقت او می‌نویسد که چگونه صنعت سرمایه‌داری زمینه را برای از میان بردن خانواده‌ی طبقه‌ی کارگر فراهم می‌کند و «نشان می‌دهد که چگونه این پیوند خانوادگی پیوند خانوادگی عاطفی نیست، بلکه منافع خصوصی در زیر لفافه‌ی موضع‌گیری اجتماعی کمین کرده است.» (Marx and Engels, 4/1975, 439).

کامل‌نبودن نظر مارکس در باره‌ی بازتولید اجتماعی

غفلت از بازتولید طبقه‌ی کارگر

به‌خاطر تمام این دلایل، نظر خاص انگلس درباره‌ی توسعه یا پیشرفت خانواده به‌عنوان درک کامل از خانواده و مناسبات بین دو جنس به‌عنوان حوزه‌ی اجتماعی خاص از نظر تاریخی نامناسب است. به همان ترتیب سکوت تقریبی مارکس در این زمینه مورد انتقاد است. در حقیقت نامه‌های خصوصی او تصویر مردی را نشان می‌دهد که پیشرفت کمتری در احترام به زن و خانواده از نظرات رادیکال انگلس داشته است. (Kapp, 1972). اما حتی اگر مسأله‌ی بررسی دسته‌بندی جنسیتی و شکل اجتماعی خانواده را کنار بگذاریم، کوتاهی در تحلیل مناسبات اجتماعی بازتولید، بررسی همه جانبه مارکس را در ارایه نظر ماتریالیستی شیوه تولید سرمایه‌داری ناکامل می‌کند. بررسی بازتولید انسانی که جز لاینفک زندگی اجتماعی است برای هر تحلیلی از بازتولید اجتماعی ضروری است. حتی در مورد سیستم طبقاتی پایه‌گذاری شده بر تولید به تنهایی برای نیروی کاری که در این پروسه از عوامل اصلی است، در بازتولید اقتصادی سراسری و سیستم طبقاتی آن، این تنها طبقه‌ی کارگر است که بازتولید آن به‌صورت بازتولید انسانی است. نقش اقتصادی طبقه‌ی سرمایه‌دار به‌عنوان مالکین و کنترل‌کننده‌های ابزار تولید است. اما مدیران می‌توانند به‌عنوان مدیر استخدام شوند و صاحبان سرمایه

برخورد با طبیعت به‌وسیله‌ی مارکس و انگلس

اما چرا این جای خالی در مورد بازتولید انسانی در کارهای مارکس وجود دارد. کوتاهی او در تئوریزه کردن پروسه‌ی مصرف طبقه‌ی کارگر و شناخت اینکه این مسأله شامل پروسه‌ی خود تولید است به‌وسیله‌ی بعضی از فمینیست‌ها به‌عنوان شکل عادی مردسالاری توصیف شده است. گر چه شاید این به‌وسیله‌ی خود کار خانه‌گی توضیح داده شده باشد، اما در کار برجسته او که وسیعاً قابل مشاهده است غفلت در مسأله‌ی مورد بحث قابل توجیه نیست. به زبان دیگر دلیل غفلت مارکس در تحلیل مولفه‌ی مصرف ممکن است بر واقعیت سیستم اجتماعی‌ای استوار باشد که او تئوریزه می‌کند. هر چند او نقاب مبادله‌ی آزاد و شکل ظاهری صنعت کارخانه‌ای را افشا می‌کند، اما واقعیت در خانه ممکن است بسیار مشکل‌تر باشد و به‌وسیله‌ی هر شخصی کشف نشود به همان‌گونه که در ایدئولوژی بومی جامعه‌ی ویکتوریایی جریان داشت که مارکس در آن زندگی می‌کرد (Marx, 1977: 279).

اما مارکس منکر وجود بازتولید انسانی نیست. به همان‌گونه که ما مشاهده کردیم او به این مسأله به‌عنوان اهمیت تاریخی نگاه می‌کند. با این همه او به تحلیل اشکال اجتماعی آن نمی‌پردازد. تنها امکانی که برای توضیح این از قلم افتادگی وجود دارد این است که مارکس و بیش از آن انگلس، به مفهوم طبیعت‌گرایانه از بازتولید انسانی پرداخته‌اند و به خصوص در روابط پدر و مادری و روابط دو جنس.

بنابراین گرچه مارکس وجود راه‌های دیگری از به‌هم پیوستگی خانوادگی را می‌شناسد، اما تلاش می‌کند که در این زمینه وضعیت ویژه‌ی مناسبات خانوادگی را در جوامع کاپیتالیستی طبیعی بداند که در آن کودکان تحت مسوولیت خصوصی والدینشان هستند و این ارتباط بیولوژیکی با کودک است که مسوولیت والدین را متعین می‌کند. امروزه جامعه‌شناسی بیولوژیکی توضیح می‌دهد که آرزوی والدین برای مراقبت از فرزندانشان به‌صورت طبیعی متأثر از وضعیت ژنتیکی آنهاست. اما هم علم ژنتیک وهم تعینات اجتماعی آن در شکل جامعه‌شناسی بیولوژیکی در زمان مارکس شناخته نبود. در عمل نه قانون و نه عادات اجتماعی ارتباطات بیولوژیکی را به‌عنوان مسوولیت تعیین‌شده تنها برای والدین نمی‌شناسند، همان‌گونه که انگلس خاطر نشان کرده است، در آنجا تک‌همسری حاکم است. ارتباطات اجتماعی تعیین‌شده در مورد ازدواج بیشتر در ارتباط کودکان با پدرانشان اهمیت دارد تا بیولوژی. البته

کنیم. البته این بحث این پرسش را به‌وجود می‌آورد که چرا تولید باید اساسی‌تر دیده شود. ارائه‌ی این مبحث نتایج بحث‌انگیزی به‌دنبال دارد. اما اگر این مسأله صحیح باشد، ضرورتاً به مفهوم آن نیست که مناسبات اجتماعی تولید بتواند به‌صورت مناسب متعین بشود بدون آنکه به آن مسائلی توجه شود که نیروی کار در آن بازتولید می‌شود.

برعکس مارکس توجه به لحظه‌ی مبادله دارد. در مراحل مختلفی مارکس اقتصاددانان بورژوازی را بدان خاطر سرزنش می‌کند که بیش از حد به مبادله پرداخته‌اند و مسیری را مورد استهزا قرار می‌دهد که آنان در تحلیل‌هایشان سطحی‌نگری درپیش گرفته‌اند. بدین دلیل که آن‌ها منکر پایه‌ای بودن مناسبات تولید هستند (Marx, 1977: 279-80). با این حال این مسأله بدان مفهوم نیست که مبادله می‌تواند به خودی خود صورت گیرد. در حقیقت یک تحلیل از شکل مبادله ضروری است به‌گونه‌ای که مشخص کند که منظور او از سرمایه و بدین ترتیب از تولید سرمایه‌داری چیست. به‌طور مشخص تولید سرمایه‌داری با مبادله، پول برای خرید ابزار تولید و نیروی کار آغاز می‌شود و با فروش تولید نهایی خاتمه می‌یابد. این مسأله تنها از درون دو مبادله می‌گذرد و سود دلیل وجودی تمام پروسه می‌تواند باشد. بنابراین مبادله هرچند که کمتر از تولید، اساسی است و نمی‌تواند به خودی خود موجب استثمار سرمایه‌داری شود اما نمی‌تواند از تعینات مارکس درباره‌ی مناسبات اجتماعی تولید سرمایه‌داری جدا باشد.

این بحث که مارکس پروسه‌ی بازتولید انسانی را جدا می‌داند نمی‌تواند به‌سادگی مورد قبول واقع شود، بدین دلیل که او این مسأله را از تولید اساسی‌تر نمی‌داند، به‌رغم این مسأله که بازتولید انسان ضروری تولید سرمایه‌داری است. علاوه بر آن کارهای خود مارکس نمی‌تواند به این پاسخی دهد، که چرا او به شکل اجتماعی بازتولید انسانی نمی‌پردازد. در مقاطع مختلف مارکس به بخش‌های مختلف بازتولید انسانی اشاره دارد و می‌گوید کارگران دارای خانواده هستند. آن‌ها خانه‌ای دارند که در آن ساکن‌اند و دارای کودکانی هستند که باید آنان را تأمین کنند. همان‌طور که ما دیده‌ایم او به این مسأله به‌عنوان موضوعی از نقطه نظر سرمایه نگاه نمی‌کند. بدین ترتیب او این مسأله را جدا نمی‌بیند، بلکه بدون شک وجود مناسبات بازتولید انسانی را در کارهایش مسلم می‌پندارد.

بیش از هر چیز به سرنوشت کودکان علاقه‌مند می‌شود. چه آن‌ها مشروع باشند یا نباشند (Engels, 1972: 139). بنابراین در اینجا این فکر به‌وجود می‌آید که ممکن است مواظبت از کودکان برای والدین ضروری نباشد. اما این بحث در شرایطی گسترش می‌یابد که درباره‌ی ضرورت روابط جنسی صحبت شود. حتی اگر این مسأله با تصوّرات طبیعی درباره‌ی اختلافات انسانی میان مردان و زنان هم‌خوانی نداشته باشد. برای انگلس تداوم بحث در مفهوم درست آن در زمینه‌ی جنسیت غیرقابل‌انکار است. او می‌گوید: «این مسأله تمام نگرانی را در مورد نتایجی که امروزه مهم‌ترین عامل در جوامع است، برطرف می‌کند. چه نگرانی‌های اخلاقی و چه نگرانی‌های اقتصادی، نگرانی‌هایی که مانع از آن می‌شود تا دختران بتوانند خودشان در جریان عشق مردی قرار دهند که او را دوست دارند (139).

به‌رغم تنوع در گفته‌های آن‌ها، هم مارکس و هم انگلس مناسبات موجود بازتولید انسانی را به‌عنوان مسائل اساسی طبیعت می‌بینند. اما آن حوزه‌های اجتماعی که پایه‌ای در طبیعت دارند برای مارکس و انگلس در همه‌ی زمینه‌ها دلیلی برای انکار آن توسط آنان نیست. در حقیقت در اولین تفسیر آن‌ها از بینش ماتریالیستی تاریخ—ایدئولوژی آلمانی— آن‌ها چنین نوشتند: «اولین مسأله‌ی قطعی تمام تاریخ بشر عبارت از وجود زندگی افراد بشر است. بنابراین اولین حقیقتی که باید پایه‌گذاری شود ارگانیسم فیزیکی این افراد و نتایج رابطه با طبیعت است.» (Marx and Engels, 5/1975: 31). بنابراین با آنکه مارکس و انگلس از حوزه‌های طبیعی زندگی بشر اطلاعی نداشتند شکل طبیعی واقعی زندگی بشر را به‌عنوان اساس شیوه‌ی ماتریالیستی خود قرار دادند (Timpanaro, 1975). اما در ادامه، خود طبیعت موضوع تاریخ نیست. آن‌ها چنین می‌گویند: «البته ما نمی‌توانیم به شرایط طبیعی وارد شویم. در آنجا که بشر خودش را می‌یابد ... تمام نویسندگان تاریخی از همین بنیان طبیعی آغاز کرده‌اند و تغییرات آنان در دوره‌ی تاریخی از میان همین عملکرد بشر بیرون آمده است.» (31). تغییر طبیعی از میان اعمال انسانی کلید نظریه‌ی تاریخی آنان است.

برای پایه‌گذاری موضوع مادی در رابطه با تحلیل تاریخی، حوزه‌ای از جامعه ممکن است بر مبنای طبیعت پایه‌گذاری شود. اما باید قادر باشیم که از درون حرکت آگاهانه‌ی بشر تغییر به‌وجود آوریم. این شرایط وسیعاً به‌وسیله‌ی تولید به‌وجود می‌آید به گونه‌ای که: مردم «با شروع تولید

مارکس این واقعیت را نادیده نمی‌گیرد که ازدواج یک واقعیت اجتماعی است و آن را یک رابطه‌ی طبیعی می‌داند و شکی نیست که برخورد شدید انگلس را در برابر ریاکاری اجتماعی و استاندارد دوگانه در این زمینه تأیید می‌کند. (Engels, 1972: 131).

نوشته‌های انگلس به نظر می‌رسد که بیانگر آگاهی بیشتری از امکان تغییر است. به‌گونه‌ای که آن‌ها مداوماً به‌هم پیوسته فرضیات طبیعی را مطرح می‌کنند. برای مثال در این نوشته‌ها، پس از یک بررسی طولانی و در حال حرکت از اینکه چگونه عشق جنسی و احساسات تحت فشار مالکیت مبتنی بر تک‌همسری تخریب می‌شوند، انگلس به‌سادگی تأکید می‌کند که عشق جنسی با طبیعت گسترش‌یابنده‌ی خود این مسأله را تأیید می‌کند که در یک جامعه‌ی نابرابر طبقاتی، مردم به‌گونه‌ای طبیعی بیش از هر چیز تمایل جنسی تک‌همسری با شریکی که به‌صورت آزاد برای عشق انتخاب شده باشد را تخریب می‌کنند (Engels, 1972: 144). البته تک‌همسری که او برای چنین جامعه‌ای پیش بینی می‌کند، اجباری نیست:

اگر تنها ازدواج بر مبنای عشق باشد، اخلاقی است و در این صورت ازدواجی اخلاقی است که در آن عشق ادامه یابد. اما افزایش احساسات متنوع عشق جنسی فرد از فردی به فرد دیگر تداوم می‌یابد. به خصوص درمیان مردان و اگر احساسات به‌صورت موثر به پایان برسد یا به‌وسیله یک عشق جدید جایگزین شود، جدایی برای هر دوطرف و جامعه مفید است. تنها مردم از آن پس در گذار از مسیر دشوار باتلاق بی فایده طلاق اجتناب می‌کنند. (141)

در اینجا یک بار دیگر انگلس نتایج پیشرفته‌تری می‌گیرد که به‌وسیله‌ی الزامات طبیعت تأیید می‌شود. بدین ترتیب که زنان در احساساتشان از مردان پایدارترند.

این مسأله کمتر به‌وسیله‌ی نویسندگان درباره‌ی رابطه‌ی بین والدین و کودکان گفته شده است. انگلس موضوع جالبی را بیان می‌کند و مسئولیت برای کودکان را که در دوره‌ی کمونیسم تغییر یافته، مشاهده می‌کند. او می‌گوید: «با تغییر مالکیت ابزار تولید به‌صورت مالکیت جمعی، خانواده‌ی منفرد به‌عنوان یک واحد اقتصادی در جامعه مطرح نخواهد بود. نگهداری خانه‌ی خصوصی به شکل هنر جامعه در می‌آید. بهداشت و تعلیم و تربیت کودکان مسأله عمومی جامعه می‌شود. جامعه

در ارتباط با تاریخ صنعت و مبادله باشد (43). اکنون این مسأله مشخص شده است که آن چه منظور از تولید بوده، فعالیتی محدود است که عمدتاً به مفهوم تولید ارزش مصرف به تنهایی بوده است.

سرمایه‌داری شکافی بین حوزه‌ی عمومی تولید اجتماعی و حاکمیت خصوصی زندگی بومی به وجود می‌آورد. میان چیزی که بازتولید انسانی جای گرفته در کارگاه‌های کار سرمایه‌داری که شکل مشخص آن کارخانه است. هر چیز مداوماً در حال تغییر است. در عین حال، اشکال تولید تغییر می‌کند. تولیدات از مدار استفاده خارج شده و توسعه دینامیکی آن‌ها به‌طور طبیعی مورد انتظار است. در مقابل آن خانواده و منزل به‌عنوان واحد نهادینه‌ی اجتماعی در بازتولید انسانی به‌عنوان نهادی نسبتاً غیرفعال و دارای واکنش است. گرچه تعیین وضعیت تولید در کارخانه و بازتولید در منزل دقیق نیست. ما شاهد بخش وسیعی از تولید به‌صورت مشخص در شکل کار خانگی هستیم که تأثیرات ایدئولوژیک آن ماندگار است. تولید به‌وجود آمده در خانه آشکار است و به‌خاطر جدا بودنش از جامعه به‌عنوان بازتولید انسانی انجام شده غیرقابل تغییر و فاقد زمان معین است.

درون مناسبات خانواده، تغییرات قابل ملاحظه‌ای در سده‌ی گذشته به‌وجود آمده است. جامعه‌شناسان تاریخ‌دان مسائل خانواده، غالباً در عین حال که ماتریالیسم را قبول ندارند اما از نظرات مارکس و انگلس در مورد نسبت دادن این تغییرات به فشارهای خارجی در مورد خانواده متابعت می‌کنند به جای آن که آن‌ها را به‌عنوان به‌وجود آمده توسط عوامل داخلی ببینند (Shorter, 1975: 31). و به نظر می‌رسد که این مسیر عادی، منعکس‌کننده‌ی حرکت واقعی جامعه‌ی سرمایه‌داری است. افراد در جامعه‌ی ما، هر چند مردان بیشتر از زنان، پس از کار روزانه نزد خانه و خانواده بر می‌گردند، یعنی زندگی خصوصی‌شان و انتظار دارند فشارهایی که به آن‌ها در محیط خارج وارد می‌شود در آنجا تبدیل به آرامش شود.

رویکردهای آلترناتیو

اما چنان‌که تاریخ‌دانان فمینیست خاطر نشان کرده‌اند این جدایی میان خانه و کار، بین کارخانه و خانواده محصول خاص دوره‌ی گسترش سرمایه‌داری است (Hall, 1980). قبل از آغاز مناسبات کار مزدی سرمایه‌داری در مقیاس جهانی خانواده واحدی بود که هم در آن کار

وسایل زندگی‌شان خودشان را از حیوانات متمایز می‌کنند. گامی که به‌وسیله ارگانیزم فیزیکی آن‌ها مشروط می‌شود. (Marx and Engels, 5/1975: 31). این تولید مبنای طبیعی در فیزیولوژی انسان دارد. هم در نیازهای نسل بشر و هم در توانایی‌های فیزیکی ما برای تأمین آن نیازها. بنابراین این مسأله امعان نظری نیست که بر مبنای متد تحلیل تاریخ مارکس پایه‌گذاری شده باشد. علاوه بر آن «انسان تولید مادّی خود را گسترش داده و روابط میان خود را نیز گسترش می‌دهد و در این رابطه دنیای واقعی خود را نیز تغییر می‌دهد و در کنار آن افکار و تراوشات فکری‌شان نیز تغییر می‌کند. این آگاهی نیست که زندگی را متعین می‌کند، بلکه زندگی است که آگاهی را متعین می‌کند (37). «انسان دارای تاریخ است زیرا باید زندگی خود را به‌وجود آورد. و بدان علت که آن‌ها باید زندگی را در بیش از یک مسیر طی کنند: این مسأله به‌وسیله ارگانیزاسیون فیزیکی انسان متعین می‌شود و به‌وسیله آگاهی‌ای که در همان مسیر متعین شده است» (43).

کوتاهی مارکس در تحلیل بازتولید انسانی به‌عنوان یک رابطه‌ی اجتماعی نباید به‌عنوان دیدگاه طبیعی او مورد بررسی قرار گیرد، بلکه باید به‌عنوان دیدگاه او به‌عنوان مسأله‌ی غیرقابل تغییر بررسی شود. بدین ترتیب بازتولید فاقد هرگونه پتانسیل برای توسعه‌ی آگاهی است. به همان گونه که ما مشاهده می‌کنیم، به نظر می‌رسد انگلس در نوشته‌های بعدی‌اش به این مسأله فکر می‌کند که بعضی تغییرات بوده است. نتایج دوگانه از ایدئولوژی آلمانی که قبلاً نقل شد، بدین صورت است: ایجاد زندگی چه به‌وسیله‌ی کار خود انسان و یا ایجاد زندگی جدید با زاد و ولد کردن، اکنون به‌عنوان مناسبات دوگانه ظاهر می‌شود: از یک طرف به‌عنوان امری طبیعی و از طرف دیگر به‌عنوان یک رابطه‌ی اجتماعی معین می‌شود که باید به‌وسیله‌ی آن چه به فوریت در پی می‌آید: «جامعه به‌عنوان چیزی از افرادی چند، که به‌صورت مشارکت گرد هم آمده‌اند» و نه آنکه به‌عنوان افرادی که در نهایت خواستار بازتولید انسانی هستند. جامعه به‌عنوان چیزی قابل تغییر به‌وسیله‌ی کار انسانی دسته‌جمعی (Marx and Engels, 1975:43-5) این مسأله قابل توجه است که از نقطه نظر حرکت رو به جلو در ایدئولوژی آلمانی، این تولید به تنهایی است که آورده می‌شود. برای مثال تنها در جمله‌ی بعد دیده می‌شود که «تجمع نیروهای تولید قابل دسترسی برای بشر، شرایطی را برای جامعه متعین می‌کند. بنابراین تاریخ بشر همواره باید مورد مطالعه قرار گیرد و

صحبت می‌کنند که در آن مازاد به‌وسیله‌ی بورژوازی نوظهور جمع‌آوری شده تا در جریان سرمایه‌ی صنعتی قرار گیرد و چنین می‌گویند که از درون تمرکز کشاورزی از درون گسترش سیستم بانکی و از درون تجارت خارجی به خصوص تجارت برده، انقلاب صنعتی انگلستان شکل گرفت. وجه دیگر این پروسه‌ی شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر بود. پرولتاریایی که هیچ‌گونه دستیابی به ابزار تولید نداشت و به جز فروش نیروی کارش چیز دیگری نداشت.

مارکسیست‌ها به‌طور عام این پروسه را به‌صورت حرکتی که در آن کشاورزان خانگی از زمینشان اخراج می‌شوند توضیح می‌دهند. در انگلستان در جریان حصارکشی زمین‌های عمومی و تحکیم داری‌های کوچک اتفاق افتاد. (Dobb, 1963; Saville, 1969).

بر طبق آلترناتیوهای ارائه شده در این بخش توسعه‌ی سرمایه‌داری باید تنها در نتیجه‌ی تغییر در تولید مشاهده نشود بلکه باید آن را در تغییر بازتولید انسانی نیز توضیح داد. برای آنکه سرمایه‌داری توسعه پیدا کند به همان‌گونه که ما دیده‌ایم یک جمعیت اضافی مورد نیاز است تا در جامعه‌ی پیشاسرمایه‌داری آماده باشند تا طبقه‌ی کارگر را تشکیل دهند. در قرن هیجده و اوایل قرن نوزده در انگلستان افزایش وسیعی در جمعیت انگلستان به‌وجود آمد که برای شکل‌دادن به یک پرولتاریایی بی‌زمین کافی بود که آماده باشد تا در کارخانه‌های سرمایه‌داری به‌کار مشغول شود. نویسندگان مارکسیست مانند خود مارکس ترجیح می‌دهند که این تغییر را در درون مناسبات اجتماعی تولید و همراه با مناسبات مالکیت آن توضیح دهند تا آنکه آن را در ارتباط با تغییرات مهمی بدانند که در جریان مناسبات بازتولید به‌وجود آمده است. بدین ترتیب آن‌ها تمایل دارند که تغییرات جمعیتی را به‌عنوان نتیجه‌ی تغییرات اقتصادی و مبارزه‌ی طبقاتی نگاه کنند. از طرف دیگر تاریخ‌دانان بورژوازی وزن بیشتر به تغییرات جمعیتی می‌دهند و آن را محصول تأثیرات مستقیم اقتصادی می‌دانند. همین بحث‌ها در ارتباط با دوره‌های تاریخ اولیه نیز وجود دارد. (Aston and Philpin, 1985; Dpckes, 1982).

در چنین بحث‌هایی هر دو طرف معمولاً اختلافاتشان را به‌صورت برجسته‌تری ابراز می‌دارند و دیگری را متهم می‌کنند که پتانسیل‌های رابطه‌ی متقابل بین مسائل را فوق‌العاده ساده می‌انگارند (Hilton, 1985). من نمی‌توانم قضاوت کنم که کدام بررسی صحیح است و یا

تولید و هم بازتولید انسانی صورت می‌گرفت و تداوم بقا آن هم به تولید نیاز داشت تا اعضای آن بتوانند پایه‌های زندگی روزانه خود را استوار کنند و هم بازتولید انسانی ضروری بود. به‌رغم تقسیم جنسی کار، سازماندهی کار در منزل به هر دو حوزه مربوط می‌شد، به‌خصوص مسأله کار خانگی نمی‌تواند جدا از درک این مسأله باشد و ضرورتاً باید به‌عنوان نسبت مشخص با تولید و بازتولید انسانی در نظر گرفته شود (Hamilton, 1978). جدایی تولید و بازتولید انسانی خود متأثر از توسعه‌ی مناسبات طبقاتی سرمایه‌داری است. این یک واقعه‌ی ناگهانی نبوده است، در مراحل اولیه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری، تولید بر مبنای همین جدایی پایه‌گذاری شده است. حتی قبل از آغاز کار مزدی، گسترش تولید کالایی به‌وسیله‌ی کار خانگی به‌طور مشخص در اشکالی صورت گرفت که تولید ارزش مفید بود. چه آن تولیداتی که در ازای پول به‌وجود می‌آمدند و چه آن‌ها که برای مصرف مستقیم بود. با این حال مزد کار بود که بعضی افراد را به کار خارج از منزل کشاند و این که سهم دریافتی آن‌ها مستقیماً به‌صورت پول پرداخت می‌شد.

مارکس تغییرات اجتماعی را همانند انقلاب صنعتی مشاهده می‌کرد که پایه‌گذار سرمایه‌داری و شکل حاکم تولید در انگلستان بود و آن را به‌عنوان حرکتی می‌دید که در ارتباط متقابل نیروها و مناسبات تولید اتفاق می‌افتد: به همان‌گونه که بعداً تحت نوعی از شیوه‌ی تولید گسترش یافت. این تغییرات اجتماعی نسبتاً از مناسبات تولید پیشی گرفتند و به‌گونه‌ای واقعی این مناسبات را در هم ریختند. مارکس در کتاب خود مقدمه‌ای بر نقد اقتصاد سیاسی در ۱۸۵۹ چنین نوشت: «در یک مرحله معین از توسعه خود نیروهای مادی تولید جامعه در تضاد با مناسبات موجود تولید قرار می‌گیرند یا چیزی که میان قانونی برای همان مناسبات است— با مناسبات مالکیت درون آن که تاکنون در حال کار بوده‌اند. از اشکال توسعه‌ی نیروهای تولید این مناسبات به‌صورت مانعی در راه گسترش آن در می‌آیند. در این هنگام دوره‌ی انقلاب اجتماعی فرا می‌رسد (Marx, 1975: 425-6).

مبارزه‌ی طبقاتی نیروی محرکه‌ی این جریان انقلابی است و گسترش شیوه‌ی جدید تولید به‌وجودآورنده‌ی طبقات اصلی تشکیل‌دهنده‌ی آن است. تحلیل‌های مارکسیستی از تغییر به سرمایه‌داری بدین ترتیب باید تحلیلی از چگونگی دو طبقه متخاصم آن ارائه دهد. طبقه‌ی کارگر و بورژوازی که در آن شکل گرفته‌اند. برای انجام این امر آن‌ها از پروسه‌ای

تئوری‌های همفری جالب است زیرا او برعکس انگلس وزن بیشتری به روابط بازتولید انسانی می‌دهد و آن‌را به‌عنوان حرکتی اجتماعی در حوزه‌ای قابل‌تغییر مشاهده می‌کند. بدین‌ترتیب هر دو حوزه نیاز به توضیح دارند و تأثیرات تاریخی خود را دارند. به نظر می‌رسد که بررسی‌های او متکی بر ایده‌ی علاقه‌ی جنسی میان دو جنس است که به‌عنوان رابطه‌ای غیرقابل کنترل در سطح افراد است. تفکری که مطمئناً در جامعه‌ی امروزه رایج است و در نهایت نظر به تمایلات جنسی مردان دارد و سهم همگان در آن در نظر گرفته نشده است. بدین‌ترتیب این مسأله خود نیاز به توضیح دارد. علاوه بر آن بحث‌ها همفری عملکردی را ارائه می‌دهد که در آن حوزه‌ی وجود خانواده را توضیح می‌دهد. با توجه به این حقیقت که این مسأله نیاز به یک شکل‌بندی اولیه‌ای دارد که عملکرد معینی را داشته باشد. به جای آن که بررسی‌ای از چگونگی توسعه‌ی واقعی، آن‌گونه که بوده است، داشته باشد. این شکاف میان تحلیل در صورتی نیاز به ترمیم دارد که بخواهیم به بررسی‌های همفری جنبه‌ی تاریخی بدهیم. خواه امکانش باشد و یا نباشد، این مسأله بستگی به کار بیشتری دارد. بدون توجه به نتیجه‌ی آن، سهم همفری در مورد توضیح اینکه خانواده که هم مناسبات تولید و هم مناسبات انسانی تولید در آن عملکرد دارد، قابل‌تقدیر است. ما امیدواریم که سایر نویسندگان تلاش کنند تا همان مبانی را برای تحلیل‌های بیشتری به‌کار گیرند حال چه آنکه نظریه‌های مخصوص همفری را تأیید کرده و یا رد کنند.

شیوه‌های سنتی مارکسیستی که تحت تأثیر تولیدگرایی مارکس قرار داشتند به‌گونه‌ای ظاهر شدند که در بعضی حوزه‌های بازتولید نظیر ارتباط نزدیک‌تر با طبیعت مسأله را مورد بررسی قرار دادند و کمتر در ارتباط با جامعه و آگاهی آن را توضیح می‌دادند و در نتیجه به‌عنوان پایه‌ی تحلیل تاریخی خود، سهم کمتری برای بازتولید انسانی نسبت به تولید قائل بودند. اما این نظریه درباره‌ی بازتولید تأثیر ایدئولوژیک خود جامعه‌ی سرمایه‌داری است که با جدایی عمیقی که میان تولید و بازتولید ایجاد می‌کند و با ارتباط‌دادن هر یک از آن دو با روابط مستقلانه‌ی خودش، آن‌ها را از یکدیگر جدا می‌کند و در حالی‌که بازتولید انسانی بر یک مبنای اجتماعی قرار دارد، رابطه‌ی کارمزد سرمایه‌داری نیاز به آن دارد که تنها برای آن چه که ابزار برای تولید در جهت ارزش‌های مفید است به‌کار گرفته نشود؛ زیرا که آن مرد و یا آن زن نیروی کار خود را

کدام کتب بیشتر آمادگی دارد تا تأثیر متقابل میان روابط تولید و مناسبات با تولید انسانی را بهتر در نظر بگیرد. با این حال ما دلایل خوبی داریم که تغییر در شرایط بازتولید انسانی، که به‌صورت قابل ملاحظه‌ای مورد تأیید است، از قلم افتاده است. همین سوالات در مورد تحلیل مارکسیسم سنتی از خانواده وجود دارد. جین هامفری همان انتقادات را از تحلیل انگلس در مورد شکل‌گیری خانواده مدرن می‌کند، که یک تحلیل را مورد ارزیابی قرار می‌دهد، که در آن توجه دوگانه در مورد توضیح توانایی هر دو وجه مناسبات تولید و بازتولید انسانی دارد. او خانواده را به‌عنوان محیط امنی برای درمان تضاد میان اجتماعی‌شدن علاقه‌ی جنسی نسبت به جنس مقابل و واقعیت‌های فقر اقتصادی برای همگان به جز طبقات دارای امتیاز بیشتر می‌داند. در جوامع ماقبل سرمایه‌داری مرگ و میر کودکان زیاد و زندگی آنان کوتاه بود و بدین‌ترتیب رابطه‌ی علاقه جنسی میان دو جنس مخالف به‌عنوان راهی برای تأمین تداوم بازتولید انسانی انتخاب می‌شد. «سایر اشکال ارتباط جنسی حالت رابطه‌ی لوکس داشت که در آن یک جامعه به‌خاطر بیماری‌های عفونی و واگیر دار از میان می‌رفت و جامعه دیگر با مرگ و میر فراوان کودکان و انتظار زندگی کوتاه مدت مشخص می‌شد و نمی‌توانست به این مسأله چیزی غیر از انحراف بگوید» (Humphries, 1987: 23).

اما در همان زمان چنین جوامعی به‌وسیله‌ی فقر مشخص می‌شدند که «در سطح کمتری تجربه‌ی مبارزه در برابر مرگ و زندگی را کم و بیش از سرگذرانده بودند» (Humphries, 1987: 23). در چنین وضعیتی بازتولید انسانی ممکن است به هزینه‌ی زندگی‌های افراد صورت گیرد و واقعاً بر پایه‌ی تحلیل‌بردن زندگی خود شخص صورت گیرد. «برای مدت‌ها این رابطه متقابل نسل‌ها بود. بدان مفهوم که خانواده نمی‌تواند شمار نامحدودی فرزند به‌وجود آورد بدون آنکه خودش را درگیر آن‌ها کند و کودکان آن‌ها از استانداردهای پایین تری برخوردار می‌شوند به گونه‌ای که در جریان گسترش تاریخی فقر، ممکن است منجر به زوال حیات شود.» (23). همفری، فونکسیون اولیه خانواده را به‌عنوان رفتاری از تضاد میان اجتماعی‌شدن به سمت علاقه‌ی جنسی میان جنس‌های متقابل و فقر اقتصادی می‌داند. مسأله‌ای که به آن مفهوم است که «خانواده به‌عنوان یک ساختار نه محصول تولید است و نه محصول بازتولید، بلکه از شکل‌گیری رابطه متقابل میان انسان‌ها است.» (23).

انسانی به همان‌گونه که ما شاهد بودیم کوتاهی کرده است. این‌ها مسائلی هستند که مربوط به خودشان است. اما علاوه بر آن غفلت از مناسبات بازتولید انسانی تأثیر سیاسی مهمی دارد. بدین‌خاطر که تحلیل‌های مارکس و انگلس به اختلافات جنسی در میان طبقه‌ی کارگر توجه ندارد. با در نظر گرفتن نقش توانایی‌های پتانسیل‌های موجود در بازتولید انسانی است که اختلاف میان زنان و مردان مشخص می‌شود و با جایگاه واقعی بازتولید انسانی در جامعه‌ی ما است که زندگی مردان و زنان به‌صورت وسیعی ساخته می‌شود. بدون در نظر گرفتن این مسائل تحلیل‌های مارکسیستی به‌صورت وسیعی درمورد دلایل آن که زنان طبقه‌ی کارگر ستم دوگانه را تحمل می‌کنند ساکت هستند. ستم دوگانه‌ای که به‌عنوان اعضای طبقه‌ی کارگر و به‌عنوان توانایی بازتولید تحمل می‌کنند. همچنین از آنجا که مارکس چیزی در مورد اختلاف میان زندگی زنان و مردان تحت نظام سرمایه‌داری نگفته است، این مسأله بر مبنای بینش فلسفی طبیعت‌گرایانه‌ی او درباره‌ی نقش خانواده در بازتولید و سایر مسائل است. بعضی از تحلیل‌های او درباره‌ی زندگی خانوادگی و یا نقش زن ممکن است در ارتباط با شرایط آن روز و امروزه صحیح باشد. اما به‌خاطر آنکه آن‌ها به‌عنوان اشکال اجتماعی و قابل تغییری شناخته نشده‌اند که قابل‌بحث باشند، تحلیل محدود است. مارکسیست‌های متأخر به جای کارهای انجام شده در تحلیل فردی درباره‌ی مناسبات جنسیتی بهتر است بپذیرند که در تحلیل‌هایشان باید بیشتر توضیح دهند، تا این تحلیل‌ها بازتولید انسانی را در بر گیرند. و این مسأله ضروری است حتی اگر هیچ چیز مهم دیگری در رابطه‌ی میان دو جنس گفته نشود

می‌فروشد برای دریافت دستمزد و ابزار تولیدی را به‌کار می‌برد که مالک آن سرمایه‌دار است تا بدان وسیله تولیداتی را به‌وجود آورد که این تولیدات به‌وسیله‌ی سرمایه‌دار تصاحب شده و برای سود به فروش می‌رسد.

تعیین دستمزد ضرورتاً باید در برگیرنده مناسبات اجتماعی بازتولید انسانی نیز باشد. به همان‌گونه که نیروی کار به‌عنوان مسئولیت خصوصی والدین، مرد یا زن بازتولید شده‌اند. والدین زمانی که ترکیب‌یافته از افرادی با تمایلات جنسی متقابل هستند، زنی که بچه به دنیا می‌آورد و شوهرش شریک اوست. برای آنکه تعینات مارکس از نیروی کار را بپذیریم کارگران جدید باید در پرورشگاه‌های کودک که به‌وسیله‌ی دولت به‌وجود آمده‌اند به جامعه تحویل داده شوند. که در این صورت مردم آزادند که مزد کار بگیرند یا از گرسنگی بمیرند. مسأله‌ای که شرایط طبقه‌ی کارگر فاقد مالکیت را تعیین می‌کند. چنین سیستمی برگرفته از تحلیل مارکس از مناسبات تولید سرمایه‌داری است اما اساساً این موضوع با آن جامعه‌ای که مارکس درباره‌ی آن نوشت، اختلاف دارد و کار بیشتری لازم است انجام شود تا توضیح دهد چرا این جامعه آن نوع جامعه‌ای نیست که مارکس درباره‌ی آن نوشته و یا ما اکنون در آن زندگی می‌کنیم و باید نشان داده شود که مناسبات جاری بازتولید انسانی چگونه جامعه‌ی امروزی ما را شکل می‌دهد.

نتیجه‌گیری

در این نوشته ما شاهد بودیم که بار دیگر بازتولید انسانی به‌عنوان یک مسأله شناخته شده است. یعنی جریان اجتماعی‌ای که توانایی تغییر را دارد در حالی که بررسی مارکس از بازتولید مناسبات طبقه‌ی سرمایه‌دار به‌صورت ناکامل است و بررسی انگلس از توسعه‌ی خانواده نتوانسته است بعضی مسائل ظاهراً طبیعت‌گرایانه را توضیح دهد. اما مسأله چیست؟ آیا آن یک بحث اسکولاستیک درباره‌ی کار دو نفر از متفکرین بزرگ است که ممکن است همه چیز را کشف نکرده باشند حتی در آثار زیادی که برای ما به جای گذاشته‌اند. یک دلیل این است که موضوعاتی که در کارهای دیگر مارکسیسم وجود دارد و در آن کاربرد بینش ماتریالیسم تاریخی مارکس و انگلس به‌کار رفته است، به همان ترتیب یک جانبه است و از تأثیر مناسبات بازتولید انسانی در فرماسیون سرمایه‌داری و دوره‌ی گسترش سرمایه‌داری غفلت شده است. و چنین بررسی‌هایی به‌طور عام در توضیح اشکال مخصوص مناسبات بازتولید